****

|  |
| --- |
| فهرستی از آثار استاد محمد علی صالح غفاری در زمینه­های تفاسیر سوره های قرآن، شرح ادعیه، کتب و مقالات، اعم از مطبوع و غیر مطبوع جهت مراجعه علاقمندان محترم به منابع قابل دسترس، در صفحات انتهایی کتاب درج گردیده است. |

مجموعه سخنرانی های

شبهای ماه مبارک رمضان 1375 شمسی

مسجد روستای صدخرو

بخش اول(شبهای اول تا پانزدهم)

استاد محمدعلی صالح‎غفاری

پیاده سازی به کوشش نجمه صالح غفاری

فهرست مندرجات

[شب اول ماه مبارک رمضان 7](#_Toc43042746)

[شب دوم ماه مبارک رمضان 27](#_Toc43042747)

[شب سوم ماه مبارک رمضان 44](#_Toc43042748)

[شب چهارم ماه مبارک رمضان 60](#_Toc43042749)

[شب پنجم ماه مبارک رمضان 74](#_Toc43042750)

[شب ششم ماه مبارک رمضان 93](#_Toc43042751)

[شب هفتم ماه مبارک رمضان 108](#_Toc43042752)

[شب هشتم ماه مبارک رمضان 118](#_Toc43042753)

[شب نهم ماه مبارک رمضان 134](#_Toc43042754)

[شب دهم ماه مبارک رمضان 154](#_Toc43042755)

[شب یازدهم ماه مبارک رمضان 170](#_Toc43042756)

[شب دوازدهم ماه مبارک رمضان 187](#_Toc43042757)

[شب سیزدهم ماه مبارک رمضان 205](#_Toc43042758)

[شب چهاردهم ماه مبارک رمضان 221](#_Toc43042759)

[شب پانزدهم ماه مبارک رمضان 236](#_Toc43042760)

شب اول ماه مبارک رمضان

بسم اللّه الرحمّن الرحیّم

اعوذبالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و صلی الله علی محمد و اله الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین. السلام علینا و علی عبادالله الصالحین. و لاتحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل هم احیاء عندربهم یرزقون فَرِحينَ بِما آتاهُمُ اللَّهُ مِن فَضلِهِ وَيَستَبشِرونَ بِالَّذينَ لَم يَلحَقوا بِهِم مِن خَلفِهِم أَلّا خَوفٌ عَلَيهِم وَلا هُم يَحزَنونَ

خب، ماه مبارک رمضان ماهیست که ما انسان­ها مهمان خداوند تبارک و تعالی هستیم و چقدر لطف شده از جانب خدا به ما انسان­های خاکی که گفته­اند: این التراب و رب الارباب . یعنی خاک کجا خدا کجا، چقدر فاصله است بین ما و خدای ما. خدا در بی نهایت عزت،عظمت، قدرت، علم و حکمت، آگاهی، بیداری و ما انسان­ها در حد صفر، ولی در عین حال خدایی با این عظمت به سراغ ما آدم­ها آمده و ما را آدم حساب کرده، اگر ما خودمان، خودمان را آدم حساب کنیم خداوند تبارک و تعالی ما را آدم حساب کرده و ما را مهمان خودش قرار داده، در ماه مبارک رمضان. فرمایش حضرت رسول اکرم (ص) که فرمودند : شهردعیتم فیه الی ضیافه الله و جعلتم من اهل حرم الله انفاسکم فیه تسبیح و نومکم فیه من عباده، یعنی این ماهیست که خداوند همۀ شما را دعوت به مهمانی خودش کرده شما را به حرم خودش دعوت کرده، یعنی شما انسان­ها تا حالا در خانۀ خودتان بودید در شهر خودتان بودید غذای خودتان را می­خورید آب خودتان، لباس خودتان، خوراک خودتان ،زن خودتان، بچۀ خودتان. این­ها همه مال خودتان بود، منت کسی را قبول نمی­کردید . مهمان خودتان بودید زحمت می­کشیدید، پول تهیه می­کردید غذا تهیه می­کردید استفاده می­کردید. اما حالا در این ماه مبارک رمضان، اولاٌ: هرچه دارید مال خداست غذا یتان مال خداست نه مال خودتان، آب آشامیدنیتان مال خداست نه مال خودتان، حرمتان، خانه اتان حرم خداست، نه خانۀ خودتان، سفره اتان هم سفرۀ خداست نه سفرۀ خودتان، تمام خوشی­ها لذت­ها، بالاخره در خانۀ خودتان هستید ولیکن در حرم خدا هستید. خانۀ شما تبدیل شده به خانۀ خدا تبدیل شده به حرم خدا، حالا چطور خانۀ من مال خدا می شود، غذای من مال خدا می شود زن من و همسر من مال خدا می شود ، که حق ندارم بدون اجازه به او نگاه کنم .مثل مکه معظمه می­ماند یک عروس و داماد با هم دیگر سفر مکه بروند، حج خانۀ خدا به جا می­آورند.به محض این­که لباس احرام پوشیدند دیگر داماد حق ندارد به عروسش یک نگاه لذت بخشی بکند که این عروسشه این زنشه، زیباست یا نا زیبا. هم­چنین دختر حق ندارد به همسر خودش یک نگاه لذت بخشی بکند. تا حالا که زن و شوهر بودند وقتی وارد حرم شدند لباس احرام پوشیدند برادر و خواهر می­شند دیگر زن و شوهر یک­دیگر نیستند(مانند) برادر و خواهر هستند. یک ذره حق بهره­داری و استفاده از یک دیگر ندارند. برای این­که عروس می شود دختر خدا داماد هم می شود پسر خدا، بایستی تمام کارها شون به اجازۀ خداوند تبارک و تعالی باشد. خوب، اگر چنان چه به هم نگاه لذت بخش کردند جریمه به آن­ها تعلق می­گیره، یا اگر مثلاٌ بوسیدند یک­دیگر را جریمه به آن­ها تعلق می­گیره. یا اگر خدا نکرده با هم رابطه پیدا کردند جریمه­های بزرگی به آن­ها تعلق می­گیره چرا؟ چون در حرم خدا هستند دیگر حالا وارد حرم خدا شدند آن حرم مکانیه، یعنی مکه معظمه ؛ و این ماه مبارک رمضان هم حرم زمانیه؛ در ماه مبارک رمضان همه جا هرجا مؤمن و مسلمانی هست مهمان خدا می شود ،خانه و زندگی اش هم حرم خدا می شود، خانه خدا می شود، لذا بدون اجازه خدا حق نداری درِ یخچال را باز کنی، حق نداری آب بخوری میوه بخوری غذا بخوری، حتی بوی خوش استعمال کنی. حق نداری؛ روزت باطل نمی شود اما بایستی بالاخره ساده باشی، همۀ کارهایت بایستی به اذن و اجازه خدای متعال باشد. حالا این چه کاریه که خداوند تبارک و تعالی هر مهمانی که وارد بر میزبان می شود، خیلی عزت دارد خیلی احترام دارد، میزبان سفره پهن می­کند خواهش و تمنا می­کند تعارف می­کند آقا بفرمایید، باید بهترین غذا تهیه بکند بهترین میوه و خوراک آماده کند تقدیم به مهمانش بکند ولیکن خداوند تبارک و تعالی به عکس این کارها دقیقاٌ می­کند. این مهمان چقدر تشنه است، حق ندارد آب بخورد و چقدر گرسنه است حق ندارد غذا بخورد و کارهای دیگر،چیزهای دیگر که روزه را باطل می­کند. خوب فایدۀ این کار چی، این چه مهمانیه که خدا درست کرده، خدا مثلاٌ حیفش می آید ما آب­هایش را بخوریم نان­هایش را بخوریم غذایش را بخوریم از خوراکی هایش و میوه­هایی که خدا آفریده استفاده کنیم . خدا می­خواهد درما انسان­ها یک تحول به وجود بیاورد .

برادرها نمی­دانم من هنوز خیلی؛ شاید حدود سی چهل ساله که خدمت شماها می­رسم با شما تماس دارم اما کمتر می­بینم در شما یک تحول پیدا بشه. تحول یعنی چی، یعنی یک وضع روحی شما، وضع فکری شما، وضع عقل و معرفت شما، رابطۀ شما با خدا رابطه شما با دین خدا، فهم شما از دین و قرآن یک قدری بره بالا. از این مادیت و پول و ثروت که همه صبح تا شب دنبال مال و ثروت هستید و پولی در بیاورید و غذایی و خوراکی استفاده کنید، از این وضعیت مادی گری یک قدری در بیایی، برید بالا در وضعیت روحانیت قرار بگیرید. خداوند تبارک و تعالی سه تا کیسه برای ما دوخته، بایستی این کیسه­ها را پر کنید اگر نه عقب می مانید. یکی کیسۀ مادیت ما یعنی این بدن ما، این بدنیست که خدا ما را ساخته تحویل ما انسان­ها داده ، این بدن، مرکبِ سواریِ ماست، ما بدن نیستیم ، ما کسی هستیم که سوار این بدن شده­ایم، کسی هستیم که به چشم فرمان می­دیم ببینیه یا نبینیه ، به دست یا پایمان فرمان می­دیم برود یا نرود، به گوش­مان فرمان می­دیم بشنود یا نشود، به مغزمان فرمان می دیم فکر کند یا نکند. کیه که به دست و پا و چشمو گوشمون، اعضاء و جوارحمون فرمان می­ده. آن فرماندۀ بدن کیه ؟خونه، نه؛ خون چه خبری دارد .گوشتها؟ استخوان­ها؟ اعصابه؟ رگه؟ نه؛ تمام این بدن ما یک مرکبی­ست که خداوند تبارک و تعالی برای ما انسان­ها آفریده، ما یک چیز دیگری هستیم که سوار این بدن شده­ایم چند روزی سوار این بدن هستیم بعد همان­طور که ما لباس­های­مون کهنه می شود میاندازیم پایین می­اندازیم بیرون و در می­کنیم لباس­های­خودمان را، از نو یک دست لباس نویی تازه ای می­پوشیم این هم یک لباسی استکه از تولد، خداوند تبارک و تعالی تا مرگ به ما داده . بدن ما یک لباسی است برای ما که خدا برای ما آفریده. شما غیرازاین بدن هستید شما آن فکرتونید، شما آن معلومات تون هستید شما آنی هستید که می­فهمه می­دانه، شما آنی هستید که از حق خودش دفاع می­کند شما آنی هستید که غضب می­کند شما آنی هستید که دعوا می­کند جنگ می­کند آشتی می­کند صلح می­کند خوبی می­فهمه بدی می فهمه، شما آن هستید. آن غیر از این بدنه، بدن مرکب شماست.

خوب این کیسۀ اول؛ این ازهمین غذاها پر می شود. خداوند تبارک و تعالی برای این بدن ما این چنین غذاهایی آفریده تمام این غذا ها خوراکی­ها میوه­ها آب­ها هر چه هست که برای خوردن و آشامیدن قابل استفاده است، این­ها همه قطعات یدکی این ماشین بدنه. هروز یک قسمتی زیادی از این بدن تحلیل پیدا می­کند بصورت مدفوعات خارج می شود، باز بایستی ما جایشان را پرکنیم. هر چه دیروز خورده بودیم تمام شد و دفع شد از نو بخوریم شکم پر کنیم. این یک کیسه که از این مادیات دنیا پر می شود، اگر چنان چه دو سه شبانه روز یا یک هفته آب نخوری غذا نخوری این کیسه را خالی بگذارید، ضعیف می شود لاغر می شود ­می­میره باید بردارن دفنش بکنند. خب این بدن ؛ این چیزی نیست اینقدر بهش می­رسید وحتماٌ باید غذا چرب می شود گوشت چی­باشد خوراک چی می شود،این یک کیسه است.

کیسۀ دیگر این روح شماست روح شما چیه، وقتی می­خوابی چی از شما کم می شود؟ وقتی خوابی چه کم شده از شما؟ خونت کم شد/ استخوان­های بدنت کم شدند؟ پوست بدنت؟ مغزت؟ حالا می­خواهی پیش از خواب، خودت را وزن کن هفتاد کیلو. به بچه­هات سفارش کن وقتی من خوابیدم دو مرتبه من را وزن بکنید ببینید چقدر از وزن بدن من کم شده، هفتاد کیلو مثلاٌ هفتاد صدگرم کمتر.آن صدگرم چی بوده؟ روح بوده از تن شما خارج شده. وقتی می­خوابی صفرمی­شی.هیچ چی، تمام این کائنات عالم خلقت برایت یک تومان نمی­ارزه. برای اینکه خب تو نیستی دیگر. تو رفتی تو تمام شدی. میلیاردر باشی میلیونر­باشی تمام زندگیت طلا باشد نقره باشد. خوب دقت میکنی چی می­گم؟چرتت نمی­گیره شب­های به این بلندی ماه مبارک رمضان و ماهی که مهمان خداوند تبارک و تعالی هستیم. در هر صورت روح شما آنیست که وقتی می­ره صفری، هیچ چی. وقتی کاملاٌ می­ره بیرون، دیگر تن تو را بر می­دارن دفن­تان می­کنند. زیر خاک­ها دفن میشی پنهان می­شی. آن روحی که می آید زنده هستی همه چیزی، وقتی می­رود می­میری هیچ چیز نیستی .لااقل پنج تومان می­ارزی وقتی که مردی؟ ده تومان می­ارزی سی تومان می­ارزی؟ تکه پاره­ات ­کنند حالیت نمی شود. اصلاً نیستی تو دیگر آدم نیستی. این چه جنسیه که وقتی وارد بدن ما می شود همه چیز هستی. تمام دنیا از ما می­ترسه حساب برای ما باز می­کند اما وقتی خارج می شود هیچ چیز نیستم یک تکه­ لش هستیم افتاده ایم. این جنس که می آید می شی آدم ،وقتی می­رود می شود هیچی. واقعاً هیچ. یک ضرری هم داری باید چقدر خرجت کنند ببرند دفنت بکنند.

آن کیسه دوم، آن روحه. آن روح هم معده دارد روده دارد دهان دارد دندان دارد چشم دارد گوش دارد غذا می­خواد تغذیه می­خواد همه چیزت آنه. همه چیز آدم روح آدمه .آن غذاهای روحی آدم، و الا آن غذاهای مادی رو ما داریم حیوانات هم دارند ما لباس داریم حیوانات هم دارند ما زندگی داریم آن ها هم دارند هرچه ما داریم آن ها هم دارند ما از آن­ها جلوتر نیستیم ولیکن خب روح شما چیه؟ روح شما اینه که وقتی می آید می­شی یک موجودی که مردم ازش حساب می­برند. وقتی می­ره هیچی.

آن هم غذا می­خواد آن هم لباس می­خواد آن هم شربت می­خواد آن هم آب می­خواد آن هم میوه می­خواد چرا خدا درقرآن می­گوید که: ولمن خاف مقام ربه جنتان، یعنی اینهایی ­که درک می­کنند عظمت خدا را ، از دو باغ میوه می­خورند از دو نهر آب می­خورند سر دو سفره می­نشینند از دو سفره غذا می­خورند دو نوع نان دارند دو نوع میوه دارند دو نوع آب دارند دو نوع؛ از هر چیزی جفتشو دارند. آنایی که درک می­کنند عظمت خدا را از هر غذایی ،جفتشو ­دارند از هر چیزی جفت­شون را دارند اما آنایی که درک نمی­کنند عظمت خدا را، یکی دارند. آنا یک باغ دارند آنا دو باغ.

حالا مگه آن­هایی که دو باغ دارند بیشتر میوه می­خورند از آنایی که یک باغ دارند؟ خب انسلن روزی یک کیلو میوه لازم دارد حالا میخواد یک باغ داشته باشد می­خواد دو باغ داشته باشد سه باغ داشته باشد. آن باغ روحیه، غذای روحی. حالا اگر در این باغ وارد شدی روحت را فهمیدی، روحانیتت را فهمیدی عظمتت را فهمیدی شعورت را فهمیدی این کیسۀ دوم که روح بود فهمیدی، می دانی این هم غذا لازم دارد، این هم خوراک لازم دارد این هم باید شارژ بشود این هم باید پر بشود .خب تمام حشر ما در عالم قیامت با روحه، یعنی وقتی از دنیا رفتی به بدنت نگاه نمی­کنند می­خواهد یک خروار طلا همراهت باشد یا می­خواهی کفنم نداشته باشی. یک تکه لشی افتاده آن­جا، اصل کار روحه که علم دارد معلومات دارد فهم دارد شعور دارد. این قرآن ،این اخبار، این احادیث، این حیا، این عفت، این غیرت ،این صداقت، این امانت، این پاکی، این خدا جویی، خدا یابی ،درک عظمت خدا، درک عظمت اولیاء خدا ،ادراکات تو، فهم­های تو، درس­های تو،علم­های تو،حق شناسی تو، باطل شناسی تو، انسانیت تو، آدمیت ،همۀ این خوبی­ها که تو می­شی خوب آدم، این غذای روحه.

حالا در این ماه مبارک رمضان، خداوند تبارک و تعالی می­خواد، یک قدری ما را از سر سفرۀ شکم بیاورد بیرون، بیاورد سر سفره روح ما. که تو در این ماه تغذیه روحی بشوی. بزرگ­ترین تغذیه اینه که تو درک کنی چه جور میهمان خدا هستی دائم بیاد این خدا آخه کیه؟ چرا یک کمی فکر نمی­کنی که این زندگی از کجا آمده چرا آمده؟ این کرۀ زمین از کجا آمده چرا آمده؟ این ماه و خورشید وستاره­ها از کجا آمده چرا آمده؟این همه خوراک و غذا و لباس و وسایل از کجا آمده چرا آمده؟ اینا همه خب دلیل دارد برهان دارد حساب دارد آخه. حالا فرض کن یک آدمی یک انسانی بیاد این قدر قدرت داشته باشد که یک زمینی بیافریند مثل این زمین ، یک خورشیدی بیافریند مثل آن خورشید، یک ستاره هایی بیافریند، یک­چنین فضایی،یک­چنین بدنی، یک­چنین صحتی، یک­چنین سلامتی ای، یک­چنین عقلی، یک­چنین شعوری. یک آدمی بیاد این­هارا بسازد به تو بدهد، چقدر به آن آدم اهمیت می­دی که ای بابا فلانی از خاک، آدم درست کرده، عقل درست کرده، شعور درست کرده ادراک درست کرده. رفته در آسمان، خورشید ساخته، آن­جا ستاره ساخته.

این همه چراغ­ها در عالم. نیروی برق، خدا در اختیار مردم گذاشته، در مقابل چراغی که خدا آفریده هر روز طلوع می­کند یک شمعی به حساب می آید؟ اگر یک روز طلوع نکند این منجمها وقتی ماه می گیرد خورشید می­گیره مثلاً ماه که می­گیره می­گویند تأثیرش در عالم، چند ساله ،وقتی خورشید می­گیره میگویند تأثیرش در عالم مثلاً بیست ساله ده ساله . تأثیرش چیه؟ یعنی وقتی چهرۀ خورشید می­گیره نورش کم می­رسه به زمین، این کرۀ زمین و تمام گیاهان و علف­ها و حیوانات و انسان­ها و موجودات دیگر بیست سال عقب می­افتند. این ساعتی که چهرۀ خورشید گرفته، نورش نرسیده، بیست سال زندگی مردم عقب می­افته. یک ساعت که چهرۀ ماه می­گیره، ماه گرفتگی می شود ده سال زندگی مردم عقب می­افته، خب چرا عقب می­افته؟ چرا این مرگ الان هست؟ این مرگ و میر برای چیه؟ برای همینه که ما هنوز بلد نیستیم از طبیعت استفاده کنیم. طبیعت برای ما مجهز نیست مکمَل نیست. وسایل زندگی که حیات ابدی باشد، برای ما فراهم نکرده. غم­ها هست، غصه ها هست، خیلی از این حساب­ها، اگر خواسته باشی یاد بگیری.

خب حالا یک قدری در این ماه مبارک رمضان روحانیت پیدا کن. یک قدری بیا توی عالم خدا. ذکر خدا بگو. برو به این انسان­هایی که تا حالا آن­ها را اذیت کرده­ای، آنها رو از خودت راضی کن. کسانی که بر تو حق دارند حق آن­ها را رسیدگی کن، به خواهرت برس، به برادرت برهنه ات برس،به فامیلت برس به مادرت برس به پدرت برس. دو عمل خیلی پیش خداوند متعال ارزش دارد و این دو تا سرمایۀ آخرته. وقتی از دنیا رفتی دو سرمایه لازم داری که این دو سرمایه را همه­ کس گیرشون نمی آید.

یک سرمایه، خدمت به مردم تا جلب محبت کنی، این محبت­هایی که از مسیر خدمت گیر آدم می آید، نه از مسیرحسب و نسب. یعنی تو خدمت می­کنی به بندگان خدا، زندگی آن­ها را به ثمر می­رسانی آنها را به جایی می­رسانی، به نوایی می­رسانی، آنها دعات می­کنند محبت بهت پیدا می­کنند، این محبتی که از طریق خدمت، نصیب تو شده، مردم دوستت دارند، همه دوستت دارند چون خوب آدمی هستی، بتوانی به مردم خدمت می­کنی یا لااقل ضرر نمی­زنی به کسی، نیت بد به کسی نداری نیتت دربارۀ همه خوبه، این محبت مردم که از مسیر خدمت به مردم حاصل شده، این یک سرمایه است. سرمایۀ آخرتته. حتی این قدر گفته اند که اگر شمری از دنیا برود اما چهل نفر از این بهره دیده باشند از این استفاده کرده باشند خیرش به سی چهل نفر رسیده باشد، که آنها توی دلشان میگویند خدا پدرش را بیامرزد آدم خوبی­ست خدا از شمری او می­گذرد دیگر. بگه این چهل نفر آدم شهادت دادن این آدم خوبیه خیرش به سی چهل نفر رسیده اگر چه شرش به مردم هم رسیده خیرش هم به مردم رسیده، که من یعمل مثقال ذره خیر یره فمن یعمل مثقال ذره شر یره .

این یک سرمایه که تو چطوری با این سرمایه از نظر خدمت به مردم، خدمات اجتماعی، خدمت به همین زن و بچه ات لااقل، قیافه­ات باز باشد شکلت باز باشد وارد خانه می­شی به خانمت سلام کن به دخترت سلام کن به پسرت سلام کن، چهرۀ آن­ها را ببوس احوال پرسی کن، پاشو تو خانه به خانمت خدمت کن، او کاسه می آورد تو بشقاب بیاور، او اتاق را جارو میکند تو حیات را جارو کن. دل بدست بیاور لااقل دل زنت را بدست بیاور. خیال نکن یک کلفت خریده ای آورده ای خونه که دیگر نه پدرش بر او حق دارد و نه مادرش بر او حق دارد نه فامیلش بر او حق دارد. گاهی برای اینکه پدر و مادرش را اذیت کنی چوب برمی­داری به جان زنت میفتی، زنت را کتک می­زنی تا پدر و مادرش را اذیت کنی، خیال می­کنی یک اسیر در اختیار توست. خوب چرا اینجوری تو ؟ تو خیرت برسد. همون اول خیرت به زن و بچه خودت برسه، یک کاری کن این زن، فداکار تو بشود محبت به تو پیدا کند صبح تا شب دعات بکند نه نفرینت بکند. وقتی میایی آتشی هستی که وارد خانه می­شی وقتی از خانه می­روی یک قدری نفسی به راحتی می­کشن زن و بچۀ تو، که خب این شوهر بد اخلاق رفته باز فردا شوهر بد اخلاق وارد می شود. هیچ وقت شده توی خونه کمک به خانمت کنی، یک روز شده خونت را جارو کنی ظرف­ها را بشویی کارهای دیگر بکنی؟ وقتی خودت صحرا داری این زن بیچاره را بر می­داری میبری درو کند زیره جمع کند هندوانه خربزه جمع کند، چی کند چی کند .... کارهای صحرا؛ بر می­داری مثل حمال کارش می­زنی اما وقتی او در خانه این همه کار و گرفتاری دارد بچه­اش هم گریه می­کند لااقل بچه را بغلش می­گیری؟ با او همکاری می­کنی؟

این خدمات، خدمت به مردم؛ خیال می­کنی کوچکه؟ این سنت حضرت خاتم الانبیاء محمد (ص) است. که وقتی وارد خانه ­میشد نصف کارهای خانه را انجام می­داد. وقتی پیغمبر اکرم وارد می­شد به حضرت زهرا می­دید امیر المؤمنین(ع) یک کاری میکند، حضرت زهرا(س) یک کاری می­کند آن­قدر ذوق و شوق سراسر وجود پیغمبر را می­گرفت، شروع میکرد به دعا کردن برای امیر المؤمنین که به همسر خودش به خانم خودش خدمت می­کند، و حضرت زهرا که به شوهر خودش خدمت می­کند.

لااقل این یکی که دیگر مال توست سلطانی هستی. این خانم رعیت تو، تو سلطان همین خانه هستی تو در همین خانه عادلی؟ صالحی؟ مؤمنی؟ یک خوراک خوب به خودت اختصاص نمی­دهی؟ وقتی بیرون می­ری پول برای خودت خوب خرج می­کنی آن­قدر که پول برای خودت خرج می­کنی ابرای زنت هم خوب خرج می­کنی؟ برای بچه­ات هم خرج می­کنی؟ آن­قدر که دلت برای خودت میسوزه برای زن و بچه ات دل بچه می­سوزد. آن و بچه­ات می­سوزد وقتی مکه مشرف می­شی زیارت میری زن تو هم حق زیارت دارد زنت هم حق مکه دارد زن شریک توی بیچاره نه اسیر تو ، هنوز ما صدخرویها زن­ها را اسیر می دانیم نه شریک . ...

بالاخره این خدمات به زن و بچه را شروع بکن و بعد خدمت به مادر، خدمت به پدر، خدمت به برادر؛ رنجی، باری از دوش مردم بردار، از طریق خدمت ، جلب محبت کن. خدمت حسبی و نسبی فایده ای ندارد خدمت زن و شوهری یعنی محبت زن و شوهری ،فایده­ای ندارد محبت برادری و خواهری فایده ندارد محبت فامیلی فایده ندارد، این همه لغو می شود. اما محبتی که از طریق خدمت نصیبت می شود محبتی که از طریق احسان گیرت می آید، آن فایده دارد ،در دنیا و آخرت برای تو باقی می ماند. این یک سرمایه که در این ماه مبارک رمضان باید از این کارها باید بکنی تمرین بکنی یک ده آباد درست کنی یک ده انسانی درست کنی یک مدینه فاضله.

و دیگر رابطه با خداوند تبارک و تعالی؛ دو رابطه؛ تو بایستی این دو رابطه را داشته باشی والا فقیر عالم آخرت می­شی آن­قدر فقر تو را می گیرد که یک شربت آب گیرت نمی آید.

یکی جلب محبت به مردم از طریق خدمت، یکی رابطۀ با خداوند تبارک و تعالی از طریق دعا و ذکر و عبادت و رکوع و سجود.

...چقدر ما دعا داریم چقدر ما قرآن داریم چقدر ما کتاب داریم چقدر ما علم داریم کتابخانه داریم؟

اینها را برای کی فرستادن؟ا پس این قرآن را خدا برای کی فرستاده ؟برای حیوانات فرستاده؟ برای اهوها؟برای گوسفندها؟برای گاو و شترها؟ برای ما آدم­ها این قرآن ا فرستاده، این نامۀ خداوند متعاله، آدم حسابت کرده، صدا می­زند یا ایها الذین الامنوا، یا ایها الناس اتقوا، این همه با تو حرف می زند، تو را در معرض خطاب و عتاب قرار می دهد تو را دعوت می کند، خب تو یک قرآن را بخوانی بدانی گوش بدهی این چی است خدا چی گفته ، یه ­قدری سری در بیاوری از خدا و کائنات. یعنی این روحت را شارژ کنی، از علم و معرفت و ایمان و محبت و شعور و ادراک و ...

...وحشی گری یا ضد یکدیگر بودن در کمین یکدیگر بودن......

از این عالم بیایید خارج بشوید، محبت به یکدیگر پیدا بکنید، این همه سفارش می­کنند به دیدن همدیگر بروید، افطاری بدهید به همدیگر .آخر مدینۀ فاضله یعنی چه؟ شهر بهشت که مثل شهر دنیا نیست، شهر بهشت یک شهریه که وقتی یک انسان بعد هزار سال که از خانه­اش می­رود بیرون مسافرت ، بر می­گرده می آید، یک قرون دهشاهی برای خودش خرج نمی­کند، هر جا می­ره مهمان هر کسی می شود ازش استقبال می­کنند بغلش می­گیرند می­بوسند، هرچه دارند در اختیارش می­گذارند. شهر بهشت این­ جور شهریه. مثل شهر دنیا نیست ، که همه در و دیوار و قفل و کلیدو گاو صندوق و چی و چی، بازم وحشت داری که همسایه ات دزدی نکند، برادرت دزدی نکند، خواهرت دزدی نکند. این شهر بهشت را میگویند مدینه فاضله که خب حالا خدا مقدماتش رو برای ما جور کرده که ما یکدیگر را دوست داشته باشیم، به یکدیگر محبت داشته باشیم، در کمین یکدیگر نباشیم فرصت ندانیم که از غفلت از یکدیگر استفاده کنیم، کلاه سر یکدیگر بگذاریم. بالاخره هر کسی از طریق خدمت جلب محبت کنند و از طریق عبادت و ذکر و دعا و تسبیح رابطه­ای با خدا ...

این خدا را باید یک ذره بشناسی. این اصله خدا اصله خدا پدره خدا پیغمبره خدا امامه، همه چیز خداست، این همه جون دادند اولیاء خدا ، شهید راه خدا شدند تا رابطۀ ما را با خدا جور کنند و ما را ببرند سر سفرۀ خدا ، ما را بصورت بندگان خدا در بیارند. این همه مراسم و دعا و حج و زیارت و اینا همه برای اینست که تو رابطه ای با این خدا پیدا کنی. آخه بیابی بشناسی این خدا را، کیه چیه؟ تمام مقدراتت تا ابد دست اوست. اگر خوب آدمی بودی تا ابد خوشبختی، بد آدمی بودی تا ابد بدبختی. این خیلی عجیبه که خدا می­گه کافرا در آتش جهنم خالدین فیها بداً ؛ خدا یا تو شوخی می­کنی یا جدی می­گی. در میان هزاران درجه حرارت تا ابد زندگی کردن، اجازه بدهد که بمیرند دیگر این شمرها و یزیدها ابن زیادها، دزدان غارت­گران دروغ­گویان خائنان، کافران؛ اجازه بدهد بمیرند دیگر. خب اگر بمیرند راحت می­شن. وقتی آدم توی آتش می­افته یک ساعت؛ خب خدا می دونه چه مصیبتی میبینه این سلول­ها ی بدنش می­سوزه، اما دیگر خب وقتی میمیره تمام شد راحت شد، یک ساعت سوخت راحت شد.

اما خدا چی می­گه؛ کلما نزجت جلودهم بدلناهم جلوداً غیرها لیذوقوا العذاب، یعنی هر وقت له می­شن پخته می­شن هروقت پخته می­شن ذغال می­شن از نو ساخته می­شن،هی آتش می­سوزانه هی فرشته­ها می­سازنند آتش می سوزه فرشته ها می سازند سوخت و ساز با هم برابره .

شما خیال نکنی حرف­هایی که خدا میزند شوخیه، خدا نه شوخی بلده و نه کار خلاف واقع بلده. در همان اول قرآن می­گه ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین؛ یعنی هیچ شک و شبهه ای در این قرآن نیست. هر چه می گوید همینه. مثلاً الان وقتی آب داغ روی دست من می­ریزه و تاول میزند، این آب داغ در همان مرتبه ای که روی دست من می­ریزه هزار تا سلول و رگ و عصب را می­سوزانه آن رگ­ها و اعصاب و سلول­ها که سوخت، دست من تاول میزند یکی دوماه سه ماه طول دارد تا آن اعصاب و سلول­ها از نو ساخته بشه، معالجه بشه. خب اگر بیشتر مثلاً چیز داغ آب جوشی غذای داغی روی تن من افتاد یا در آتش افتادم، ظرف یک ساعت تمام سلول­ها ی بدنم می­سوزه ذغال می­شم تمام می شود می­ره، خب راحت می­شم، مردم دیگر، الحمدالله که مردم. باشم هی بسوزم باشم هی بسوزم چقدر سخته؟

اما قیامت این جور نیست آن قدر که آتش می­سوزونه هی فرشتگان می­سازند، درست مثل فیتلۀ چراغ می­مونه این فتیلۀ چراغ را نگاه کن، شکلش محفوظه، دائم گازها؛ گاز نفت، بنزین می آید آتش می­گیرد رد می شود باز از نو می آید باز از نو می آید باز از نو می آید، شکل فتیله چراغ ، شعله چراغ هست. می بینی که چند ساعت همین­طوری روشنه می­سوزه تا وقتی که نفت باشد. آخرت این­جوریه، دائم هی می آید و آدم می­سوزه، باز دو مرتبه سلول­ها درست می­شن از نو می­سوزه باز می­سوزه می­سوزه می­سوزه، این یا تا ابد باید بسوزه یا برگرده آدم بشه. کسی حریف خدا که نمی شود، داد می­زنند: ای خدایا، ونَادَوْا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ ، به فرشته­گان می­گویند به مأمورین جهنم میگویند خب به خدا بگو مرگ ما را لااقل برسان مگه مرگ هم مفت و مجانی حیفه، خب خدایا مرگ ما را برسان. خدا می گوید نخیر، قَالَ إِنَّكُم مَّاكِثُونَ ، مرگ خبری نیست باید باشید. یا باید برگردی درست بشوی یا اگرنه می­سوزی. این­ها راسته ها، به خدا آن­قدر که همین دنیای شما مقابل چشم­ من روشنه، همین مسائل خدایی آخرتی هم مقابل چشم من روشنه، کاَنّ می­بینم می­شنوم، همه مسائل را می بینم می شنوم از خط قرآن.

یک فرمایشه از حضرت مولا(ع)، اول ماه مبارک رمضان. این کلمه را بهتون میگم، یه قدری روی همین کلمه از فرمایشات مولا امیر المومنین علیه السلام فکر کن. همین یکی تا قیامت بسه برات اگر قبول کنی و آن کلمه این است که: لم ار کالجنه نام طالبها،و لا کالنار نام هاربها، چی می­گه امیر المومنین (ع)؟ این قهرمان میدان توحید، جانهای عالم به قربانش. چه شخصیت عظیم الشانی که در خانۀ خدا متولد شده در خانۀ خدا شهید شده، یک آن برای خودش کار نکرده از خدا غافل نشده. ببینید فیلمش رو که یه مقداری از قضایارو توش در آوردن، چقدر باز حقایقش را نمیگویند مبادا ...(بعضیها) عصبانی بشوند الم شنگه راه بیاندازند، یک کمی ازون حقایقش را میگویند .

میگه، لم ار کالجنه نام طالبها،فکر نمی­کنم مثل بهشتی به شما وعده بدهند اما شما بخوابید و دنبالش نرید. تو که برای ده تومن صد تومن این همه تلاش می­کنی، برای هزارتومان ده هزارتومان در بیاری این همه جون میکنی، چرا برای بهشت یک ذره زحمت نمی­کشی؟ راسته بهشت، به خدا خیلی راسته. لم ار کالجنه نام طالبها، یعنی مثل بهشت باشد و تو بخوابی، دنبالش نری کسبش نکنی بدست نیاری! خب خیلی از دستت میره. همین مولا به سلمان فارسی می گوید سلمان باید در هر ثانیه ای دخلی داشته باشی میلیارد برابر این دنیا، اینقدر باید دخل کنی در هر ثانیه، در هر دقیقه. سلمان عرض می­کند یا امیر المؤمنین چطور می شود اینجور کاسبی کرد که من یک دقیقه کاسبی کنم میلیارد برابر دنیا گیرم بیاد؟ از کجا یک چنین دخلی؟ حضرت فرمود: وقتی می­گی ، لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم، به یاد خدا می­افتی، درک می­کنی عظمت خدا را ، این معلومات این مقدار ادراکات تو؛ آن­قدر می ارزه خدا برات میدان باز می­کند که میلیون میلیون برابر دنیا ارزش دارد، خدا ثروتش بی نهایته خب، کم نمی آید که. لذا می گوید لم ار کالجنه نام طالبها، فکر نمی­کنم مثل بهشتی سر راهتون باشد اما شما بخوابید و جدی نگیرید.

کاری کن حتماً بهشتی باشی، جدی بگیر. من الان حتماً اگر دولت شروع کند به تعقیب کردن از دزدان تعقیب کند نمیتواند منو تعقیب کند، برای اینکه یقین دارم که دزدی نکردم. یا اگر دولت جدی بگیرد که هر کسی خدمت می­کند به مملکت بهش پاداش می دهد من صدرصد یقین دارم خدمت گزار به این مملکت هستم به من پاداش می­ده. خب همین طور که برای دنیات این طور جدی هستی حتماً دزد نیستی دولتدرتعقیبت نیست، یا خدمت به دولت و مملکتت میکنی به تو پاداش می ده، همین­طور طالب بهشت باش برای بهشت کار کن، زحمت بکش یقین پیدا کن که تو اهل بهشتی .جدی بگیر این کارهایی که میگویند بهشت نتیجه دارد، ثواب دارد این نماز چقدر ثواب دارد آن دعا چقدر ثواب دارد آن توسل چقدر ثواب دارد ثواب ثواب... بهشت­ها؛ لم ار کالجنه نام طالبها ؛ یعنی مثل بهشت باشد اما تو جدی نگیری! خیلی کودنی خیلی احمقی، اگر نتونستی از بهشت کیسه خودت را پرکنی. آن یکی دیگرش می­گه: و لا کالنار نام هاربها ؛یعنی تو که از یک گربه فرار می­کنی از یک سگ فرار می­کنی از یک گرگ فرار می­کنی از یک مرضی فرار می­کنی، چرا از این جهنم فرارنمی کنی آخه؟ خب سرراهت جهنمه .سر راهت جهنمه. فردا خواهی دید که چطور این همه آتش هایی که کفار درست کردند به جون مردم انداختند، در حکومت امام زمان همه این آتش ها به خودشون بر می گرده و تا ابد بایستی در آن حرارت ها درآن آتش ها در آن خمپاره ها ...بسوزند. یعنی تویی که از یک ضرر کم این قدر فرار می کنی از یک خطر کوچکی این قدر فرار می کنی چرا از جهنم فرار نمی کنی؟ از دروغ فرار کن از خیانت فرار کن از دزدی فرار کن از دغلی فرار کن ازینکه شرت به مردم برسه مردم فرار کن خیرت به مردم برسه آدم خوبی باش خیلی سالم باش خیلی عاقل باش خیلی فهمیده باش خدمت­گزار باش به جامعه بشریت. سعی کن ضررت به کسی نرسد همه جا نفعت به مردم برسد. و لا کالنار نام هاربها، یعنی مثل جهنمی سرراهتون باشد فرار نمی­کنید؟! فرار کن خب فردا این مصیبت درست می شود برای کافران .تمام این عذاب­هایی که سر مردم آوردند به خودشون برمیگرده و دیگر تا ابد در این عذاب­ها هستند. بگذریم...

ماه مبارک رمضانه، چه بگم برای شما ،من که هدفی ندارم فکر میکنی اینجا که میام چه هدفی دارم؟ دوست ندارم باری به دوش کسی بگذارم یک ذره یک مثقال. اما خب دوست دارم شما چهارتا همشهریای ما بلاخره فامیل­ما دوستان ما همشهری هم وطنی. پیغمبر اکرم فرموده: حب الوطن من الایمان، اینکه از لحاظ ایمان آدم وطنش را دوست داشته باشد خب این وطن بر ما حق دارد از آب و خاک و غذا و خوراکش ما را پرورش داده بزرگ کرده تمام این آبا اجداد شما باهمدیگر همکاری کرده است ما را به ثمر رسانده اند بر ما حق دارند آنها انتظار دارند که فردا این بچه­ها شون یا بهشتی باشند یا بتوانند از آن­ها شفاعت کنند این­کارها، خب ما الزام داریم طبق نص آیه قرآن آن­قدری که از دست­مان می­آید در خدمت برادران همشهری هم وطن خودمان هم باشیم.

اما این درست است که ما مثلاً یک ساعت بیاییم سالی یکبار مهمان شما بشویم اما شما اصلاً خبر نداشته باشید که فلانی آمده رفته منبری بوده محرابی بوده آخه این حق ما چیه برادرا؟حق ما خیال نکنی یک خدماتی­ست نه ما احتیاج نداریم به خدمات شما یک ذره خداوند متعال ما را بی نیاز کرده مستغنی کرده از این که انتظار خدمت از شما را داشته باشیم اما خدمت ما اینه که خب داستان گفتن و شنیدنه. یعنی حق ما بر شما این­ست که خودتان را آماده کنید ما حقایق را برای شما بگوییم و این حقایق را بشنوید. وقتی آمدند خدمت حضرت رسول اکرم عرض کردند یا رسول الله خیلی برای ما زحمت کشیده ای پول بیاوریم به شما تقدیم کنیم حق شما را بدهیم حضرت فرمود: پول به من بدهی حق من را بدهی؟، اجر من اینه­که شما مثلاً یک ماستی برای درست کنی؟یک آبگوشت درست کنی یک پلویی درست کنی من را دعوت کنی سر سفره ات؟ حق شما چیست یا رسول الله؟ حق من این است که در این خط دین من حرکت کنی سر و کلۀ شما را در بهشت ببینم. وقتی وارد بهشت بشوم ببینم امتم همراه من آمدند. یک نفر از شما که جهنمی می­شی دل من داغ می شود می سوزه چون امت من به جای فرزندان من هستند همان­طور که پدر و مادر دلشان داغ می شود بچه­شان بدبخت می شود من هم دلم داغ می شود که امتم بدبخت بشود. راه خوشبختی برایشان آورده­ام.

خب این هم وظیفه­ ما هم همینه. ما هم دوست داریم یک امت خوشبختی داشته باشیم یک همشهریای خوشبختی داشته باشیم یک ده آباد داشته باشیم یک عده آدم و انسان داشته باشیم آدم­های خوب باشند مرتب باشند منظم باشند عاقل باشند فهمیده باشند این همه دنیای عقل دریای عقل قرآن دعاها در اختیار ما در اختیار شما می­گذاریم. خوب شما اصلا اعتناء نمی­کنی این ماه مبارک رمضان می­گذرد حاضر نیستی یک درس یاد بگیری یک بحثی یاد بگیری.

خب حق من بر شما این است که آماده بشوید برای شنیدن و من هم آماده بشوم برای گفتن. چون مستمع صاحب سخن را بر سر کار آورد . یعنی ما یک مغازه باز کرده­ایم حق ما بر شما این که جنس آورده­ایم درخانه تان حق من هم بر شما اینه که جنس را خریداری کنید. این درسته که ما بیاییم مغازه مفت و مجانی باز کنیم برای شما از این کنار بیایی یک ذره هم اعتنا نکنی پوزخند بزنی برگردی بری در خانه خودت؟ این حق شما بر ما و حق ما بر شما. از ما گفتن از شما شنیدن. یکدیگر را پرورش بدهیم و کمک یکدیگر باشیم برای آبادی مملکت و بهشتی شدن.

تمام شد بحث ما، بحث ما همینهاست. چی بگم؟ فرداشبم همینهاست پس فردا شبم همین­هاست. یک عمر تمام شد و ما هزار مرتبه این بحث های قرآنی را برای شما تکرار کردیم اما شما (میتوانی)؟یک قلم وکاغذ به دست بگیری بتونی یک چند صفحه معلومات دینی خودت را بنویسی؟

این کیسۀ روحت بایستی از غذاهای قرآن پربشود وقتی وارد قیامت می­شی به این کیسۀ روحت نگاه می­کنند به بدن چاقت نگاه نمی­کنند به روح چاقت نگاه می­کنند. عقلتو شعورتو ایمانتو فکرتو معرفت و محبت و انسانیت و فضیلتت. اینها چقدره؟

وصلی الله علی محمد و ال محمد بسمک العظیم الاعظم بالحسن و الحسین و اولادهما یاالله یاالله یاالله یاالله پروردگارا توفیق بندگی به همه ما مرحمت کن قدم ها رنجه فرمود برصراط ملغزان اموات این جمع و همه مسلمین بیامرز مرضا مجروحین معلولین به عنایت خود شفای عاجل بفرما شهدای ما با شهدای صحرای کربلا محشور بفرما شفاعت شونرا دربارۀ ما انسان­ها قبول بفرما شر اشرارو کفار به خود شان برگردان. کشور اسلامی ما و رهبران روحانی ما در پناه خودت حفظ بفرما، این مملکت اسلامی ما به ظهورامام زمان(عج) متصل بفرما و عجل الله فرجهم

شب دوم ماه مبارک رمضان

**ا**عوذبالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و صلی الله علی محمد و اله الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین السلام علینا و علی عباد الله الصالحین

زمان ما با زمان­های قدیم خیلی فرق می­کند زمان­های قدیم از هر هزارنفر دو هزارنفر یک نفر سواد داشت آن هم سواد الفبایی ،که کتابی را بخواند قرآنی را بخواند، حتی خط نوشتن بلد نبودند خوندن بلد بودند اما نوشتن بلد نبودند. زیرا مکتب­های قدیم بیشتر خوندن به مردم یاد می­دانند. از هر هزار نفر یک نفر دو هزار نفر یک نفر. از زن­ها که دیگر از ده هزار یک نفر هم سواد نداشتند سواد هم اگر داشتند یک سوادهای سطهی خوندنی؛ کتابی بخوانند و قرآنی بخوانند و دیگر حالا دانستن در کار نبود. اما زمان ما بحمدالله تبارک و تعالی زمانی­ست که همه دانا هستند همه با سوادند دنبال علمند این بچه­ها صبح قلم و کاغذ بر می­دارند به مدرسه می­روند ده دوازده سال درس می خوانند می نویسند دیپلم می شوند دانشگاه می روند اکثریت دخترها اکثریت پسرها دانشگاهی هستند و لااقل همه شان دیپلمه هستند یعنی دوازده سال درس خوندند. دوازده سال خونده اند و نوشته اند و دانسته اند و فهمیده اند. لذا همین بچه­های زمان ما همین دخترهای بیست ساله پسرهای بیست ساله به اندازۀ علمای قدیم دانا هستند به اندازه ای که آن­ها می­خوندند می­نوشتند و می­دانستند حالا همه مردم می­خوانند و می­نویسند و می­دانند. لذا اگر ما خواسته باشیم مثل همان قدیم­ها روضه بخوانیم برویم به صحرای کربلا جنگ امام حسین (ع) با یزد بن معاویه یا برویم به سراغ تاریخ مولا امیرالمؤمنین(ع)...؛ ببینید تاریخ مولا امیرالمؤمنین که آن قدیم­ها یک مسائلی علمی به حساب می­رفت، که کسی از امامت بحث بکند و از دشمنان علی بن ابی­طالب، حالا این تاریخ مولا امیرالمؤمنین علیه السلام را در فیلم­ها مجسم می­کنند به شما یاد می­دهند.

یک وضعی بوجود آورده اند مثل این­که در زمان پیغمبر بودی که پیغمبر اکرم(ص)، علی(ع) را جانشین خودش قرار داد یا در زمان خلفاء بودید که آنها چطور حقه بازی ­کردند و با دوز و کلک و دغل، علی بن ابیطالب علیه السلام را خانه نشین کردند، یا مثلا جنگ مولا امیر المؤمنین را با اهل بصره می­بینید به چشم تان که چه بازی­های در آوردند وقتی علی بن ابی­طالب علیه السلام به خلافت ظاهری رسید معاویه چه کارها کرد عمر و عاص چه کارها کرد. اینها همه را حالا جلوی چشم­تون مجسم می­کنند و شما همه این­ها را می­دانید دیگر حالا ما باز همونها را بخوانیم ­تکرار مکررات است یک چیز تازه ای تحویل شما داده نمی شود جز همان مطالبی­ که بارها شنیده اید و دانسته اید در کتاب­ها.

خب این کتاب­ها از کتابهای سال اول گرفته تا سال دوازدهم و کتاب­های دانشگاهی اینها همه مطالب سطحی تاریخ دین مقدس اسلام را دارد که بخصوص انسانها، جوانانی که به اصطلاح دو سه سال چهار پنج سال بعداز دیپلم­شان درس خوندند دیگر خب یک دانشمندند، حالا ما برای این دانشمندان و برای این آقا پسرهای ده دوازده ساله و پانزده ساله، که دوسه برابر پیرمردهای قدیم با سوادند فهمیده هستند چه برایشان بگیم که یک مطالب تازه ای باشد.

لذا زمان ما زمان علمه. این دین مقدس اسلام سه صفحه است. یعنی سه صفحه کتاب در اختیار مردم می­گذارد هر زمانی یکی از این صفحات را بایستی مردم باز کنند بخوانند. این که شما خیلی شنیده­اید که امام زمان عجل الله تعالی فرج الشریف وقتی ظاهر می­شوند، یأت بدین جدید ؛ دین تازه می­آورند. همه جا احادیث و اخبار گفته­اند، که امام زمان علیه السلام دین تازه می­آره این عین حدیثه که همه علماء و دانشمندان قبول دارند. یأت بدین جدید علی العرب صعب شدید ؛یعنی یک دین تازه می آورند که عرب­ها خیلی سختشانه قبول کنند. زیرا عرب­ها خیلی جاهلند خیلی بی­سوادنند خیلی نادانند. الان که دنیا دنیای علم و سواد و درس و دانشه این عرب­ها بی سوادترین مردم زمان هستند یعنی در دنیای زمان ما بی­سواد تر وجاهل­تر و نادان­تر و نفهم­تر از عرب­ها پیدا نمی شود. الان الم شنگه راه انداخته اند در اطراف این فیلمی که از تاریخ مولا علی ابن ابی­طالب نشان می­دهند. که شما چرا عمر و عاص را رسوا کرده­ای چون این عمروعاص را آوردند در فیلم نشان دادندکه وقتی در معرض حملۀ مولا امیر المؤمنین علیه السلام قرار گرفت و دید دیگر مرگش حتمیه از چنگ آن بزرگوار نمی­تونه ­فرار بکند کشف عورت کرد شلوار خودش را در آورد و خودش را برهنه کرد خب مولا امیر المؤمنین ناراحت چشمش به هم گذاشت و او در رفت از گوشه، کاری به کارش نداشت او را نکشت. بعداً بهش می­گفتند که همۀ مردم خدا را می­پرستند تو حالا بایستی عورت خود تو بپرستی برای این­که تو آزاد شدۀ همین عوررتت هستی. اگر همین لختی نبود دیگر مولا امیر المؤمنین علیه السلام تو را کشته بود. حالا سنی ها داد و بی­سواد راه انداختند که شما عمر وعاص را رسوا کرده ای عمر و عاص خودش در میان دو لشکری که روی هم رفته پانصدهزار نفر بودند لشکر معاویه و لشکر علی بن ابی­طالب علیه السلام، خودش خودش را رسوا کرد. دیگر وقتی کسی علنی یک کاری بکند دیگر آن خودش خودش را رسوا کرده خب چرا این حرف­ها را می­گویند برای این که خب حقیقتاً بی­سوادنند حقیقتاً نادانند.

خداوند متعال هم در قرآن که برای هر ملتی یک آیه ای آورده که آن ملت­ها را معرفی می­کند، برای ما ایرانی­ها آیه آورده خدا، سوره آورده در قرآن، برای عرب­ها هم آیه آورده سوره آورده، حالا آیه­ای که برای عرب­ها آورده دیگر هیچ ملتی را آن جور که خدا عرب­ها را تعریف کرده ملتی را تعریف نکرده، یعنی آیۀ عرب­ها دیگر خداوند میفرماید:الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ ...،خدا دیگر برای هیچ شمری یک چنین آیه­ای نیاورده. برای یک ابن زیادی یک­چنین آیه­ای نیاورده. خب شمر و یزید و ابن زیاد هم از همین عرب­ها بودند. برای ملت­های کفرخداوند یک­چنین آیه­ای نیاورده که برای عرب­ها آورده. سه تا صفت برای آن­ها می­شماره که حقیقتاً شایستۀ آن­هاست. یکی می­گه؛ الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا یعنی کفر عرب­ها از همۀ ملت­ها بیشتره کفرشون چقدر زیاده که الان اگر تو اسم شمر را بی وضو بیآوری زبانت را قطع می کنند که توچرا میگی شمرآدم بدیه یزید آدم بدیه ابن زیاد آدم بدیه؟ یک­چنین جنایت­کارانی را باز اهل بهشت می­دانند این کفرشونه دیگر، کافران خودشان در میان خودشان عقیده دارند که هر کافری که ظالم باشد هر ظالمی که کافر باشد اهل جهنمه و ظلم را بدترین و قبیح­ترین اعمال می­دانند اما عرب­ها این ظلم های به این مهمی را که ائمه را کشتند امام حسین(ع) را کشتند حضرت زهرا(س) راکشتند علی بن ابی­طالب(ع) را کشتند دین خدا را اصلاً کشتند این ها را کفر نمی دونند لذا می گوید آنها کفرشون از همه ملت ها بیشتر است.

صفت دوم میگه که الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا؛ نفاق­شون هم از همۀ ملت­ها بیشتره. خیلی منافقند عرب­ها خیلی شیطانند عرب­ها یعنی خب حقیقتاً حاضر نیستند که دین را حقیقت دین را درک کنند.

صفت سوم می­گویند: وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ، یعنی ملت عرب به جهل و نادانی از همه ملت­ها سزاوارترند. یعنی هیچ ملتی به اندازۀ عرب­ها جاهل نیست. حقیقتاً خیلی جاهله. آدم جرأت نمی­کند مقابل آن­ها مقابل قبر پیغمبر بگوید: السلام علیک یا رسول الله ،کتک می زنند آدم را که توچرا گفتی السلام علیک یا رسول الله. این رسول الله است، این جا قبر پیغمبره، پیغمبر زنده است این­ها مرگ ندارند، در بعد از مرگ­شان به آن­ها سلام بدهی مانند این است که در حیاتشون به آن­ها سلام داده ای. این سلام دادن به رسول الله که اصل علمه، اصل ایمانه، اصل قرآنه، کفر می­دانند شرک می دانند می گویند تو مشرک شده­ای که گفته ای السلام علیک یا رسول الله، تو مشرک شده­ای که آمدی ضریح پیغمبر یا امام را بوسیدی. یک چنین ملتی که می­گوید : وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ ،همین ملت. میگه همه ملت­ها فوری بعد از ظهور امام زمان(عج) ایمان می­آورند اما این ملت عرب ایمان نمی­آورند. بسیار سخت اش است که دین امام زمان را قبول بکند. حالا امام زمان چرا دین جدید می­ آورد؟ یعنی یک قرآن دیگر می­ آورد؟ یک اسلام دیگر می­ آورد؟

معنا ندارد، قرآن آخرین کتاب آسمانیه، اسلام آخرین دین آسمانیه پیغمبر اکرم آخرین پیغمبره، نبوت ختم شده، تمام علومی الهی از آسمان نازل شده در اختیار پیغمبر اکرم گذاشته شده، چیزی خدا کسر نیاورده از دین، چون دین خودش را کامل کرده وکتاب خودش را کامل کرده و آن­چه دانسته خداوند در همین قرآن نازل کرده، در اختیار مردم گذاشته، روی همین حساب که دین را کامل کرده پیغمبری را هم ختم کرده. چرا پیغمبری را ختم کرده؟ پیغمبر اکرم فرمود: من آخرین پیغمبرم. لا نبی بعدی، بعداز من پیغمبر پیدا نمی شود. برای این­که پیغمبر دیگری که می­خواد بیاد چی می­خواهد بیاورد که پیغمبر آخرالزمان نیاورده؟ چه علمی می خواهد بیاورد که پیغمبرآخرالزمان نیاورده؟

اگر خدا یک مقداری از علم خودش را ذخیره می­کرد و در این قرآن نازل نمی کرد در آینده پیغمبر دیگری لازم بود که بیاد آن بقیۀ علم الهی را بیاورد در اختیار مردم قرار بدهد .زیرا سرمایه سعادت دنیا و آخرت مردم علمه. مردم به هر میزانی که از علم الهی محروم بشن به همان میزان از بهشت خدا محروم میشن و به هر میزانی که جهل و نادانی شان زیاد باشد به همان میزان جهنم­شون عذاب­شون زیاده.

این قاعده کلیه، حالا با این که علم کامل شده دین کامل شده قرآن آخرین کتابه پیغمبر آخرین پیغمبره ائمه آخرین اما­م­ها هستند بعد آن­ها دیگر امامی امامتی پیدا نمی­شود امام زمان چطور دین جدید می­آورد؟ یأت بدین جدید، دین تازه را چطور می آورد؟ مثلا آن چه دینیه که امام زمان می آورد اما در قرآن نیست؟ آن دین امام زمان در قرآن هست اما به مردم گفته نشده.

مگر همه دین به مردم گفته شده؟ این دین اسلام و قرآن مانند یک اقیانوسی است مانند یک دریا بزرگی که یک نمی از این دریا تحویل مردم داده شده بقیه­اش دراین قرآن ذخیره است به مردم ابلاغ نشده. این یک کربلایی که می­خوانیم یک نمی از عظمت دریای عظمت امام حسینه یا این فیلمی که از علی ابن ابیطالب نشان می­دهند این هم یک نمی از تاریخ مظلومیت علی بن ابی­طالب علیه السلامه. پس بالاخره از این اقیانوس قرآن و اسلام یک کاسه آبی دو کاسه آبی، یک نمی تحویل مردم داده شده بقیه­اش لابه لای این کتاب­ها ذخیره است. امام زمان که بیاد آنها را می­آورد یعنی یک مطالبی­ را می آره یک حقایقی را می آورد که قبلا گفته شده اما دانسته نشده گفتن با دانستن خیلی فرق دارد.

من الان یک بحثی را میان علماء مطرح کردم کتاب­هایش را هم نوشتم تحویلشان هم داده­ام و ثابت کرده ام که بابا قیام امام زمان عج، قیامته. این قیامتی که خداوند متعال در قرآن این همه با آب و تاب نقل می کند امام زمان فاتح این قیامته آن می آید این زندگی دنیایی مردم را که مرگ و مرض و پیری و کوری و جنگ و قتل و کشتار و نامناسبی­ها و مصیبیت­ها و سرماها و گرماها؛ این­ها همه را خاتمه می­ده مرگ و مرض را از بین می­بره، جنگ و قتل و کشتار خاتمه پیدا می­کند، زنده­ها دیگر تا ابد زنده هستند، مرده­ها را هم زنده می­کند به زندگی برمی­گرداند. او برای مردم، زندگی آخرتی تشکیل می­دهد زندگی قیامتی تشکیل می­دهد، آدم­های خوب را به ثواب­شان می رسانه آدم­های بد را مجازات می کند.

خب ثابت کردم در همه کتاب­ها، با دلیل و برهان در اختیارشون گذاشته­ام. همه تعجب می­کنند که چطور قیام او قیامته؟ میگم از پیش خودم که نمیگویم. این کتاب مثلاً هزار و سیصد و چهل آیه راجع به قیامت خداوند متعال در قرآن بحث کرده، ائمه اطهار همه جا گفته اند که این قیام و قیامتی که خدا در قرآن می­گوید قیام امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریفه. او دیگر نمی آید یک زندگی دنیایی برای مردم دایر بکند که باز زمان او مرگ باشد مرض باشد پیری باشد کوری باشد لاغری ­باشد گرسنگی باشد تشنگی باشد سرما باشد گرما باشد، تمام این این مصیبت­ها که تا حالا مردم دست به گریبان این مصیبت­ها بوده اند و این همه عذاب­ها کشیده اندو چشیده اند و از دار دنیا رفته اند و از آن جمله قتل­ها، جنگ­ها، کشتارها، آدم کشی­ها، اینها همه با قیام امام زمان عجل الله تعالی الشریف خاتمه پیدا می کند. آن چشمۀ آب حیاته، وقتی می آید خودش که تا ابد زنده است انسان­هایی هم که تحویل او داده می­شوند تا ابد زنده هستند، انسان­هایی هم که قبلاً از دار دنیا رفته اند آنها همه را زنده می­کند به زندگی بر می­گرداند آدم­های خوب را به ثواب­شان می­رساند آدم­های بد را به عقابشان و مجازاتشون می­رساند. تمام این وعده­هایی که خداوند تبارک و تعالی در قرآن به مردم داده، همۀ این وعده­ها؛ به وسیلۀ امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف به ثمر می­رسه.

از آن جمله، میینیم که امام باقر علیه السلام در تفسیر این آیۀ شریفه در قرآن که خدا می­فرماید که: حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ؛ به مسلمانان و مومنین دستور می­دهد که شما همی شود بایستی در جنگ و مبارزه با کفار و دشمنان خدا باشید و امر به معروف و نهی از منکر بکنید تا روزی که دیگر جنگ خاتمه پیدا کند، مسئولیت این جنگ از دنیا بر داشته بشه، یک روزی که تمام مردم از جنگ بدشان بیاد از جنگ سیر بشوند و کفار بدانند که دیگر جنگ ثمر ندارد نمی توانند با جنگیدن بر مردم مسلط بشوند، امام باقر علیه الصلاه و السلام می­فرماید : وَ لَنْ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا فَإِذَا طَلَعَتِ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا آمَنَ النَّاسُ كُلُّهُمْ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ فَيَوْمَئِذٍ لا يَنْفَعُ نَفْساً إِيمانُها لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ ...؛ خب در این آیه امام باقر علیه الصلاه و السلام این آیۀ شریفه را تطبیق می­کند به ظهور امام زمان. دلیلش در قرآن هم هست، هم حدیث است هم آیۀ قرآن است .امام باقرعلیه السلام می­فرماید: جنگ در عالم هست تا روز ظهور امام زمان (عج) وقتی ایشان ظاهر می­شوند همراه ظهور ایشون یک عجایبی در زمین و آسمان پیدا می شود، از جمله عجایب این است که ، طَلَعَتِ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا ، یعنی این خورشید از مغرب طلوع می­کند، یعنی تا حالا که همۀ مردم نگاه می­کنند خورشید از مشرق طلوع می­کند در مغرب غروب می­کند و همه عادت کرده اند کرۀ زمین از مغرب به مشرق می­چرخه و خورشید هم از مشرق طلوع می­کند در مغرب غروب می­کند، در زمان ظهور امام زمان، این طلوع و غروب به عکس می شود یعنی خورشید از مغرب طلوع می­کند در مشرق غروب می­کند. غروب و طلوع خورشید عوض می شود مشرق و مغرب عوض می شود مغرب این طرفه، ما وقتی رو به شمال می ایستیم مغرب طرف دست چپمانه مشرق طرف دست راستمانه اما آن موقع وقتی رو به شمال می ایستیم مشرق طرف دست (چپمونه مغرب دست راستمون). امام باقر(ع) می­فرماید: وقتی چنین حادثه­ای اتفاق می­افتد همراه ظهور امام زمان عج، آمَنَ النَّاسُ كُلُّهُمْ یومئذ (فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ)؛ یعنی تا این حادثه اتفاق میفته، تمام شرق و غرب عالم ایمان می­آورند. همه مؤمن می­شوند. امام زمان با جنگ دنیا را نمی گیرد با قتل و آدم­کشی دنیا را نمی­گیره آن مظهر رحمت خدا است. با عظمت و قدرت الهی دنیا را می­گیره. امام زمان و ائمه دیگر دارای ولایت تکوینی هستند یعنی خداوند یک قدرتی به آن­ها داده که مسلط بر همۀ کائنات هستند، مسلط بر همۀ انسان­ها هستند پیش از آن­که اختیار مردم به دست خودشون باشد بدست آن­هاست، پیش از آن­که اراده ات به اختیار خودت باشد به دست آن­هاست. وقتی یک­چنین حادثه­ای می شود آمَنَ النَّاسُ كُلُّهُمْ یومئذ (فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ) یعنی به محض ظهور امام زمان و ظهور این­ حادثه، تمام بشر ایمان میاره ان حضرت می آید بالاتر از این مظاهری که الان هست میاره آن نمی آید از راه رادیوهای ما استفاده کند، آن نمی آید از این تلویزیون­ها و نوار ضبط­ها استفاده کند که از راه تلویزیون خودش را به اهل عالم نشون بدهد یا از راه رادیو صدای خودش را به تمام عالم برساند، او با قدرت اعجازی می آید که یدالله فوق ایدیهم، زیرا هر آیتی از آیات خدا، هر پیغمبری از پیغمبران، در هر زمانی آمده فوق هنر زمان و علم زمان و قدرت زمان آورده تا خدا برای مردم ثابت کند که این بندۀ من این پیغمبر من این امام من این حجت من فوق همۀ علمها و علماء و دانشمندان است. یدالله فوق ایدیهم.

در زمان حضرت عیسی(ع) قدرت طب خیلی بالا رفته بود. آن­قدر اطباء، دکترها ترقی کرده بودند که دیگر نزدیک بود داروی ضد مرگ هم پیدا بکنند که جلوی مرگ و مرض را بگیرند. خب آن­ها با دوا و دارو می­کردند. اما حضرت عیسی(ع) وقتی ظاهر شدند وقتی وارد شهری می شدند تمام مریض­ها، دیوانه­ها، پیرها، نابیناهان شل ها افلیج­ها، همه این مریض­ها می آمدند صف می­کشیدند مقابل حضرت عیسی علیه السلام؛ حضرت عیسی یک نگاهی به آن­ها می­کرد خوب می­شدند می رفتند. دکان همه دکترها تخته شد دیگر آن­ها دیدند مریضی نمانده به آن ها مراجعه بکند نسخه بگیرد پول بدهد. لذا همۀ دکترها دست به یکی کردند همه پیشوایان مذهب زمان هم دست به یکی کردند دیدند با بودن عیسی(ع) حسابشون رواج ندارد رونق ندارد. همۀ پادشاهان و همۀ پیشوایان و همه دکترها و همۀ علما دست به یکی کردند حضرت عیسی را به فهم خودشان دارش زدند او را به قتل­ رساندند. ندانستند که کلاه سر خودشون گذاشتند. عیسی ای که این همه مریض­ها را شفا می­داد بلد است خودش را از مرگ نجات بده. این منافقی را خداوند به صورت حضرت عیسی در آورد تنگ مأمورین انداخت مأمورین و همه مردم گفتند ای این عیسی است این عیسی است این عیسی است، خدا هم صدای آن منافق را بصورت صدای حضرت عیسی را در آورد هم قیافه اش را ،او را به جای حضرت عیسی گرفتند به دارش زدند. الان حضرت عیسی(ع) در خدمت امام زمانه. وقتی امام ظاهر می شود حضرت عیسی هم با امام زمان ظاهر می شود پشت سر امام زمان نماز می­خوانه. خب پس حضرت عیسی بایستی یدالله فوق ایدیهم باشد.

یعنی حجت خدا در هر زمانی فوق همۀ علماء و فوق همه دانشمندان و فوق همۀ پیشوایان و قدرتمندانه .حالا امام زمان ما در زمانی ظاهر می شود که کافران صدای­شان از این سر دنیا تا آن سر دنیا می رسد فوری از این سر دنیا به آن سر دنیا مسافرت می­کنند فوری سخنرانیشون و خودشون از این سر دنیا به آن سر دنیا می­رسه صنایع اختراعات این قدر زیاد شده ترقی کرده که تمام کرۀ زمین مثل یک خانه شده. شما آن قدیم­ها اگر خواسته باشی بری ته قلعه از دخترت خبر بگیری یک ساعت طول می­کشید که از خانه خودت حرکت کنی به خانه دخترت بری اما حالا دختر تو آن سر دنیا باشد فوری گوشی تلفن را بر می­داری با دخترت صحبت می­کنی تلفن هایی هم درآمده که هم همدیگر را می بینند هم صدای یکدیگر را می­شنوند.

حالا امام زمان در یک­چنین زمانی بیاد بگو ببینم چه کار بکند؟ بره منت این مهندسین و دانشمندان آمریکا را می کشد که بیایند برایش تلویزیون درست کنند رادیو درست کنند؟

این جوری که نمی شود آن بالاترین داناترین تواناترین همه انسان­های کرۀ زمینه. خداوند در قرآن او را تشبیه به خورشید می­کند و می­گوید همان­طور که وقتی خورشید طلوع می­کند ستاره­ها می روند پی کارشون دیگر رنگ و رونق ندارند، هستند در آسمان اما دیگر رنگ و رونق ندارند، جایی که خورشید هست که ستاره ها دیده نمی شوند. ستاره ها وقتی دیده می­شوند که خورشید نباشد طلوع نکرده باشد، به محض این که طلوع می­کند ستاره­ها ماستشون را کیسه می کنند می روند پی کارشان. خداوند می­فرماید: اذا الشمس کورت واذا النجوم کدرت. نجوم؛ علما و دانشمندان هستند، خورشید؛ امام زمانه. وقتی امام زمان ظاهر می شود همه علماء و دانشمندان و پیشوایان و قدرت­مندان و علوم و صنایع و علما و صنعت گران اینها همه از رنگ و رونق می­افتند. امام که می آید سر قبرستانها میگوید پاشید همه پا می شوند جواب می دهند السلام علیک یا ابن الرسول الله

.....در مقابل یک­چنین امامی که پیرها را به جوانی بر می­گرداند و مرده­ها را زنده می­کند به حسابشون می­رسد....

لذا امام زمان بدون رادیو تلویزیون بدون این­که مترجمی داشته باشد یا به زبان های مختلف سخنرانی بکند او دریک جا به زبان عربی سخنرانی می­کند حالا در مکه معظمه باشد یا در جای دیگر کاری به آن ندارم، وقتی قیام می­کند خودش را به اهل عالم معرفی می کند می­گوید: انا بقیه الله بقیه الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین؛ او به زبان عربی سخنرانی می­کند هر کس در هر جای عالم هست آن طرف کرۀ زمین یا این طرف کرۀ زمین، هر کس درهر جای عالم است او را در یک قدمی خودش می­بیند، میبیند که امام زمان روبروی اوست، با او حرف میزند و به زبان خودش هم سخنان امام را می­شنوه یعنی امام زمان با یک زبان که عربی باشد، تکلم می­کند اما برای کردها، کردی می شود برای ترکها، ترکی می شود برای انگلیسی­ها انگلیسی می شود برای دهاتی­ها دهاتی می شود برای شهری­ها شهری می شود، هر کسی او را مثل خودش به زبان خودش می­بینید. این سخنرانی امام زمانه، بدون رادیو بدون تلویزیون. ما الان با آن سر عالم تماس بگیریم باید گوشی تلفن را برداریم اما آن بزرگوار صدا می­زند فلانی رئیس جمهور امریکا، به دست رئیس جمهور آمریکا فرمان می­ده، که بایستی چشمش را بکنی فوری دست جمهور آمریکا چشم­ رییس جمهور آمریکا را میکند. هیچ­کس از خودش اختیار ندارد که خدا می­گوید: وَعَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا، دوستانش به او مراجعه می­کنند یابن رسوال الله شما که نبودید ما تلفن داشتیم تلویزیون داشتیم رادیو داشتیم از این سر عالم آن سر عالم را می­دیدیم حضرت دستی روی سر آن­ها میگذارد چشم­شون گوش­شون ...یک وضعی پیدا می­کنند، که هر کسی در هر جای عالم هست می­بینند با او حرف می­زنند. دخترشون در آمریکاست صدا می­زنند فاطمه خانم، هم او این را می­بینه هم این آن را می­بینه. رادیو تلویزیونی هم در کار نیست. بندگان خدا را به چنین وسایلی را مجهز می­کند. لذا می­گوید وقتی ظاهر می شود، آمَنَ النَّاسُ كُلُّهُمْ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ ، بدون جنگ تمام دنیا تسلیمش می­شوند. میبینند در مقابل یک­چنین قدرتی که خورشید به اختیار او هست ماه و ستاره­ها به اختیار او هستند کرۀ زمین به اختیار او هست باد و باران به اختیار او هست، میخواهند چه بکنند؟ تمام اهل عالم تسلیم می­شوند.

این حدیث امام باقر است در کتاب تحف العقول، در تفسیر آیۀ شریفۀ حتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا، که می­گوید: فَإِذَا طَلَعَتِ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا آمَنَ النَّاسُ كُلُّهُمْ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ ، همه ایمان می­آورند تسلیم می­شوند اما امام زمان ایمان قبلی را قبول دارد نه ایمان آن روز به بعد را، ..یسد باب التوبه یعنی از بعد اینکه امام زمان ظهور کرد از روز ظهور آن حضرت به بعد توبه قبول نمی شود. دیگر نمازت قبول نیست روزت قبول نیست خمس و زکاتت قبول نیست جنگ و جهادت قبول نیست. چرا تا حالا نمازت را نخواندی تا حالا روزه نگرفته ای؟ چشمت به قدرت امام زمان افتاده چشمت به سفرۀ امام زمان افتاده. چرا خدا می­گه وقتی چشمت به عزرائیل افتاد دیگر توبه قبول نیست چرا؟ ای خدا تو همی شود توبه را قبول می­کنی، میگه اخه آن توبه نیست که. چشمت به قدرت عزرائیل افتاده در پنجۀ مرگ قرار گرفته­ای می­گویی غلط کردم غلط کردم اجازه بدهد برم نماز بخوانم روزه بگیرم می گوید نه دیگر وقت نماز و روزه تمام شد. چرا تا حالا نماز نخوانده ای روزه نگرفته ای خمس ندادی زکات نداده ای امر به معروف و نهی منکر نکرده ای تا حالا ایمان نداشتی، حالا تو از امام زمان می­ترسی نه از خدا. از ترس می­گویی که نماز بخوانم روزه بگیرم. این نماز از ترس و طمع را نه خدا قبول دارد نه امام زمان قبول دارد.

لذا هم آیۀ قرآن می­گوید: لایَنفَعُ نَفساً ایمانُها ؛هم حدیث می­گوید: و یسد عنهم باب التوبه؛ در توبه بسته می شود. خوب این حدیثه که نشون می­دهد که در زمان ظهور ان بزرگوار زندگی مردم زندگی آخرتی می شود، اول کاری که می­کند تصفیه می­کند عالم را، تصفیه یعنی چه؟ مثل اینکه یک کیلو برنج را بر می­داری فضله موشش را می­شناسی برنجش را می شناسی فضله موشش را کنارمی­زنی برنجش را می پزی؛ تمام این آدم ها در مقابل امام زمان مثل همان یک کیسه برنجند، آدم­های بد، فضله موشند آدم­های خوب هم برنجند دانۀ گندم خوبند. همان­طور که ما فضله موش را برمی­داریم کنار می­اندازیم دیگر حرفشو قبول نمی­کنیم بگوید من دانه برنجم، امام زمانم هم­چنین تمام آدم­های بد را می­شناسه کنار میزند. بروید گم شید تمام آدم­های خوب را می­پذیرد و قبول می کند خوب ها را جلو می­اره بدها را عقب میزند خوب ها در بی نهایت ثروت و عزت و عظمت و قدرت قرار می­گیرند بدها در نهایت ذلت و خواری قرار می­گیرند. بدها کشته نمی­شوند بدبخت می­شوند بیچاره می­شوند اگر بمیرند و کشته بشوند خیلی شانس آورده اند.

حدیث دربارۀ امام زمان دارد که : يخرج ایدیهم صفرا، یعنی آن چنان ثروت دنیا و نعمت­های خدا را از آن­ها می­گیره که یک شربت آب گیرشان نمی­ آید. نهر آب به آن ها جواب نمی­ده دریای آب به آنها جواب نمی دهد بذرشون سبز نمی شود درخت­شون سبز نمی شود در صفر از نعمت­ها قرار می­گیرند. این شکلی مردم زمان را صاف می­کند پاک می­کند تصفیه می کند خوبان را در در وضعیت بهشتی قرار می دهد بدان را در وضعیت جهنمی. دیگر چه کار می شود چه کار می شود؟ انشاءالله شب­های دیگر هم برای شما می گویم چون این برادرها می­خوان این منبرهای سی شب من را ثبت بکنند و منم دوست دارم این ها را ضبط بکنند و جاهای دیگر ببرند و مردم بخوانند و علماء بخوانند دانشمندان بدانند و خیال نکنند باز امام زمان می آید این­جور حکومت ها را تشکیل می­دهد این­جور دولت ها تشکیل می­دهد که منافق بتونه منافقی بکند ظالم بتونه ظلم کند یا به قول خودشون یک پیرزنی بیاد امام زمان را به قتل برساند! امام زمانی که دنیا را پر از عدل و داد می­کند و مردگان را زنده می­کند چه ظلمی از این بالاتر که یک پیرزنی بیاد که امام زمان را بکشد باز دو مرتبه مردم عزادار بشوند در قتل امام زمان. خب بعضی اخبار را می­شنوند حالا کیا گفته اند ساده­ها گفته اند یا زرنگ­ها گفته­اند یا منافقان گفته اند؟ دقت نمی کنند اخبار ظهور امام زمان را، به یکدیگر مربوط کنند حقیقت مطلب را کشف کنند در اختیار مردم قرار بدهند، لذا آن بزرگوار می آید زندگی دنیایی توأم با ذلت و فلاکت و نکبت ما را تبدیل می کند به زندگی آخرتی. همۀ امام­ها همۀ پیغمبرها همۀ مؤمنین همراه آن حضرت هستند. هرکه تحویل آن حضرت داده شد داده شد هرکس هم که قبلاً از دار دنیا رفته او یک دکتری­ است که می آید مرض مرگ را معالجه می­کند مرده­ها را زنده می­کند به زندگی بر می­گرداند، لذا من راست می­گم من حقیقت می­گم این مسائلی را که می­گم مثل این­که به چشمم می­بینیم، برادرها دین­تان را محترم بشماریدگناه نکنید معصیت نکنید دروغ نگید دغلی نکنید خیانت نکنید اذت نکنیدکه تمام این ها به خودتان بر می گرده تمام این آتش هایی که صدام و آمریکا در این هشت سال و در طول تاریخ روشن کرده اند مردم را سوزاندند همۀ این آتشها حرارت­ها به ارادۀ امام زمان و مظلومین دیگر به خود آن­ها بر می­گرده تن آن­ها یک گلوله آتش جهنم می شود تن این ها مظلومین سرد و سلامت می شود وارد بهشت می­شوند حکومت امام زمان این جوره. حکومت الهیه حکومت خداییه حکومت آخرتیه حکومت اعجازیه مثل این حکومت­ها نیست که باز محتاج به من سرباز و به شمای سرباز باشد که یکی قبول کند یکی رد کند که امام زمان کسی که قبول کند را قبولش کند و کسی را که رد کند او را بکشه .احتیاج به کشتن کسی ندارد امام زمان. تمام بشریت مثل موش مرده، مثل یک گنجشک در اختیار آن بزرگوار هستند. کسی که مرده­ها را زنده می­کند احتیاج ندارد که باز زنده­ها را بکشد و به قتل برساند. کشتن، به دلیل عجزه. آن­ها مجهز به قدرت خداوند متعال هستند.

حالا بقیۀ بحث­ها را شب­های دیگر می گم که چی می­شود و چی می­شود وعمدا می­گم این­ها همه را می­گم با دلیل و برهان هم می­گم، ممکن است شما حالیتون نشه که چی میگم اما تا این نوارها خونده می شود جاهای دیگر، مردم وضعیت ظهور امام زمان را بدانند نزدیک هم است نزدیکه. همین دلایل نزدیک بودنش را هم برای شما می­گویم که دیگر چطور پشت دروازۀ دنیا قرار گرفته امام زمان عجل الله تعالی فرج شریف. مردم یک کیلومتر دو کیلومتر دیگر بیشتر به دورۀ آن بزرگوار ندارند. شاید به نسل بعد از ما منتقل نشود این فرج. مخصوص ملت زمان ما و مردم زمان ما باشد. خودتان را انشاءالله آماده کنید با علم و ایمان و عمل صالح. اینها سرمایه هاییست که قبول هستید در ظهور امام زمان. دانایی یکی، ایمان به خدا یکی، عمل صالح. آن نمی­تونه آدم بد را گناه­کار را ظالم را قبول کند، قهراً او را رد می کند و نمیتواند آدم صالح را مؤمن را متقی را خوب را رد کند خوبان صددرصد قبولند بدها صد درصد ردند. خدا به همۀ شما خیر و برکت بدهد انشاءالله.

بسمک العظیم الاعظم بالحسن و الحسین و اولادهما یاالله یاالله یاالله یاالله یاالله پروردگارا توفیق بندگی به همه ما مرحمت کن قدم ها رنجه فرمود برصراط ملغزان. اموات این جمع و همه مسلمین بیامرز مرضا مجروحین معلولین شفای عاجل عنایت بفرما فقر و تنگدستی از جامعه اسلامی و شیعیان برطرف بفرما. باران رحمت خودت را بر ملت ایران و شیعیان و همه مسلمانان نازل بفرما. پروردگارا فرج امام زمانمون را نزدیک بفرما. کشور اسلامی ما ، رهبران روحانی ما در پناه خودت حفظ بفرما، شر اشرارو کفار و جنایتکاران و امریکا و اسراییل به خود شان برگردان. و عجل اللهم فی فرجه

شب سوم ماه مبارک رمضان

........شاگرد باشد که استاد مطالبی را برای شاگرد بگوید شاگرد هم آن مطالب را درک کند و بنویسید و ضبط کند. لذا غایبانه یعنی یک استاد غایب یک شاگرد غایب از خودش را نمی­تونه تعلیمات بده، تعلیمات همی شود بایستی سمعی بصری باشد یعنی با چشم­شون گوینده را ببینند با گوششون شنونده را بشنوند سخنانش را. تا شنونده ها آماده بشوند گوینده هم براساس آماد­گی شنونده­ها حرفی بزند. حالا وقتی که بین گوینده و شنونده یک حجابی یک پرده ای باشد دیگر گوینده و شنونده از همدیگر جدا میشند. نه آن خودش را مسئول یاد گرفتن می­داند و نه هم این یکی را خود را مسئول یاد دادن می­داند. یاد دادن و یاد گرفتن از بین می­رود.

.... معلوماتمون افکارمون دربارۀ دین­مون و خدای­مون و امام ها­مون خیلی افسانه ایه خیلی سطحیه. خدا را چجور می­شناسیم؟فقط یک چیزی توی فکرمون می آید یا مثلاً از ائمه اطهار علیهم الصلاه و السلام ما چه وصفی داریم؟ چه ذکری از آن­ها داریم آنها چجور انسان هایی هستند؟ چه جور موجوداتی هستند؟ آدم­هایی هستند که غالباً خیال می کنیم با گردن کج در مقابل این گردن کلفت­ها، ظالمان، بی دین ها ایستاده اند و شیطانها و ظالمان بر آن ها مسلط شده اند و آن­ها را کشته اند و آن­ها را بسته اند و تبعید کرده اند و خانه نشین کرده اند و مالشان را دزدیده اند و زندگی­شون را غارت کرده اند و اینان زورشان نرسیده به دشمنان خودشون. دشمنان شون خیلی زیاد بوده اند زور امام حسین(ع) به دشمنان نرسیده، زور علی بن ابی­طالب(ع) به معاویه ابن ابی سفیان نرسیده او شیطنت کرده علی بن ابی­طالب را خانه نشین کرده یا ابوجهل ها، ابولهب ها، ابوسفیان ها آنان قلدری کرده اند زورگویی کرده اند پیغمبر را خانه­نشین کرده اند از کار انداخته اند. همه جا این جورخیال میکنیم که ائمه اطهار علیهم الصلاه و السلام در ضعف و ناتوانی بوده اند و دشمنان آن­ها در قدرت و توانایی بوده­اند، و این دشمنان که قدرتمند بوده­اند و توانا بوده­اند و زرنگ بوده­اند و دانا بوده­اند و ائمه را که در ناتوانی و نا زرنگی بوده­اند، لابد زرنگ توانا، نا زرنگ ضعیف را خانه نشین می کند! دیگر حالا آن کسی که ضعیف هم هست قدرتش کمه خیلی هم زرنگی ندارد حریف آن دشمنی که توانا هم است و زرنگ هم هست و شیطنت بلده حریف آن نمی شود پس قهراً دشمن توانا بر دوست ناتوان غلبه می­کند و او را از کار می­اندازه .

همۀ امام­ها کشته شدند همۀ امام­ها­ شهید شدند چرا کشته شدند؟ چرا شهید شدند؟ برای این­که دشمنانشون زیاد بوده اند و دوستانشون کم بودند! آن­ها قدرتشون زیاد بود ائمۀ اطهار علیهم الصلاه و السلام قدرتشون کم بود! کسی که زورش و قدرتش زیاده غلبه می­کند بر کسی که زورش و قدرتش کمه. امام حسین علیه الصلاه و السلام با هفتاد و دو نفر لشکر در مقابل یزید ابن معاویه آن هم با سی هزار نفر لشکر پس قهراً این سی هزار نفر لشکر بر آن هفتاد و دو نفر لشکر غلبه می­کنند آن­ها را می­کشند همان­طور که کشتند امام حسین را هم می­کشند همان­طور که کشتند، زن و بچه­اش را اسیر می­کنند همان­طور که اسیر کردند. امام چهارم هم حضرت زین العابدین؛ همه جا بگویم شما تنها وصفی و تنها اسمی که از امام چهارم حضرت زین العابدین به خاطرتون هست همین کلمۀ علیل و بیمار علیل و بیمار علیل و بیمار. علیل یعنی علت دارد ناتوانه مثل آدم شل و مثل آدم چلاق مثل آدم ضعیف و ناتوان که دائم با گردن کج یواش یواش راه می­ره در مقابل مردم، علیل دیگر شما معلول­ها را می دانید در زمان خودتون که معلول جنگی هستند اینان که دست و پایشان چلاقه یا این­که مثلاً مریض شده­اند قدرت حرکت در آن­ها نیست و نمی­توانند بنشینند و برخیزند یک چنین افرادی را می گویند علیل و این ها را میگویند قهراً بیمار. یک امامی که علیل هم هست و بیمارهم هستدر برابر این گردن کلفت ها در برابر بنی امیه در برابر بنی عباس. همین­طور امام­های دیگر و امامهای دیگر.

اینها مفاهیم ابتدایی است که شما دربارۀ ائمه اطهار(ع) دارید نه تنها شما کل ایران کل ایران، چون این فرهنگ، این مقدار تعلیماتیست که از دین در طول مدت تاریخ برای مردم ایران به وجود آمده، بیشتر از اینها ننوشته اند بیشتر از این ها نخونده اند بیشتر از اینها ندانسته اند، دیگر حالا امام­ها با مردم فرقشون چیه، آنها داناترند آن­ها فهمیده ترند آنها علمشون بالاست اما خب علمشون بالا باشد باشد فهم شون بالا باشد باشد در مقابل این ابر قدرت­ها در مقابل این صنعت­ها در مقابل این علم­ها که در دنیای زمان ما پیدا شده هر چند هم دانا باشند لابد یک قدری از این علماء و مجتهدین بالاتر هستند می­خواهند در مقابل این دنیا این ابر قدرت­ها چه کار بکنند؟ حالا یک قدری داناتر یک قدری هم فهمیده­ت، همین قدر از ائمه اطهار (ع).

آن­قدر گاهی عصبانی می­شم که می­بینیم بعضی علمایی که در حد اجتهادنند و مجتهدند و محبوبیت جهانی هم دارند آنا هم وقتی امام زمان(ع) را تعریف می­کنند خب قیام می­کند و فتح جهانی به وجود می آید و هفت سال حکومت می­کند و بعداً پیرزنی می­آید او را مسموم می­کند و به قتل می­رساند و دیگر این امامی که بیچاره هزار و دویست سال الان تقریباً عمرشه، این همه عمر طولانی پشت پردۀ غیبت، وقتی هم ظاهر شود تازه آن همه جون کندن چقدر آدم بکشد چقدر قتل عام بکند آن چنان شمشیر تیز و تند بدست امام زمان داده­­اند که وقتی قیام می­کند مثل این اره های دروگری و آدم­ها هم مثل خوشه­های گندم، این همه گردن می­زند و این همه آدم می­کشد که بعضی ها میگویند اگر این پسر پیغمبر باشد چرا این قدر قسی القلبه؟ آدم می­کشه به قتل می­رسانه؟ تازه یک­چنین سخنانی دربارۀ امام زمان می­گویند کسانی که خب دانا هم هستند دانشمند هم هستند قریب الاجتهاد هم هستند.

دیگر نمی­گویند بابا آخه پس این همه مردم، هزارو چهارصد سال در انتظار امام زمان که امام زمان بیاید و فرج آن­ها برسد و مصیبت­ها را بر طرف بکند و باز هم او بیاید و شمشیر آدم کشی و قتل و غارت، کسانی دو مرتبه از قبر زنده بشوند و شمشیر بدست بگیرند و این مصیبت­هایی که ایران در هشت سال از دست عراقی­ها دید و این همه ایرانیان کشته شدند و این همه مسلمانان عراق هم بیشترشون بیچاره­ها شیعه هم بودند کشته شدند و بالاخره با دنیا چندین هزار برابر کشته بشوند و قتل و غارت، پس امام زمان با دیگران آخه چه امتیازی دارد؟ کو فرج؟ کو این انتظار؟

همه انسان­ها در برابر مصیبت­هایی که دیده­اند در برابر بلاهایی که دیده اند در برابر محرومیت ها، در برابر گرسنگی ها در برابر بیچارگی ها همه توی گوش اینها خونده اند و به آنها وعده ظهور امام زمان داده اند. باز امام زمانی که کل بشریت در انتظارشه که او ظاهر بشود و فرج مردم را برساند باز هم او بیاید مثلاً مثل دیگران حالا یک قدری قدرتش زیادتر، از طریق قتل و قلع و قمع و کشتار، دنیا را صاحب بشود و بعد هفت سال زندگی کند و بمیرد مردم زمان او هم بمیرند! اینها یک مسائلی هست که دیگر همون بالاترها دربارۀ امام زمان میدانند چه برسد به مردمی که پای منبرها بوده اند و از اول عمر تا آخر عمر همین حرفها را شنیده اند و یادگرفته اند.

حالا چون این برادرها میخواهند این سی روز ماه مبارک رمضان که من منبر میروم این را ضبط کنند و جاهای دیگر هم بفرستند و منتشر کنند و برای علماء بفرستند و بگویند ملای محله ما یک چنین عقیده هایی دربارۀ امام زمان دارد یکچنین بحث هایی، چون انشاءالله چنین توفیقی پیدا بکنند و این نوارها را بفرستند جاهای دیگر که مردم بخوانند و گوش بدهند و بدانند، سعی کردم این سی روز ماه مبارک رمضان را در اطراف وضعیت امام زمان و ظهور آن بزرگوار و سلطنت آن حضرت و معنای دنیا و آخرت بحث کنم گرچه خیال میکنم که شما البته کمتر شنیده اید و کمتر هم گوش می دید و کمتر شاید یاد بگیرید اما در عین حال افکار سادۀ با ایمان، مطالب حق را خیلی زود می­پذیرد زود یاد می­گیرد.

ابتدا خودتون توجه بکنید که امام زمان و ائمۀ اطهار(ع) چه شخصیتی­هاییهستند؟ فرق بین آنها و سایر مردم چیه؟ لذا من بحث های خودم را ابتدا چند روزی دربارۀ کیفیت زندگی دنیا برای شما بحث میکنم تا شما این زندگی دنیا را خوب بفهمید چرا انسانها متولد میشوند و چرا این همه دست به گریبان بلا و مصیبت و مرگ و مرض و پیری و ناتوانی و لاغری هستند و چرا باز می میرند و بعداز مرگشون که زنده بشوند قیامت چطور است و امثال این ها، ابتدا در مورد وضعیت زندگی این دنیا برای شما بحث میکنم که دنیا یعنی چه؟ چرا خدا دو زندگی برای ما مقدر کرده یکی زندگی دنیا یکی زندگی آخرت. خداوند تبارک و تعالی خب میتوانسته این زندگی دنیای ما را متصل کند به زندگی آخرت، دیگر حالا چند روزی مصیبت ببینیم بعد فرج ما برسد. دنیا را چرا دنیا میگویند و آخرت را چرا آخرت میگویند؟ زندگی آخرت چطوریه؟ زندگی دنیا چطوریه؟ سلاطین دنیا و پیشوایان دنیا چه کسانی هستند؟ پیشوایان عالم آخرت چه کسانی هستند؟ قدرت مردم دنیا و سلاطین دنیا و پیشوایان دنیا چه اندازه است؟ قدرت سلاطین آخرت و پیشوایان آخرت چه اندازه است؟ فرق بین زندگی دنیا و آخرت چیست؟ چرا دنیا را دنیا میگویند و آخرت را آخرت می­گویند؟ خوب یاد بگیرید. برای اینکه سرنوشتتونه برادرها. دین یک علمی نیست که اختصاص فقط به آخوندا داشته باشد. اختصاص به ملاها داشته باشد اختصاص به روحانیت داشته باشد دین یک مسئله ای است مال کل بشر. هر کسی بصورت انسان متولد میشود و به این شکل زندگی می­کند روی دو پا راه میرود همانطور که زندگی لازم دارد دین هم لازم دارد دین است که برای ما زندگی میسازد هم در دنیا و هم در آخرت. دین درس زندگیه، دین عامل زندگیه، همانطور که جان لازم دارید دین هم لازم دارید همان طور که بدن لازم دارید دین هم لازم دارید همانطور که روح لازم دارید دین هم لازم دارید همانطور که بینائی و شنوایی لازم دارید دین هم لازم دارید. کسی در عالم پیدا نمیشود که خود را از دین مستغنی بداند و بگوید من دیگر عالم هستم دین لازم ندارم من دیگر دانا و توانا هستم دین لازم ندارم. بگوید من پول دارم دین چه می کنم من ثروت دارم دین چه می کنم من طبیبم دکترم دین چه می کنم من مهندسم دین چه می کنم من سلطانم دین چه می کنم من پدر و مادرم زندگیمو دایر می کنند دین چه می کنم. هر کسی اینطور فکربکند در عالم، که دین لازم ندارد آن در خط جهنمه دیر یا زود سرازیر آتش جهنم می شود. دین یک درسیه مال همه، مال همۀ کائنات، تمامی موجودات عالم دین دارند. لذا تمام مخلوقات عالم که در نظام دینی الهی هستند کارشون منظمه مرتبه. مثلاً کرۀ زمین، دین دارد آن چنان منظم گردش میکند گردش شبانه روزی خودش را گردش سالیانۀ خودش را که ظرف میلیون ها سال گردش، یک ثانیه نه کم می شود و نه هم زیاد می شود. درختان دین دارند که این طور سبز می شوند و مرتب می شوند و میوه می دهند .حیوانات دین دارند که اینطور زندگی­هاشون منظمه. تمام موجودات و مخلوقات عالم خلقت دین دارند در نظام الهی هستند. اگر شر و فسادی در عالم پیدا می شود مال ما آدم هاست. فقط ما آدم ها دزدی می کنیم آیا گوسفندان دزدی می کنند؟ آیا درختان دزدی می کنند آیا ماه و ستاره­ها دزدی می کنند حشرات و حیوانات دیگر دروغ می گویند دغلی دارند قلچماقی دارند؟ نه.

حتی درنده­ها وظیفه شان درندگیه حیوانات چرنده وظیفه شان اینه که طمعۀ درنده ها باشند آهو بر اساس دین خودش تسلیم گرگ و پلنگ می شود گرگ و پلنگ هم براساس دین خودش آهو را طعمه قرار می ده. این موجودات عالم طبیعت تمامشون دین دارند در نظام الهی زندگی می­کنند. نه آهو روز قیامت حق دارد شکایت کند از دست گرگ و نه هم گرگ حق دارد که یعنی خدا او را محاکمه کند و او را مجازات کند که تو چرا آهو را دریدی و شکم او را پاره کردی. دین آنها همون دین جنگلیه تا درسی باشد برای ما انسان­ها. مخصوصاً ما انسان­ها همه چیزمون در گروی دینه. اگر دین داشته باشیم همه چیز داریم و اگر دین نداشته باشیم چیزی نداریم به اضافه بلاها و عذاب­هایی که سر ما می آید در دنیا و آخرت. این همه محرومیت ها که ما در عالم پیدا میکنیم باران نمی آید چون دین ما باران ندارد .سرما گرما از اندازه بیرونه چون دینمون ضعیفه این همه مصیبت ها پیدا می شود در اثر بی دینی ماست. اگر ما دینمون منظم باشد مرتب باشد عاقل باشیم هممون بفهمیم هممون بدانیم مرد­ها دین خودشون را بشناسند خوب زن داری کنند زنها دین خودشان را بشناسند خوب شوهر داری کنند بچه ها دین خودشان را بشناسند پدر و مادرداری کنند پدر و مادر دین خود را بشناسند بچه داری کنند همسایه دین خودش را بشناسد خوب همسایه داری بکند و همه کس این طور دین خودشون را بشناسند در نظام دینی الهی هم قرار بگیرند تمامی مصیبت­ها، نا به سامانی ها وکمی ها و کمبودها از جامعۀ بشریت برداشته می شود، صلح و عدالت کامل در عالم بوجود می آید.

تو الان به خانه ات آمده ای در خانه ات را قفل کرده ای از ترس بی دین ها. خیالت ناراحته از ترس بی دین­ها. مبادا خانۀ من را غارت کنند از بی دین ها، می ترسید. هیچ کس از دین داران عالم نمی ترسد دین داران درعالم امنیت بوجود می آورند یک امنیت طبیعی و اما بی دین ها در عالم نا امنی بوجود می آورند. این همه الان دولت، پول مملکت را خرج انتظامات می کند این همه پلیس و پاسبان و لشکر و ارتش و تجهیزات تقریباً 3/1 بودجۀ مملکت خرج مأمورین انتظامی می شود خرج پلیس و پاسبان و سپاه و بسیج و ارتش و سرهنگ و سرتیپ. اینها همه، چرا **3/1** این بودجه خرج این آدمها می شود یکچنین خرج بزرگی را کی به گردن دولت انداخته؟ آدم های بی دین آدم های لامذهب. خب اگر این ده ما که مثلا حدود چهار، پنج هزار نفرجمعیت دارد، همشون سالم باشند دین داشته باشند یک نفر پلیس لازم نداریم یک نفر پاسبان لازم نداریم. اصلاً جنگی در عالم واقع نمی شود. 3/1 بودجه های دنیا یعنی اگر خرج یک سال دنیا پول یک سال دنیا که خرج ارتش و نظام و انتظامات می شود خرج آبادی دنیا بشود همین دنیا همین کویرها تبدیل به بهشت می شود از باغ و بوستان­ها بیشتر سبز و خرم می شود. اما این بودجه هایی، ثروت هایی که خداوند تبارک و تعالی از طریق معادن نفت و بنزین و از طریق معادن طلا و نقره و مس و آهن، این ثروت ها ی طبیعی که خداوند در اختیار دولت گذاشته 3/1این ثروت­ها خرج بی دین ها می شود که نتوانند اینها بی دینی کند لامذهبی کنند قتل و غارت کنند آدم بکشند.

ببین چقدر بی دین ها خرج به گردن مردم انداختند اما دین داردا یک قرون هم خرج به گردن کسی نمی اندازند. دین داردا سالمند دین داردا امینند دین دارا فهمیده اند دین داردا پلیس غیبی دارند، انتظامات طبیعی دارند، تمام ثروتت را، ناموست را زندگی ات را اگر ظرف صدها سال در اختیار دین داردا و مومنین بگذاری یک ذره خیانت نمی کنند همانطور که به زن و بچه خودشون خدمت می کنند به زن و بچه شما هم خدمت می­کنند، چون دین دارند در نظام الهی هستند در نظام خدایی هستند انسان­هایی هستند که خدا به وسیلۀ آنها شهر بهشت را می سازد و مدینه فاضلۀ را می سازد.

اما بی دین­ها سبحان الله، به محض این­که غفلت کنند می­کشند کلاه سر آدم می­گذارند دروغ می گویند غیبت می کنند دزدی می کنند غارت میکنند هزار بلاها سرمردم می آورند تمام مصیبت هایی که در تاریخ بوده و هست اینها همه زیر سر بی دین ها لامذهب­ ها کافرها منافق ها بوده اما مردم­هایی که دین و تقوا داشته اند و دارند در تاریخ، یک ذره فسادی، غم وغصه ای بلایی، مصیبتی مرضی از جانب آنها سر مردم نیامده. دین، داروی حیات بشره، هرکس حیات دینی داشته باشد حق حیات دارد و هرکس دین نداشته باشد در دین خدا در قاموس خدا حق حیات ندارد. دین سرمایه سعادت دنیا و آخرته. دین تا ابد همراه شما هست شما می توانید یک روزی مال داشته باشید اما نمی­توانید دین نداشته باشید فقر دینی بزرگترین فقرهاست و ثروت دین هم بزرگترین ثروت­هاست که خداوند تبارک و تعالی برای انسان خلق فرموده. دین راه زندگیه. این که دائم در سورۀ حمد می­گویی اهدنا صراط المستقیم یعنی خدایا من را به راه راست ببر از راه راست ببر مرا، به راه راست هدایت کن این کدام راه راسته؟ راه زندگیه.

چه جور زندگی کنی چه جور خدا داری کنی چه جور امام داری کنی چه جور پیغمبر داری کنی چه جور زن داری کنی چه جور شوهر داری کنی چه جور بچه داری کنی؟ هر عملی هر حرکتی از ما انسان­ها هزاران هزار قانون و برنامه دارد که ما اگر آن قانون و قاعده ها و برنامه ها را بدانیم روی آن قانون و قاعده ها زندگی ­کنیم یک ذره فساد و خرابی در عالم پیدا نمی شود، صلح و صفای کامل سرا سر عالم را می گیرد، از آن طرف برکات الهی هم برما نازل می شود.

این که گاهی می بینی خدا غضب می کند خدا همه جا بر بی دین ها غضب می کند. هرگز خداوند متعال بر دین داردا و بر متدینین و مؤمنین غضب نمیکند. لذا شما خیال نکنید دین فقط مال آخوندها است الان مثلاً درس هایی که می خوانید یک عده باید بروند طبیب بشوند لازم نیست همه طبیب بشوند یک عده بروند مهندس بشوند لازم نیست همه مهندس بشوند هرکسی یک شغلی دارد لازم نیست همه شغل هم دیگر ر ا داشته باشند. اما دین این طور نیست که بگویی فقط دین را باید مجتهدین الهی یاد بگیرند لازم نیست دیگر ما یاد بگیریم. لازم نیست زن ها یاد بگیرند بچه ها یاد بگیرند. دین سرمایۀ سعادت ابدی انسانه در دنیا و در آخرت. دین یک ثروتیه یک نعمتیه که وقتی گیرتان آمد تا ابد خوشبختی. هم در دنیا و هم در آخرت. زندگی بهشتی محصول دین داری مردمه. بی دینی هم که محصولش جهنمه. خب جهنم و بهشت یک حقیقتیه.

من این ماه مبارک رمضان خوب براتون تبیین میکنم تفسیر میکنم و شما را روشن میکنم که زندگی بهشتی چه جور بوجود می آید با چه کیفیتی با چه عواملی؟ و زندگی جهنمی چه جور بوجود مییاد آن با چه کیفیتی با چه عواملی؟

این زندگی بهشتی محصول ما آدم هاست زندگی جهنمی هم محصول ما آدم هاست. ما آدم ها یک درخت هایی هستیم که وقتی به ثمر برسیم ثمرات زندگی ما یا به صورت جهنم در مییاد که ما را تا ابد به کام خودش می کشد وما را معذب میکند و یا اینکه ثمرات زندگی ما به صورت بهشت در می آید که ما از آن ثمرات زندگی برای همی شود خوشبخت می شیم. این جور که شما خیال می کنید بهشت یک باغیه فردا آدم را کول میگیرند می­برند آن باغ رها میکنند یا خیال میکنید جهنم هم یک چالۀ پر از قیر و نفته، آدمها را هل می دهند .... میایند جهنم می اندازند یا خیال می کنی این فرشته­های گرز آتشین به دست هستند و میایند آدم ها را نقره داغ میکنند یا طلا داغ میکنند این جوری که مثلاً ما گاهی حیوانات خودمان را داغی میکنیم اینجوری میایند داغ میکشند آدم را . وقتی شما این جور خیال می­کنید که جهنم یک چالۀ پر از قیر و نفت و بنزین و هیزمه؛ و بهشت هم یک باغی، یک عده را جلو می اندازند وارد بهشت میکنند یک عده را جلو می اندازند وارد جهنم میکنند این تصویر از بهشت و جهنم صدردرصد اشتباهه.

…….خودشون راه جهنم را هم درست می­کنند خودشون جهنم را روشن می­کنند خودشون یکدیگر را تو جهنم می­اندازنند. خدا و ائمۀ اطهار(ع) از ابتدا مردم را می ترسانند نر­ویدجهنمه، نروید جهنمه، نکنید جهنمه، نگویید جهنمه، ظلم نکنید جهنمه، اگر اطاعت کردیم که از این آتشها نجات پیدا میکنیم و اما اگر اطاعت نکردیم خودمون برای خودمون جهنم می سازیم.

یک مثل دیگری براتون میزنم خوب یاد بگیرید برادرها و خواهرها شما را به خدا قسم، سرنوشتتونه. ما هستیم که به شما راه سعادت و خوشبختی در دنیا و آخرت می آموزیم. اگر شرق و غرب عالم را بگردید مثل همین منبر و همین صحبت ها نه در هیچ دانشگاهی پیدا نمی کنید چرا؟ برای اینکه از متن قرآنه از متن بیانات ائمه معصومین(ع) است. آمریکای دانشمند برای خود جهنم می سازد اما خبر ندارد. همه رؤساشون همۀ علماشون همۀ دانشمندانشون همۀ مخترعینشون همۀ دکترا شون تمام با هم همکاری می کنند برای خودشون و دنیا جهنم می سازند اما نمی دانند که چه جور جهنمی می سازند. ولی ما می دانیم که چه جور این دانشمندان آمریکا یعنی دانشمندانی که دین ندارند مذهب ندارند ایمان ندارند مسلمان نیستند همان طور که برای خودشان توپ و تانک و طیاره و رادیو و تلویزیون می سازند، همین جور هم برای خودشون جهنم می سازند. چالۀ جهنم درست می کنند یکدیگر را هم هل می دهند فردا، پس فردا سرازیر آتش جهنم می شوند آنجا داد می­زنند که ای وای نمی دانستیم در خط جهنمیم.

یا مثلا این مؤمنین چگونه برای خودشون بهشت می سازند؟ این بهشت و جهنم راسته، حقیقت دارد به خدا قسم .کلمه ایست که خدا گفته، خدا در اول قرآن می گوید: ذلک الکتاب لا ریب فیه، مولا امیر المؤمنین (ع) ، حدیثش را برایتان خوندم که اگر این حدیث را به جای ذکر سبحان الله سبحان الله سبحان الّله سبحان الّله، این حدیث را پیش از نمازتون هر کدام ده مرتبه تکرار کنید تا در شما اثر کند و شاید خوفی از جهنم در شما پیدا بشود یا طمعی در بهشت برای شما به وجود بیاید ارزش دارد که تعقیب نمازتان باشد که مولا امیر المومنین (ع) می فرمایند: لم ار کالجنه نام طالبها،و لا کالنار نام هاربها، یعنی مثل بهشت سر راه زندگی باشد و برایش تلاش نکنی کوشش نکنی چقدر نادان است انسانی که برای کسب بهشت فعالیت نمی کند چقدر نادان است غافل است انسانی که زحمت نمی کشد و سند بهشتی شدن از خداوند متعال نمیگیرد. یعنی آن قدر که برای دنیا تلاش میکنی معلوم نیست گیرت می آید یا گیرت نمی آید، یک هزارم برای بهشت تلاش کن اگر یک هزارم طلب و تلاشی که در دنیا داری برای بهشت داشته باشی خداوند تو را به بهشت می برد. یک قدم برای خدا برداری برابر میلیون ها قدم که برای دنیا برداری برای تو ارزش دارد.

آن وقت حضرت می فرماید : یک چنین بهشتی سر راه زندگی شما هست و شما کوشش نمیکنید که خود را به بهشت برسانید؟ یا یک چنین جهنمی سر راه زندگی شما هست و شما فرار نمیکنید؟ نمیترسید بر حذر نیستید که مبادا مبتلا به آتش جهنم بشوید؟

بحث های من یکیش این است که چه جور آدم ها برای خود زندگی جهنمی می سازند و چه جور خودشان را هم به جهنم می اندازند، خدا و پیغمبران و ائمه تنها کارشون اینه که بیایند لب وادی جهنم ببینند که اینهایی که توی جهنم افتادند داد می زنند ای خدا به دادم برس به دادم برس اگر بدانند راست میگویند دستشون را بگیرند نجات­شان میدهند. خدا و ائمه مثل پدر و مادری هستند که بچه با آتش بازی میکند داد میزنند بازی نکن نزدیک آتش نرو، نزدیک حوض نرو، بچه اطاعت نمیکند و می رود دامنش آتش میگیره آن وقت آن پدر و مادر میریزند سر این بچه، دامنش رو خاموش کنند آتش را خاموش کنند. کار خدا و ائمه برای نجات جهنمی ها همین طوره که گفتم که مردم خودشون، خودشون را مبتلا به آتش می کنند دامنشون آتش می گیرد بدنشان تاول می زند می سوزه اگر داد زدند اطاعت کردند نجاتشون می دهند خداوند و ائمه، و الا می مونند. هم چنین بهشت؛ ما یک درختانی هستیم که دو محصول بیشتر نداریم در عمر، وقتی از دار دنیا رفتیم یا میوۀ بهشتی همراهمونه یا میوۀ جهنمی. یعنی ما یک چنین درختانی هستیم . اعمال­ خوبمون کردار خوبمون گفتار خوبمون راستی هامون صداقت ها، امانتها، پاکیها، نجابتها عفت ها، اینها همه میوه های بهشته. دروغ ها دغل ها خیانت ها دزدی ها حقه بازی ها کلک­ها دزدیها این ها هم میوه های جهنمه. اینها حتماً یکی از این دو سر نوشت را برای ما معین می کند یا زندگی بهشتی یا زندگی جهنمی. بهشت و جهنم صدی نودش به دست ما مردمه. صدی دهش به دست خداوندهست. جهنم صدی صدش به دست ماست هیچ چیزش دست خدا نیست یک کبریت هم خدا برای جهنم نمیزند یعنی آن جهنم شعله ور را اگر ببینی خدا نه یک کبریتی می زند تا این جهنم شعله ور بشود نه هم یک پیت نفت و بنزینی میاره تا آن جهنم شعله وربشه. خدا بیکاره است و کنار ایستاده مردم جهنم می سازند. اما بهشت کذا و کذا صدی نودش به دست ما بقیه اش بدست خداوند تبارک و تعالی. ما بذرش را تخمش را می کاریم خداوند متعالی سبز می کند و به ثمر می رساند.

انشاءالله بحث های من در چند شب دربارۀ کیفیت زندگی دنیا و بعد چند شب دربارۀ عظمت خدا و عظمت ائمه اطهار(ع) و بقیه شب ها دربارۀ کیفیت ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرج الشریفه که آن بزرگوار چه جور می آیند شما را به سعادت و خوشبختی می­رسانند. دلم می خواهد این یک ماه مبارک رمضان را خوب گوش بدهید خودتان را مثل شاگرد مدرسه حساب کنید مثل این آقا پسرها که می روند سر میز کلاس درس می­نشینند و معلم می آید براشون حقایق مسائل را می گوید و آن ها یاد می گیرند می نویسند. حالا تو قلم و کاغذ نداری لااقل این یک ساعتی که ما این بحث های صد درصد لازم دینی بی سابقه برای شما می گوئیم این ها را خوب حفظ کنید خوب ضبط کنید **تا** بدانید دین چه جوریه بهشت چه جوریه جهنم چه جوریه؟ این امام ها چه جور انسانی هستند؟ خدای ما چه جور خدایی هست؟

به خدا قسم اگر این یک ماه خوب حقیقت دین را تا اندازه ای درک بکنی از میلیون میلیون سال نماز و روزه برایت بیشتر ارجحیت دارد. این نماز و روزه تابلوی مدرسه است اما این منبر و محراب که حقایق را برای شما میگوید و شما را در دین کند این خود مدرسه است. شما هر روز تابلوی مدرسه را بخوانی و رد بشوی با سواد نمی شی که. بگوئی این مدرسه است این دانشگاهه این مسجده. وقتی باسواد می شی که بنشینی پای درس استاد و او بگوید شما هم ضبط بکنی یاد بگیری. شما را به خدا قسم می­دم و از شما خواهش می کنم زمستانه شب های بلند و طولانی و روزها هم که کار و کاسبی ندارید غالباً بیکار هستید توی خونتون هستید یا مقابل آفتاب می نشینید این یک ماه این یک ساعت را سی ساعت را بیا خوب گوش بده. هم زن تون و هم مردتون خوب گوش بدید خوب ضبط کنید حفظ کنید من چه می گویم بعداً این ها ضبط هم می شود اگر یادت رفت می توانی این نوارها قابل تکثیره دو مرتبه در نوارهای دیگر ضبط می شود آن ها را یاد بگیرید برای این که سرنوشتتونه. این بحث هایی که من می گم بحث سرنوشته. اگر این جور بودی شانست خوب در می آید این جوری بودی شانست بد در می آید . لذا من از شما خواهش می کنم این یک ساعت را بدون سرو صدا خانم ها آقایان دخترها پسرها بالاخره این یک ساعت را وقتشان را در اختیار این بحث ها بگذارند که همش این بحث ها بی سابقه است کم شنیده اید کم دانسته اید نه در کتاب ها خیلی زیاد سابقه دارد و نه هم در منبرها سابقه دارد. فقط در اخبار و آیات و روایات ائمه اطهار سابقه دارد که این اخبار و روایات هم همین طور مثل صندوقهای در بسته ای در اختیار مردم گذاشته شده که جواهرش را در نیاورده اند در اختیار مردم قرار بدهند.

از من باور کن این یک ماه مبارک رمضان را یک قدری حق من را بدهد حق من این یک ساعته که گوش بدهی دیگر غیر این حقی نداری. اگر بد در آمد حرفهایی که گوش دادی تا بتوانی فحش بده. اگر خوب درآمد و مایه سعادتت بود یک دونه دعا هم انتظار ندارم نمیخواد دعا بکنی. زیرا ما مأمور خدا هستیم وظیفه داریم برای خدا حقایق را بگوئیم و شما هم انشاءالله بشنوید تا زندگیمون انشاءالله رو براه بشه.

وصلی الله علی محمد و اله الطاهرین بسمک العظیم الاعظم بالحسن و الحسین و اولادهما یاالله یاالله یاالله یاالله یا الله پروردگارا توفیق بندگی به همه ما مرحمت کن. قدم ها رنجه فرمود برصراط ملغزان. اموات این جمع و همه مسلمین بیامرز. مرضا مجروحین معلولین شفا عنایت بفرما. کشور اسلامی ما و رهبران روحانی ما در پناه خودت حفظ بفرما. خدمتگزاران به این مملکت را پروردگارا توفیق عنایت بفرما. دشمنان دین و مملکت را هرچه زودتر به سزای اعمالشان برسان. پروردگارا باران رحمت خودت را بر ما نازل بفرما. فقر و ناداری و تنگدستی را از جامعه اسلامیان و شیعیان و ایرانیان برطرف بفرما. و عجل اللهم فی فرجهم

شب چهارم ماه مبارک رمضان

یک کاروانی میبینید که در حرکت هستند در خیابان یا در جاده یا خارج جاده حرکت می کنند بسوی دو زندگی که مقصد شناخته می شود، یا زندگی بهشتی که خداوند متعال خبر داده و یا زندگی جهنمی که خدا نکند کسی مبتلا شود با آتش جهنم.

بهشت و جهنم دو تا مقصده دوتا شهره. دوتا شهریست که بوسیلۀ ما انسان ها ساخته می شود و ما آدم ها هستیم که بدانیم یا ندانیم با کارمون با کوشش­مون با عملمون با اقوالمون با اعمال­مون این دو زندگی را می­سازیم و هیچ­کس چاره­ای ندارد که در یکی از دو زندگی قرار بگیرد. زندگی ما انسان ها بسوی بهشت باشد یا خدا نکرده به سوی جهنم، اجباریه. یعنی به اجازۀ ما مردم و به ارادۀ ما مردمنیست. این خلقت خداست این تربیت خداست این حرکتی است که خداوند تبارک و تعالی بوجود آورده و این کاروانیست که راننده­ا­ش یا خداوند متعاله که ما را به مقصد بهشتی می رساند یا خدا نکرده شیطانه و شیاطین بزرگ دنیا هستند که ما را به زندگی جهنمی میرسانند و ما خواهی نخواهی اجبار داریم در یکی از این دو کاروان باشیم همراه آن ها حرکت کنیم به سوی یکی از این دو مقصد.

خداوند در سورۀ زمر همین کاروانی را که به شما آقایان و خانم­ها گفتم ترسیم می­کنم می­فرماید: وسیق الذین اتقوا الی الجنّة زمراً وسیق الذین کفروا الی جهنّم زمراً ؛یعنی کفار، کفار یعنی آدم های بد زن های بد دخترهای بد پسرهای بد پیرمردهای بد پیرزن های بد هر آدمی که بده، بدها همان کافران هستند خوب ها همان مؤمنان هستند. هر آدم خوبی مؤمنه و هر آدم بدی کافره. خداوند به شناسنامۀ ما نگاه نمی­کند که پدر ما کیست مادرمون کیست چه سالی متولد شدیم و در چه سالی مرده ایم به اعمال­مان نگاه می­کند وقتی ایمان به خدا و عالم آخرت داریم عملمون صالحه اعمالمون خوبه نافعه به حال مردمه و نافعه به حال خودمونه، ایمان به خدا و آخرت هم داریم ما خوب آدمی هستیم، هر کی باشیم پسرهرکسی باشیم و اگر خدا نکرده اعمالمون و اخلاقمون مضر به حال خودمونه یا مضر به حال خانواده و همسایه­ها و سایر مردمه، ما بد آدم هایی هستیم زیرا اخلاقمون بدهد اعمالمون بده. آدم بد کسی است که خدا را قبول ندارد آخرت را هم قبول ندارد عمل صالح را هم قبول ندارد میگوید هرکسی از هرجا از راهی پولی ثروتی بدست آورد و شکمی سیر کرد اصل کار همین زندگی دنیاست.

پس تمام آدم­های خوب، یک کاروان هستند از مسیر خوبی­ها بسوی بهشت حرکت می­کنند خودشون نمی­دانند راننده شون خداوند متعاله. قطاری که آنها را به طرف بهشت حرکت می دهد ایمان و عمل صالحه، چشمون هم روی هم باشد خواب باشند یا بیدار باشند خداوند از مسیر نیت خوب و عمل خوب و فکر خوب و اخلاق خوب، آن ها را به بهشت می رساند و اگر خدا نکرده بد باشند آدم های بد هم خواب باشند یا بیدار باشند درهر حالی باشند چون نیتشون بدهد فکرشون بدهد عملشون بدهد اخلاقشون بدهد رفتارشون بدهد خداوند متعال هم از مسیر همین اعمال و اخلاق و رفتار و گفتار بد، آنها را به زندگی جهنم می­رساند و این حرکت هم اجباریه. مگر به میل ما بود که به دنیا آمدیم به میل ما نبود، ما را آوردند نه به میل ما بود نه به میل پدر و مادرمون بود نه به میل سایر مردم. خدا ما را خلق کرد به این دنیا آورد الان هم در این دنیا هستیم به میل خودمون نیستم فردا هم از این دنیا می­رویم به میل خودمون نیستم خواهی نخواهی از یکی از این دو شهر سر درمیآوریم. یا وارد شهری می­شویم که جهنمه خدا نکرده و یا وارد شهری می­شیم که بهشته.

بهشت یعنی مجموعۀ خوبی­ها و خوش بختی ها، جهنم هم یعنی مجموعهبلاها و مصیبت­ها بدبختی ها و عذاب­ها.

حالا این حرکت و این دو شهر اجباریه برادرها. فقط شما می­تونید در یک جا تصمیم بگیرید. اینکه می­گویند آیا ما در دین خدا و قبول دین خدا، ما در نماز خوندن یا روزه گرفتن یا اطاعت خدا کردن مجبوریم یا آزادیم؟ بعضی­ها می گویند ما مجبوریم بد باشیم یا خوب باشیم، می گویند هم بدها برای اعمال بد مجبورند هم کافرا مجبورند کافر باشند هم مومنان مجبورند مؤمن باشند، اختیار بدست آدم ها نیست. خدا هرکه را بخواهد به بهشت می برد و هرکس را هم بخواهد به جهنم می برد. بعضی ها این جور زندگی را تفسیر می کنند که هم آدم های بد برای بد بودن مجبورند هم آدم های خوب برای خوب بودن مجبورند. آنها می گویند اگر کسی بر بدها ایراد بگیرد مانند کسی است که بر گرگ و پلنگ و سگ و خوک ایراد میگیرد که چرا این ها گرگند چرا این ها پلنگند. حالا چرا آنها سگند؟ به میل خودشونه یا به اجبار؟ خب به اجبار. خدا سگ آفریده، خودشون که گناهی ندارند خدا گرگ و پلنگ آفریده خودشون که گناهی ندارند. پس همان طور که حیوانات گناهی ندارند مجبورند همان جوری که خدا خلقشون کرده زندگی کنند. می گویند آدم ها هم همین­طور هستند. همین­طور که ما نمی­توانیم برحیوانات ­ایراد بگیریم که چرا یکی گوسفنده یکی آهوه یکی گرگه یکی پلنگه. نمی توانیم بر آدم های بد و خوب هم ایراد بگیریم. هم بدها را خدا بد درست کرده و مجبور می کنند به کارهای بد، هم خوب ها را خدا خوب درست کرده و مجبورشون می کند بر کارهای خوب.

بعضی این ها این­جور تعریف می کنند می گویند که آدم ها خودشون گناه ندارند چه گناهی دارند؟ کجا بودند و خدا خلقشون کرد خدا آوردشون به این دنیا. همان خدایی که اجبارا ما را خلق کرده به این دنیا آورده می گویند همان خدا هم مجبورمی کند خوب ها را بر کارهای خوب، می بردشون بهشت، مجبورمی­کند بدها را بر کارهای بد، می بردشون جهنم. این ها را جبری مذهب می گویند.

خب ما هم که می گوئیم حرکت یا به طرف بهشت یا به طرف جهنم، اجباریه، پس ما هم جبری مذهب هستیم؟ خب حقیقتاً اگر این طور باشد که خدا آدم های بد را بد، خلق کند و آن ها را وادار کند به اعمال بد، همان طور که حیوانات درنده را وادار می کند بر درندگی، پس آدم های بد در بد بودن گناه ندارند. خدا یک عده را خوب خلق می کند وادارشون می کند به کارخوب، به بهشتشون می برد، یک عده را بد خلق می کند وادارشون میکند به کار بد به جهنم شون می برد. پس نه خوبها را می توانیم تعریف کنیم که ماشاءالله چه آدم های خوبی، نه هم بدها را میتونیم مذمت کنیم که مرگ شون ببرد چه آدم های بدی. همان طور که حیوانات را نمی تونیم خوب هاشون را تعریف کنیم، بدهاشونم مذمت کنیم، آدم ها را هم همین طور. آیا واقعاً جبره یا اختیاره؟ یعنی ما آدم ها سر نخ مقدراتمون،[ ]

انشاءالله خانم ها یک قدری توجه بکنید ما این سی شبی که خدمت شما هستیم درس و بحث مون کلاسه، درسه. همین طور دختر خانم های شما میروند سر کلاس و ساکت می نشینید و معلم برای آن ها درس می گوید شما هم این یک ساعتی که ما در خدمت شما هستیم ساکت بنشینید ما درس دین را برای شما می گوییم نه روضه می خوانیم نه هم تبلیغ می کنیم نه هم مداحی می کنیم نه هم چاوشی می کنیم نه هم شعر می خوانیم فقط درسهای دینی را برای شما میگوییم. شما یک قدری انشاءالله مثل دانشجویان و دانش آموزان سر کلاس باشید که یک استادی برای شما دین را برایتون توضیح می ده. زیرا عرض کردم این دین سرنوشتتونه سرنوشت. اگر می خواهید سرنوشتتون خوب باشد، دین تون خوب باشد؛ و اگر میخواهی سرنوشتتون بد باشد، دین تون بد باشد .

حالا پس چه جوریست آیا؟ آدم های خوب مجبورند به کارهای خوب و خدا آن ها را می برد بهشت یا خودشون میرن؟ آدم های بد هم مجبورند به کارهای بد. خدا آن ها را می برد به جهنم یا خودشون میرن به جهنم کدام یکیه؟ یک عده میگویند که نه. هم خوب ها را خدا اجبارا به بهشت می برد و هم بدها را خدا اجبارا به جهنم می برد. بهشت و جهنم را به گردن خدا می اندازند می گویند آدم ها هیچ گناهی ندارند. خدا خوب خلق می کند وادار به کارهای خوب هم می کند عاقبت کار هم به بهشت می بره یا بد خلق می کند وادار به کارهای بد هم می کند عاقبت هم به جهنم می بره. پس این جا بایستی اعتراف کنیم که خدا خودش ظالمه.! مثل این میمونه که خدا سگ و گرگ را به جهنم ببرد، آن ها را بسوزاند که چرا شما کار سگی کارگرگی را انجام دادید؟ چرا شما گرگ بودی سگ بودی؟ آنان حق دارند اعتراض کنند. می گویند خدایا مگر ما خودمون خودمون را سگ کرده ایم گرگ کرده ایم یا تو ما سگ و گرگ آفریدی؟ خدا مجبور است بگوید من شما را سگ و گرگ آفریدم. بعد می گویند خدایا پس ما چه گناهی داریم که به جهنم برویم که چون سگیم یا گرگیم؟خدا جوابی ندارد به آن ها بده. درست نیست که خدا حیوانی را بد خلق بکند و او را به جهنم ببرد که چرا بدی؟ یا حیوان دیگری را مثل آهو، گوسفند را خوب خلق بکند و او را به بهشت ببرد که تو خوب حیوانی هستی. حیوانات بد باشند یا خوب باشند هر دوشون بهگردن خداوند تبارک و تعالی است. خدا بدخلق می کند یا خدا خوب خلق می کند آیا آدم ها هم این طورند ؟ خدا آدم های بد را بد خلق می کند به جهنم می برد این جهنم به گردن خداست، و خدا ظالم حساب می شود و خدا آدم های دیگر را خوب خلق می کند به بهشت می برد پس آن بهشت هم به گردن خداست! خودشون تعریفی ندارند.

جواب چی است جواب نه اینه نه آن. همان طور که امام صادق(ع) فرمودند : نه صددرصد کارها بدست خداست و نه هم صددرصد کارها به دست انسان. یک سرنخ بدست خداست یک سرنخ به دست انسان. ما هرجور تصمیم بگیریم خدا همان طور برای ما مقدر می کند. ببینید خانم ها و آقایان آن چه به دست ما آدم هاست **انتخابه، اختیار، رای دادن.**

انتخاب راه با ماست همه جا ما آدم ها سر دو راهی هستیم امر دائر می شود که یک دروغی بگیم یک پونصدی به جیب بزنیم یا راستشو بگیم صد تومان به جیب بزنیم. اگرراست بگیم صد تومان دخل داریم اگر دروغ بگیم پانصد تومان دخل دارد. یا اگر خیانت کنیم مثلاً پیش این کسی که، پیش مردم پول در میاوریم از راه خیانت، آبرومند حساب می شم اما اگر صداقت و امانت داشته باشیم ساده به حساب می آییم، مردم می گویند زرنگ نیست آدم خائن را می گویند زرنگه، آن آدم امین را می گویند زرنگ نیست.

کار ندارم همه جا ما آدم ها در زندگی سر دوراهی هستیم یک راه راه خوبه. خوبی های به طرف بهشت راه صداقته راه امانته راه تقوا راه عفت راه خدمت به مردم راه خدمت به شوهر، خدمت به بچه ها خدمت به زندگی خدمت به زن خدمت به همسایه. راه خوب بودن، هر آدمی سر دوراهی هست میتواند از راه خوب برود یا ازراه بد. بتونه دروغ بگه یا راست بگه، میتونه صداقت داشته باشد یا امانت داشته باشد. همه کس سر دوراهی اند. مردد میشوند که آیا خوب آدمی باشند دخلشون کم باشد یا بد آدمی باشند دخلشون زیاد باشد. گاهی میگویند ولشون کن بابا، آخرت کجا بوده قیامت کجا بوده بذار یک دروغی بگیم یک قاچاق فروشی بکنیم یک گردی بفروشیم یک تریاکی بفروشیم یک شرابی بفروشیم یک دغلی بکنیم یک حقه بازی بکنیم پولی به جیب بزنیم باز آن عقلشون می گوید نه این کار رو نکن بابا.

انسان ها باید در خدمت یکدیگر باشند نه در خیانت به یکدیگر. کاسب بایستی اجناسی بیاورد بفروشد که نافع به حال مردم باشد نه مضر به حال مردم باشد. همه مون بایستی یکدیگر را خوشبخت کنیم نه اینکه یکدیگر را بدبخت کنیم. همه جا هم زن­ها هم مردها هم بچه ها هم بزرگان هم کوچکها همۀ انسان ها سر دوراهند. یک راه به طرف جهنم به طرف بدی ها، یک راه هم به طرف بهشت به طرف خوبی ها، انتخاب با ماست. یعنی تو آزادی در انتخاب کردن. اما دیگر آزاد نیستی در حرکت کردن. یعنی اگر راه دزدی دغلی، کفر و گناه را انتخاب کردی که دیگر مجبوری بری نمی­تونیبنشینی. اگر راه نماز و روزه و عفت و تقوا و صداقت و امانت را انتخاب کردی آن هم مجبوری بری. یک انتخاب با ماست ولیکن هیچ­کس نمی­تونه یک­جا بنشینه بگه نه من به راه ایمان می­روم و نه هم به راه کفر می­روم. مثل همین روزه می­ماند یا روزه می­گیری یا نمی­گیری دیگر آیا یک نفر پیدا می شود که نه هم روزه بگیرد نه هم روزه نگیره. هیچ کس، دیگر یا نماز بخون یا نخون یا آدم خوبی باش یا آدم بدی باش. دیگر یک نفر پیدا نمی­کنیم که نه بی دین باشد نه هم دین داشته باشد. خواهی نخواهی یا دین یا بی دینی. شما کسی در عالم پیدا می­کنی یک زنی یک مردی یک دختری یک پسری پیرمردی جوانی از او بپرسی که تو خوب آدمی یا بد آدمی؟ تو مؤمن به خدا هستی یا کافر به خدا هستی؟ او در جواب بگوید نه مومن هستم نه کافر. نه خوبم نه بد، نه عملم صالحه نه عملم طالحه .هیچ کس نمیتواند بگوید نه اینم نه آنم، اجبار دارد یک چیزی بگه، یا خوب یا بد. دیگر کسی پیدا نمی شود بگوید نه من خوب آدمی هستم و نه هم بد آدمی هستم، نه به بهشت می­روم نه هم به جهنم می روم، تو یک بیابانی می­روم زندگی می­کنم نه بهشت باشد نه جهنم .اگر تونستی یک چنین زنی یا مردی پیدا کنی که بگوید نه خوبم نه بدم، همان آدم که نه خوبه و نه هم بدهد نه به بهشت می­رود نه به جهنم. اما آیا چنین آدمی در عالم پیدا می شود که نه خوب باشد نه هم بد باشد؟ نه روزه بگیرد نه هم روزه نگیره نه نماز بخوانه نه هم نماز نخوانه، نه دروغ بگه نه هم راست بگه نه خیانت کند نه خدمت؟ اجبار داری، اعمالت یا خوبه یا بدهد شق سوم ندارد.

باشد پس حالا که اجبار داری یا خوب باشی یا بد باشی یک انتخابی با شماست یک اختیار، تصمیم بگیرید خانم­ها تصمیم بگیرید آقایان، به خدا قسم آخرالزمانه یعنی زمان تکلیف، آخر می شود، زمان نماز و روزه دیگر آخر می شود، زمان خمس و زکات، دیگر آخر می شود، زمان حج و جهاد دیگر آخر می شود. یعنی چه آخر می شود؟ آره آخر می شود. وقتی که قیامت به پا شد با قیام حضرت ولی عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف وقتی این زندگی دنیا خاتمه پیدا کرد زندگی آخرت شروع شد دیگر وقتی زندگی آخرت شروع شد نه نمازی هست نه روزه­ا­ی هست نه خمس و زکاتی هست آن روز روز حسابه. حالا روز، الیوم عمل ولا حساب و غدا حسابٌ و لا عمل؛ امام زمان برای حسابرسی می آید. آن برای این می آید که مزد بدان را بدهد مزد خوبها را هم بدهد. کفار و منافقین را در عذاب جهنم قرار بدهد، مومنین و متقین را در زندگی بهشتی. لذا می­گم این دوره ای که ما الان آزادیم خوب باشیم یا بد باشیم این دوره دیگر خاتمه پیدا می کند. اگر خدای نکرده راه بدی را انتخاب کردیم دیگر فرصت از دست ما خارج می شود راه خوبی را انتخاب کردیم هم­چنین، پس تا وقتی که فرصت باقی­ست تصمیم بگیرید صددرصد تصمیم بگیرید. آدم خوبی باشید مومن باشید صالح باشید متقی باشید خدمت گذار باشید خوش رفتار و غیر ذلک.

پس بنابراین این مسئله خیلی مهمه که من امشب به شما گفتم که بعضی­ها می­گویند آدم­ها؛ هم خوب­ها برای خوبی­ها مجبورند هم بدها برای بدیها مجبورند، این اشتباهه. نه کارها صد در صد به دست ما نه هم صد درصد به دست خدا. یک سرنخ به دست ما یک سر نخ به دست خدا. آن سرنخی که به دست ماست انتخابه. راه درست یا راه نادرست، تو انتخاب کن میل خودت، آزادی در هر کاری، در کارهای خوب در کارهای بد، در اقدام به واجبات، ترک محرمات. همه جا ما در انتخاب کردن آزادیم.

اما بعد از انتخاب راه درست، نمی توانی بنشینی، بایستی بروی جلو، هی کار خوب بکنی تا برسی به مقصد. مثلاً آدمی که سر دوراهی قرار می­گیرد نمی­تواند در یکی از این یکی دو راه بنشینه بگه من راه راست را انتخاب کردم اما می نشینم، نمیروم. تو راه راست بنشینه حرکت نکند یا بگوید من راه غلط را انتخاب کردم اما می­نشینیم. حرکت اجبارییه ها، حرکت اجباریه. یعنی تو اجبار داری یا در راه ایمان حرکت کنی یا در راه کفر، ایناجباره. هم کافرها مجبورند برای خود جهنم بسازند و داخل جهنم شوند هم مومنان مجبورند برای خودشون بهشت بسازنند و وارد زندگی بهشتی بشوند. همان انتخاب اول بدست شماست یا راه درست یا راه یا بی راهه.

پس بنابراین این که این امام می فرماید نه جبره که همه مجبور باشند به بهشت یا جهنم بروند نه هم تفویضه که همه بخوابند خدا مردم را کول بگیرد به بهشت ببرد یا به جهنم ببرد، نه آن درسته نه این درسته. درستش این است که ما آدم ها آزادیم در انتخاب کردن. آزادی روزه بگیری یا نگیری اما دیگر کدامش؟ نه این نه آن دیگر نمی شود. یا روزه بگیر یا نگیر یا نماز بخون یا نخون یا طرف علی علیه السلام برو یا یا طرف معاویه. یا طرف امام حسین(ع) برو یا طرف یزید یا طرف امریکا برو یا طرف انقلاب اسلامی ایران، یا طرف دنیا برو یا طرف آخرت. سر دو راهی هستی یکی شون را انتخاب کن انتخاب با شماست خدا عقل داده شعور داده معرفت داده توانایی داده دانایی داده فهم داده همه چیز. میدونی الحمدالله خودت بلدی خودت می­فهمی عقل و شعور خدا به ما داده پس سر دو راهی که قرار گرفتی راه حق را انتخاب کن راه حق را انتخاب کردی خدا تو را یاری می کند دیگر. کمکت می کند یاری ات می کند زندگی ات را هم ادارد می کند تو را به مقصد بهشتی می­رساند. کسانی که راه درست و راه ایمان و تقوا را انتخاب می کنند خدا آن­ها را کمک می­کند خودشون هم باید فعالیت کنند خدا هم کمک­شان می­کند تا آن ها را به زندگی بهشتی برساند و اما کسانی که راه کفر و گناه را انتخاب می­کنند دیگر خدا کمکشان نمی­کند اما زندگی باید بکنند نون می­ده آب می­ده غذا می­ده خوراک می­ده پول می­ده ثروت می­ده امکانات در اختیار شون می­گذاره آن قدر که علی(ع) امکانات دارد برای عدالت گستری، معاویه هم امکانات دارد برای ظلم و ستم. امکانات را خدا هم در اختیارآدم­های بد می گذاره هم در اختیار آدم­های خوب می­گذاره. الا این که آدم­های خوب را کمک شان هم می کند ­دستشان را می­گیرد می­بردشون به طرف بهشت. ولیکن آدم­های بد را دیگر کمک نمی­کند میگوید خودتون میدانید. این راه جهنمه این روزی این رزق این مرکب این سواری این طیاره این توپ این تانک این همه چیز در اختیارتون، ای کافرها ای ظالمان ای معاویه این همه پول و ثروت در اختیار تو می­خواهی راه کفر و گناه را بگیر میخواهی راه ایمان و تقوا را، هرکسی هر راه را انتخاب کرد نمی­تواند تو راه بنشینه مجبور است زندگی کند. اگر خدا نکرده به راه گناه و معصیت رفتی دیگر مجبوری، از اول نرو یا حالا که فهمیدی برگرد و اگر هم به راه اطاعت و بندگی خدا رفتی آن هم مجبوری حالا که دیگر مومنی باید نماز بخوانی روزه بگیری وظایف دینی خودت را انجام بدهی.

پس این جمله یادت باشد که انتخاب با ما مردمه، اما بعد از آن که یکی از آن دو خط را انتخاب کردیم نمی تونیم بنشینیم هیچ­کس تو راه نمی توانه بنشینه این زندگی دنیایی ­بیابانه، زندگی آخرتی شهر مقصده. بگوید نه اصلا حرکت نمی­کنم در همین بیابان می­نشینم. به محض این­که بنشیند گرگ و سگ و پلنگ و دزدان و غارتگران تعقیبش می­کنند مجبورش می­کنند حرکت کند خودش را به شهر مقصد برساند. پس ما در حرکت کردن در زندگی کردن یا در راه ایمان و تقوا یا در راه کفر و گناه؛ ما در زندگی کردن مجبوریم مجبوریم؛ نمی­توانیم بنشینیم هم بدها مجبورند کار بد بکنند هم خوب­ها مجبورند کار خوب بکنند انتخابش با شماست. دیگر انتخاب که می­دونی انتخاب یا برو سر سفره علی(ع) اما رفته­ای گرسنه ای باید شکمتو سیر کنی یا برو سر سفرۀ معاویه آنجا هم که رفتی گرسنه­ای باید شکمتو سیر کنی دیگر نمی­تونی بگی نه سر سفرۀ علی می­روم ­نه هم سرسفرۀ معاویه بگو ببینم می­تونی؟ اجبار داری گرسنگی فشار می آورد برهنگی فشار می آورد نمی­تونه آدم دست خالی زندگی کند پول می خواهیم مال می خواهیم ثروت می خواهیم لباس می خواهیم خوراک می­ خواهیم خانه می­ خواهیم زن می­ خواهیم شوهر می­ خواهیم زندگی می­ خواهیم خوب این همه را می­ خواهیم خدا این زندگی را هم از راه بد به ما می رساند و هم از راه خوب به ما می رسانه. هم کافرا زندگی می کنند در کفر و گناه، هم مومنان زندگی می کنند در راه ایمان و تقوا. پس این کلمه یادت باشد که تو انتخاب با توست یعنی انتخاب راه، یا راه بهشت را انتخاب کن یا راه جهنم را انتخاب کن. اما هر راه را انتخاب کردی دیگر اجبار داری باید بری دیگر اینش به گردن کسی نیست. مثلاً کافران نمی­توانند بگویند که روز قیامت خدا بگه که تو چرا رفتی سر سفرۀ معاویه غذا خوردی او بگوید خدا یا گرسنه بودم تشنه بودم برهنه بودم روزگار و زندگی نداشتم خدا می­گویدمگردر خانه علی(ع) نون نبود آب نبود زندگی نبود لباس نبود خوراک نبود؟ آنجا اگر می­رفتی تو را ازگرسنگی می­کشت علی بن ابی­طالب ع؟ نه سر سفرۀ علی هم می رفتی شکمتو سیر میکردی سر سفرۀ معاویه هم که بری شکمتو باید سیر کنی. پس اگر در راه کفر و گناه حرکت کردیم نمی تونیم کفر و گناه را به گردن خدا بیاندازیم به گردن خودمونه خدا می­گوید چرا راه کفر و گناه را انتخاب کردی و اگرم راه ایمان و ثواب را انتخاب کردیم آن هم خدا ما را ستایش می کند می­گوید مرحبا که تو راه بهشت را انتخاب کردی بدا به تو که راه جهنم را انتخاب کردی. این یک حقیقتیه گفتم افسانه نیست شعر نخوندم براتون، افسانه و تاریخ نگفتم اینها هندسۀ خلقته هندسۀ تربیته، هرکسی از راه راست و درست حرکت کند سر از بهشت در میارد عاقبت و هرکسی در راه کفر و گناه حرکت کند سر از جهنم در می­آورد عاقبت. پس حرکت به طرف بهشت یا جهنم اجباریه. وارد شدن به زندگی بهشتی یا جهنمی آن هم اجباریه ولی انتخاب راه که راه خوب را انتخاب کنیم یا راه بد را انتخاب کنیم، اینش آزادیه.

حالا از آزادی خودت استفاده کن انشاءالله این ماه مبارک رمضان اصلاً تصمیم بگیر زنتون مردتون جوانتون پیرتون همه تون تصمیم بگیرید خوب آدمی باشید اگر چه در راه خوبی از گرسنگی بمیری در راه ایمان و تقوا اگر کشته بشوی بهشته اگر گرسنه بشوی بهشته اگر برهنه بشوی بهشته. در راه کفر و گناه هم اگر میلیونر بشوی جهنمه هر چی ثروتت زیادتر باشد به جهنم نزدیکتر میشی.

این بحث امشبم که دربارۀ جبر و اختیار؛ یکی از مسائل مهم اسلامی با شما بحث کردم و آخرین جمله ای که میگم انتخاب راه درست یا نا درست با انسانه. اما بعد از آن که انتخاب کردی اجبار داری بری جلو یا بطرف ایمان و تقوا یا به طرف کفر و گناه.

خدا به همتون توفیق بدهد انشاءالله، از فردا شب کیفیت زندگی دنیا را برایتان بحث می­کنم وقتی دنیا را خوب شناختی می­تونی آخرت را هم خوب بشناسی. اما اگر دنیا را نشناختی آخرت هم را نمی­شناسی. این مسائل دینی مثل شب و روزه تو وقتی روز را خوب می شناسی که شب را ببینی شب را بشناسی. وقتی شب را خوب می­شناسی که روز را ببینی. دنیا و آخرت مثل شب و روزه وقتی دنیا را خوب شناختی آخرت را هم خوب می­شناسی اما وقتی دنیا را خوب نشاختی آخرت را هم خوب نمی­شناسی.اگر نشناسیم این دو کلاس را یعنی کلاس دنیا را یا کلاس آخرت را، خودمون را برای یکی از دو زندگی آماده نمی­کنیم.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته. بسمک العظیم الاعظم بالحسن و الحسین و اولادهما یاالله یاالله یاالله یاالله یا الله. پروردگارا توفیق بندگی به همه ما مرحمت کن. قدم ها رنجه فرمود برصراط ملغزان. اموات این جمع و همه مسلمین بیامرز. مرضا مجروحین معلولین شفای عاجل عنایت بفرما. فقر و تنگدستی از جامعه ایرانیان و شیعیان برطرف بفرما. باران رحمت خودت را برما نازل بفرما. شر اشرار و کفار امریکا و صدام و شوروی به خودشان برگردان. جمهوری اسلامی ما رهبران روحانی ما در پناه خودت حفظ بفرما. این کشور اسلامی به ظهور امام زمان متصل بفرما. و عجل الله فرجهم

شب پنجم ماه مبارک رمضان

اعوذ با الله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و لعنةالله علی اعدائهم اجمعین

قرار شد سی منبر بی سابقه دربارۀ کیفیت ظهور امام زمان(عج) و حکومت امام زمان(عج) که در کتاب خدا و اخبار و روایات به عنوان قیامت شناخته شده و مردم خیال می­کنند فردا امام زمان(عج) هم که ظهور کند مانند گذشته­ها حکومت می­کند مانند پیغمبر های گذشته یا مانند امیرالمؤمنین(ع) و حضرت رسول اکرم ص؛ که مردم در این مسائل خیلی ناآگاهند و خیال می­کنند آن حضرت هم که بیاید بازهم این مرض­ها، بدبختی­ها، بیچاره­گیها، نامناسبی­ها در میان مردم هست و آن بزرگوار هم نمی­تواند آن­طورکه شایسته هست بشریت را ادارد کند. تا جایی که خیال می­کنند می آید یک هفت سالی، هشت سالی حکومت می­کند پیرزنی آن بزرگوار را مسموم می­کند به قتل می­رساند، باز امام­ها یکی بعد از دیگری زنده می­شوند و دو مرتبه آن امام­ها یا مردم زمان آنها می میرند و از دار دنیا می­روند و باز حادثه­ها تکرار می شود یک مسایلی ا­ست که حقیقتاً مردم ناآگاهند و خبر ندارند که حکومت آن بزرگوار به چه کیفیت و به چه صورتی است قیاس به حکومت گذشتگان می­کنند با اینکه حکومت آن بزرگوار قیامته و ایشون فاتح قیامت.

چون مطالب که خیلی عمیق و علمی هست و برای شب­ها مناسب نیست گفتیم که این سی منبر را در اطراف ظهور امام زمان(عج) عصرها از ساعت چهار تا پنج که برای نماز حاضر می شوید منبرهای این سی منبر از ساعت چهار تا پنج عصرها باشد. برادرهایی که حاضرند مقابله کنند قرآن بخوانند از ساعت سه در مسجد حاضرشوند از سه تا چهار مقابله می­کنیم از چهار تا پنج هم این سی تا منبری که خودم می­دانم بی سابقه است و مردم نمی­دانند. فقط متخذ است از اخبار و روایات و آیات قرآن که کسی در اطرافش تا حالا تحقیق نکرده، یک مسایل اجتهادی بوجود نیاورده هرجا گفته­ام تعجّب کرده­اند ولی نتوانسته اند منکرش بشوند، زیرا همه­اش مستدل به آیات قرآن و احادیث آل محمد علیهم الصلاه و السلام است. شب­ها را در اطراف مسائل متفرقۀ اخلاقی و حقوقی و نظام اجتماعی که حقیقتاً ما مردم روستا با این که بایستی از همۀ دهات دیگر و روستاهای دیگر جلوتر باشیم و بهتر باشیم زیرا برخوردمون به شهرها و آبادی ها بیشتر بوده اکثریت ما سروکارداریم با همه شهرستان ها و جاهای دیگر، باز هم مشاهده می­کنیم که نابسامانیها و بی نظمی­ها در روستای ما خیلی زیاده. حقیقتاً اعمالی را از بعضی جوانان می­بینیم یا می­شنویم که شایسته یک انسان عاقل فهمیدۀ دانا نیست بلکه غالباً از جوانهایی که بی نظم و نظام و بی انظباط هستند یک چنین اعمالی سر می­زند امشب قدری در اطراف عمل صالح بحث می کنم عمل صالح ؛......

مثل اینکه پرده را باید یک قدری پایینتر بکشیم که خانم­ها یک قدری سروصداشون ساکت بشود و گوش بدهند خانم­ها گفتم مدرسه است این ساعت را شما کلاس درس حساب کنید مانند دخترهاتون و پسرهاتون که در کلاس درس حاضر می­شوند (پشت) میز مؤدب و مرتب می­نشینند قلم و کاغذ بدست می­گیرند به استادشون نگاه می­کنند که چه می­گوید و چه چیزی درس می­دهد درس­ها را حفظ کنند، شما هم این یک ساعت منبری که ما در خدمت شما هستیم این مسجد را کلاس درس حساب کنید خودتون را هم دانش آموزیا دانشجو حساب کنید ما هم به شما قول می دهیم که انشاءالله از یک معلمی یا آموزگاری کمتر نباشیم. یک حقایق علمی درسی به شما یاد بدهیم که شما خانم­ها مخصوصاً وقتی آگاهیتون به دین خدا خیلی خوب شد و حقایق دینی و اسلامی را دانستید وقتی شما خانم­ها مرتب بودید قهراً جامعه آینده مرتب و منظم است. زیرا اولین کلاسی را که انسان می بیند کلاس مادره. کلاس مادر اولین کلاس، بهترین کلاس، عمیق­ترین کلاس و محفوظ ترین کلاسی است که در عالم می بینند.

فرمودند العِلْمُ في الصِّغَرِ كالنَّقْشِ في الحَجَرِ، یعنی درس­هایی که کودکان در دوران کودکی از پدر و مادر می آموزند آن درس­ها مانند سنگ نوشته است مانند خط­های روی سنگه، مانند لوحی که در قبور می بینی که تا آن لوحها را نشکنند هیچ وقت محو نمی شود، همان­طور که نقش روی سنگ و خط­های سنگی محو نمی شود معلومات کودکان هم که از پدر و مادر آموخته­اند هیچ وقت محو نمی شود از بین نمی ره. حدیث داریم امام صادق علیه السلام و الصلاه می­فرمایند به پسرها و دخترها این فرمایشات را دارند امام صادق ع، می­گویند اگر شما می­بینید شما پسرها و دخترها می­بینید که ما آل محمد(ع) را دوست دارید و شما می­بینید که محبت دارید به علی بن ابیطالب(ع) و اولاد علی ابن ابیطالب(ع) ، امامتون را دوست دارید این ولایت ما آل محمد(ع) به این دوستی علی بن ابیطالب ارثی است که از مادر به شما می­رسد. میگوید اگر شما علی(ع) را، اولاد علی(ع) را دوست دارید بروید مادرهایتان را دعا بکنید که مادرها به شما یاد داده­اند محبت علی و اولادعلی را؛ و اگر خدا نکرده شما علاقه تان و محبت تون به علی و اولاد علی کمه یا اصلا ً محبت ندارید به علی و اولاد علی ع، باز به سراغ مادرها تون بروید که مادرهای شما کوتاهی کردند در تربیت شما یا خدای نکرده دقت نکرده اند درشیرشون در نطفه شون در دوران رحمشون؛ که بچه­هایی از آنها به عمل آمده که علاقه به اولیاء خدا ندارند. مکتب مادر خیلی مهم است در عالم. روز قیامت اولین شفیع فرزندان مادرها هستند. دین مقدس اسلام، حقوقی که از بین فرزندان و پدر و مادر قائل شده، چهار پنجم حقوق را اختصاص به مادر داده و یک پنجم حقوق را اختصاص را به پدر داده. یعنی این پدری یا مادری که بر فرزندان حق دارند آیا حق مادران بر فرزندان بیشتره یا حق پدران بر فرزاندان زیادتره؟ پدرها حقشان بر فرزندانشون بزرگتره یا مادرها حقشون بر فرزندانشون بزرگتره؟ البته مادرها. حق مادرها چهار پنجمه و حق پدرها یک پنجمه. شما به دعای مکارم الخلاق مراجعه کنید که مولا حضرت زین العابدین(ع) یک دعایی دارد مخصوص پدر و مادرکه در آن دعا پدر و مادر خودش را دعا می­کند. در یک قسمت پدر خودش را دعا می­کند در قسمت دیگر مادر خودش را دعا می­کند دعاهایی که برای مادر بیان می­کند دو سه صفحه است اما دعایی که برای پدر بیان می­کند یک صفحه است. دعای پدرها در یک صفحه تمام می شود ولیکن دعای مادرها دو سه صفحه است چرا؟ برای اینکه خب مادرها بیشتر زحمت می­کشند مادرها بیشتر مؤثرند. ما درتاریخ، پدران بسیار خوبی داریم که فرزندان بدی از آنها عمل آمده­اند و یا پدران بسیار بدی داریم که فرزندان خوبی از آن­ها عمل آمده اند ولی نداریم در تاریخ مادرهای خوبی که فرزندان بدی از آن­ها عمل آمده باشند، یعنی از پدران خوب فرزندان بد به ثمر رسیده اند عمل آمده­اند اما از مادرهای خوب هیچ وقت فرزند بدی به عمل نیامده به ثمر نرسیده، چقدر زیاد مادرها بد بوده اند شوهرشون پیغمبر بوده فرزند بد از آنها عمل آمده یا چقدر زیاد مادرها خوب بودند شوهرشون کافر بوده ظالم بوده بی دین بوده اما مادر چون خوب بوده فرزندان خوبی از آن عمل آمده اند.

این محمد بن ابی بکر که شما در فیلم هم دیدید که از یگانه دوستان امیرالمؤمنین و از فداکاران علی بن ابیطالب علیه السلام شناخته شد یک جوانی بود که به پدرش ابی بکرعلاقه و عقیده نداشت به عمر بن خطاب عقیده و علاقه نداشت. از آن کسانی بود که جدی بود که عثمان یا بایستی کشته شود و یا اینکه از خلافتی که نمی تواند ادارد کند مردم را، استعفاء بدهد. اول کسی که اولین ضربت را و اولین شلاق را به گردن عثمان زد و بعداً مردم ریختند عثمان را به قتل رسانیدند و بدنش را توی بیابان انداختند آن اولین نفری که ضربت را زد همین محمد بن ابوبکر بود چرا؟ برای اینکه او نگاه نمی­کرد که این مثلاً خودش را خلیفۀ پیغمبر می­داند می­گفت خلیفه پیغمبر چرا بایستی این قدر ظالم باشد این قدر بی دین باشد این قدر لامذهب باشد بیت المال را به قوم و خویش خودش بدهد صحابی رسول خدا را تبعید کند مانند ابی ذر را، از فداکاران درجۀ یک علی ابن ابیطالب علیه السلام بود که به دست عمر و عاص در فتح مصرکشته شد. عمر و عاص وقتی که حمله کرد به مصر، جلوتر؛ مولا امیر المومنین علیه السلام مالک اشتر را به مصر فرستاد که دید مالک اشتر بهتر می­تواند کشور مصر را ادارد کند او را به مصر فرستاد. معاویه و امیر و عاص دیدند که اگر مالک اشتر به مصر برود حریف مالک اشتر نمی شوند مردی است خیلی شجاع، دانا و توانا، مردم در پناه او می جنگند با معاویه. دسیسه­هایی چیدنند با حقه بازی ها، یک نامه ای نوشتند به یکی از آن روستاها که وسط راه بود و مالک اشتر از آنجا عبور می­کرد تا به مصر برود به رئیس آن روستا نوشتند که اگر توانستی مالک اشتر را مسموم کنی به قتل برسانی ما مالیات مثلاً تا بیست سال و سی سال روستا را از دوش تو بر می داریم و تو نمی خواهد مالیات به دولت اسلامی بدهی. آن بی حیا هم برای اینکه از مالیات دادن و خمس و زکات دادن شانه خالی کند به طمع افتاد، به نوکران مالک اشتر و کسانی که با او بودند پیشنهاد کرد گفت ببینم بگویید مالک اشتر به چه غذایی خیلی علاقه دارد و دوست دارد، چه غذایی را خیلی دوست دارد؟ آنها گفتند عسل را مالک اشتر خیلی دوست دارد. یک شربت عسلی تهیه کردند و با چه و ناز و کرشمه و تملق و چاپلوسی آمده تحویل مالک اشتر داد و مالک اشتر هم خیال کرد که واقعاً این یک مرد با اخلاصی است که برای خدا این عسل را آورده آشامید و مسموم شد و پیش از آن که به مصر برسد از دار دنیا رفت. بعد عمرو عاص به مصر حمله کرد محمد بن ابوبکر والی مصر به جنگش آمد غلبه کرد عمروعاص؛ و این بیچاره محمد بن ابی بکر را گرفتند و کشتند و بعد از کشتن، او را سوزانیدند. کار ندارم این محمد بن ابی بکر که مادرش خوب زنی بود، اسماء بیت عمیس که ابتدا زن جعفر ابن ابیطالب بوده و بعدا زن ابوبکر شده بعد از وفات ابوبکر ظاهراً به خانه علی بن ابیطالب(رفته) همسر علی بن ابیطالب علیه السلام بوده. در خانۀ ابوبکر هم که بود تمام تصمیماتی که ابوبکر و عمر بر علیه علی بن ابیطالب(ع) می­گرفتند مخفیانه به علی بن ابیطالب خبر می­داد. از آن جمله، ابوبکر و عمر و خالد بن ولید و چند نفر دیگر، این ها با همدیگر قرار داد بستند که در نماز جماعت علی بن ابیطالب علیه السلام را به قتل برسانند. خالدبن ولید را که خیلی حسادت و رقابت داشت با علی بن ابیطالب علیه السلام، این خالد بن ولید را مامور کردند که تو بیا پشت سر علی بن ابیطالب در نماز جماعت بایست و ابوبکر هم که پیشنمازه. ابوبکر گفت همین که رسیدم به سلام نماز که بگویم السلام علیکم و رحمة الله و برکاته، تو دیگر مهلت نده حرکت کن، علی بن ابیطالب را به قتل برسان. آن بی حیا هم خودش را آماده کرد برای کشتن علی بن ابیطالب علیه السلام که طبق قرار دادی که بسته بودند ابوبکر پیش از این که سلام بدهد فکر کرد که شاید خالد موفق نشود، علی بن ابیطالب خیلی شجاع است خیلی زرنگ و بیدار و آگاه هست وسط نماز پشیمان شد که یک­چنین فرمانی به خالد بن ولید داده، هی تشهد خودش را تکرار کرد از اشهد ان لا اله الا الله گرفته تا رسید به السلام، سلام نداد دو مرتبه از نو اشهد ان لا اله الا الله را گفت و چهار پنج مرتبه تکرار کرد و در آخر گفت یا خالد لا تفعل ما امرتک السلام علیکم و رحمه الله و برکاتة گفت خالد آن فرمانی که به تو دادم اجرا نکنی مبادا مثلاً آن فرمان را اجرا بکنی، یک کلام بی جایی درنمازگفت و بعداً سلام نماز خودش را هم داد. بعداً علی بن بیطالب علیه السلام یقۀ این خالد بن ولید را گرفت گفت چه امری به تو کرده بود ابوبکر، که می­گوید لا تفعل ما امرتک. گفت منو امر کرده بود که تو را به قتل برسانم. حضرت فرمود: او کنت تفعل ذلک ایا تو این کار را می کردی؟ یعنی من را به قتل می­رساندی؟ گفت آره اگر من را نهی نکرده بود تو را می­کشتم. حضرت بیخ گلویش را گرفت و محکم به زمینش زد و ظاهراً یا خودش را کثیف کرد یا اینکه سر و صدا بلند شد از او از مقعدش، سرو صدا بلند شد. حضرت فرمود که آن کسی که این کار را می­کند مقعدش از تو تنگ تره، که یعنی گشاد هستی یک چنین کاری از دست تو ساخته نیست که کسی مانند علی بن ابیطالب را به قتل برسانی. خب آن بی حیا خیلی یک آدم حسود و جسوری بود نسبت به علی ابن ابیطالب(ع) .

منظور، مادر محمد بن ابی بکر که در خانه ابی بکر بود پیغام فرستاد برای علی بن ابی­طالب که آقا اینها تصمیم دارند تو را به قتل برسانند. با هم دیگر پیمان بستند که تو را به قتل برسانند حضرت به آن کنیزی که پیغام برای امام آورده بود فرمود برو به خانمت بگو که خیالت راحت باشد من روز شهادت خودم را میدانم چه روزی هست، کسی نمی­تواند من را به قتل برساند. منظور، این مادر که یک­چنین مادر پاکیه زن ابوبکره؛ پدر، ابوبکره دشمن علی بن ابیطالب، غاصب مقام خلافت علی بن ابیطالب علیه السلام؛ مادر، مثلاً یکچنین زن پاکیه، فرزندی از این شوهر به دنیا آورده که آن فرزند، فرزند واقعی علی بن ابیطالبه نه فرزند پدرش ابوبکر. حضرت فرمود: محمد ابنی من صلب ابی بکر، یعنی این محمد گرچه از صلب ابی بکره، پدرش ابی بکره اما پسرمن به حساب می آید. ازآن وفاداران درجۀ یک علی بن ابیطالب(ع) به شمار رفت و خدا او را رحمت کند، یکی از شهدای راه امامت و ولایت علی بن بیطالب شناخته شد.

منظور، مادرها که خوبند یک­چنین فرزندانی از آنها عمل می آید ولیکن چقدر زیاد داریم پدرهای خوب که فرزندان بدی دارند مانند نوح پیغمبر. نوح، پیغمبره اما پسرش نا اهله چون مادر پسرش بده. خدا می­گوید دو تا زن با این که شوهرشون پیغمبر بود از دار دنیا رفتند، کافر از دار دنیا رفتند و آن دو زن یکی زن نوح پیغمبره و دیگری زن لوط پیغمبر. زن لوط بد زنی بوده شوهرش را اذیت می­کرده مخالفت با شوهر می کرده زن نوح هم بد زنی بوده شوهرش را اذیت می­کرده یعنی کافر به نبوت شوهرش بوده او را اذیت می­کرده این ها با این که شوهرشون پیغمبربوده خودشون کافر از دیار دنیا رفته­اند. خداوند در سورۀ تحریم داستان آنها را نقل می کند.

مادرها خیلی مهم اند. اگر فرهنگ مادر خوب باشد دین و عقیده مادر خوب باشد یک مادر پاکی باشد نصیحت و موعظه بلد باشد فرزندش را از گناه و معصیت بازبدارد این تعلیمات مادر به فرزندان خیلی مؤثر واقع می شود زیرا مکتب مادر اولین مکتبه. پیغمبر اکرم فرمود: الجنة تحت اقدام امهات، یعنی بهشت زیر پای مادره یعنی بهشت و بهشتی ها محصول مادر هستند مادرهای خوبند که فرزندان بهشتی از آنها عمل می آید و مادرهای بدند که خدا نکرده فرزندان جهنمی از آنها عمل میآید.

نقش مادر در عالم خیلی مهمه لذا به این مادرها می­گم که خدا نکرده اگر فرزند بدی از شما به دنیا بیاد تمام گناهانش گردن شماست. روز قیامت جواب خدا را چه می دهید که به فرزندانتون تعلیمات ندادید، ولایت ائمه را به آن ها یاد ندادید محبت علی و اولاد علی را به آنها یاد ندادید صداقت و امانت و پاکی و طهارت را به آنها یاد ندادید. مادرها خیلی مهم اند در عالم. پیغمبر اکرم یک حدیثی فرمود که: دو عضو در جامعه هستندکه اگر فاسد شوند دنیا هم فاسد می شود و اگر آن دو عضو صالح باشند دنیا هم صالحه و آن دو عضویکه این قدر مهمه که اگر فاسد شود دنیا هم فاسده تمام عالم فاسد می شود و اگر صالح باشد تمام عالم صالح می شود، یکی قلب در درون بدن آدم، یکی هم زن ها و خانم­ها در جامعه .خانم­ها در جامعه مانند قلب اند در بدن آدم. ببینید نقش قلب­تون را نگاه کنید، دل­تان اگر بد باشد اعمالتون بدهد اگر دلتان و نیت تان خوب باشد اعمالتون خوبه. امکان ندارد از دلی که بده، نیتی که بدهد و قلبی که بدهد اعمال صالحی سر بزند و امکان ندارد از قلبی که خوبه، اعمال بدی سر بزند. تمام اعضاء و جوارح شما اسیرقلب شماست. قلب شما مرکز فرماندهی بدنتون هست، تا قلب اراده نکند چشم نگاه نمی­کند گوش نمی شنود دست حرکت نمی­کند پا حرکت نمی کند. این قلب در درون سینه شما سلطان بدن شماست که تمام اعمال شما و افکار شما و حرکات و سکنات شما به فرماندهی قلب انجام می­گیرد. وقتی قلب در بدن شما خوب باشد نیت شما خوب باشد فکر شما خوب باشد عقل و شعور شما خوب باشد اعضا و جوارح شما هم خوبه. لذا فرموده اندکه قلب در درون سینه انسان اگر خوب باشد انسان صددرصد خوبه و اگر قلب بد باشد انسان هم صددرصد بده. انوقت فرمودند: خانم­ها هم در جامعه به جای قلب­اند چون مردها عاملند و زن­ها قدرت مرکزی هستند. زن­ها را در عالم، تشبیه به خورشید کرده اند و مردها را تشبیه به ماه و ستاره. آیا خورشید بر ستاره­ها حکومت می­کند یا ستاره­ها بر خورشیدها حکومت می­کنند؟ ماه و کرۀ زمین دور خورشیده می چرخند یا خورشیده دور کرۀ زمین می چرخه؟ خورشید منبع تمام فیوضات و برکات هست در عالم. هرچه نیرو در این عالم پیاده می شود از خورشیده. هر چه نور و روشنایی دراین عالم به این عالم می رسد از چهرۀ خورشیده؟ هرچه حرارت و رنگ و مسائل دیگر در این عالم پیدا بشود این­ها همه از خورشیده. خورشید منبع نیرو و منبع روشناییه در عالم کائنات.

گفته اند خانم­ها به جای خورشیدند مردها بجای ماه و به جای کرۀ زمین. خانم­ها هستند که به مردها فیوضات و برکات و انرژی و قدرت و حرارت می بخشند. زن­ها عامل مؤثرند در زندگی نه مردها. همۀ این فداکاری­ها که مردها دارند برای اینست که زن دارند و زندگی دارند. وقتی مرد، زن و زندگی دارد، فعالیت میکند که زن و زندگی خودش را خوب ادارد ­کند ولیکن اگر مرد، زن و زندگی نداشته داشته باشد فعالیتش بی ثمر می شود و بی نتیجه. لذا زن­ها جای نیروهای مثبت اند یا مثلاً یک تشبیه دیگری بکنیم؛ این سیمهای برق را یکیش را میگویند فاز دیگری نول. فاز، آن سیمی است که برق را می آورد، نول آن سیمی است که برق را بر می­گرداند، می­برد. یعنی در واقع مثبت و منفی. مثبت و منفی؛ آن سیمی که برق دارد مثبته آن را می­گویند فاز، میگیره آدم را، چراغ­ها را روشن می­کند اما آن سیمی که نوله برق ندارد چراغ را روشن نمی­کند.

زن­ها به جای سیم فازند یعنی منبع نیرو و انرژی و قدرت هستند، منبع حمیت و برکت و عفت و پاکی و نجابت و همه چیز. خداوند تبارک و تعالی خانم­ها را انبار قرارداده، انبار فیوضات و برکات و مردها؛ کسانی هستند که ازاین انبارها تغذیه میکنند و نیرو می­گیرند. اگرچه زن­ها در دنیا به خاطر بی اطلاعی مردها در زندگی عقبند و مردها خودشون را حاکم بر زن­ها می­دانند......

لذا با ما به این پسرها به این دخترها، به همۀ مردم هر کسی مادر دارد، ما که مادرمون از دار دنیا رفته تا وقتی زنده بوده قدرش را ندانسته ایم و حالا چقدر پشیمان هستیم که کاش صبح تا شب دستش را می­بوسیدیم به او خدمت می کردیم. امام صادق(ع) می­فرماید: اگر جوانی یک مادری دارد که به مادر خدمت می­کند و آن جوان دیگر مثلاً پانصد میلیون تومان ثروت دارد که از پانصد میلیون تومان استفاده می­کند، این مادری که این جوان به مادر خودش خدمت می کند، برکت این مادر برای جوان خدمت گزار از آن پانصد میلیون تومان بیشتره. ببینند خوب حدیث را (توجه کنید) فرمایش امام(ع) است. مثلاً من اگر پانصد میلیون تومان داشته باشم یک کاسبی خیلی خوبی راه می­اندازم هر روزی چندین هزار تومان دخل در میاورم از این پانصد هزار تومان، اما خب فقط شما یک مادری دارید صبح تا شب حرکت می­کنید به مادر سلام می­کنید دستش را می­بوسید آب گرم برایش حاضر می کنید که وضو بگیرد بهش می رسید، آیا شما که یک چنین مادری دارید زندگی تون بیشتر برکت دارد یا منی که پانصد میلیون تومان ثروت دارم؟ امام صادق می­فرماید: آن کسی­که به مادرش خدمت می کند زندگی­اش با برکت­تره از آن کسی که پانصد میلیون تومان یا پانصد میلیارد تومان ثروت دارد.

**بزرگ­ ­­ترین ثروت، مادرها هستند**. کاری کنید که مادر از ته دل شما را دعا بکند. این دعای مصنوعی هم به درد نمی­خوره ها. دعای منصوعی با دعای قلبی خیلی فرق دارد، دعای قلبی اینه که تو برای خدا، ناخداگاه به مادرت یا پدرت خدمت می­کنی جلب محبت می­کنی آنها هم از ته دل تو را دعا می­کنند. دعای غیرطبیعی یک دعایی است که خب هر روز، پدر و مادرها برای بچه­هاشون دعا می­کنند بدون این که بچه­هاشون به آنها خدمت کنند آنها بچه­هاشون را دعا می­کنند. چون واقعاً خب پدر و مادرها بچه­های خودشون را دوست دارند. خواهی نخواهی محبت پدر و مادر خیلی طبیعیه، منصوعی نیست.

ولیکن اگر به این مادر خدمت کردی و توانستی یک دعای طبیعی یک دعای قلبی از این مادر بگیری که از ته دل تو را دعا کند که او را بوسیدی یا آب­گرمی برای وضویش حاضر کردی یا در این زمستان جای او را گرم و نرم کردی از ته دل تو را دعا کند، تو خیلی خوشبختی. آن قدر برکت در زندگی تو پیدا می شود که حساب ندارد. باز به عکس، اگر خدا نکرده یک جوانی یک دختری یک پسری کاری کرد که جداً مادر ناراحت شد، خیلی دیر پدرها و مادرها نفرین می­کنند فرزندان خودشون را. زیرا خب حقیقتاً فرزندانشون را دوست دارند. یک همسایه­ای ما داشتیم گاهی دخترش یا پسرش اذیتش می­کرد، می­گفت الهی زیر ماشین بری پسر، الهی زیر ماشین بری دختر بعد یواش می­گفت خدایا یعنی الهی سوار ماشین بشود نه اینکه زیر ماشین بره. خب یواشکی وقتی ناراحت می­شد میگفت الهی زیر ماشین بری اما یواش می­گفت که الهی سوار ماشین بشوی. واقعاً هم پدر و مادر هم خیلی دیر نفرین می­کنند فرزندان خودشون را. اما واقعاً دیگر آن پسری یا آن دختری که کاری می­کند که جداً مادر ناراحت می شود و نفرین می­کند دیگر آن پسر بداند بدبخته بیچاره است. خدا شانس فرزندان را بدست پدر و مادر قرار داده. پدر و مادر هرچه باشند بعضی­ها تقصیردرست می­کنند برای پدر و مادر. پدرم به من محبت نداشته مهربانی نداشته مثلاً به من پول نداده مال نداده ثروت نداده، از این گناهها برای پدر و مادر خودشون درست می کنند. ما به آن­ها میگیم حالا ما فرض می­کنیم پدر و مادرشما کافرند کافر از دار دنیا رفته­اند و کافر زندگی کرده اند تو مسلمان بودی. تویی که فرزند مسلمان هستی نسبت به پدر و مادری که کافرند، وظیفۀ تو با این پدر و مادر کافر چیه؟ دیگر حالا که کافرند اصلاً به خانۀ آن­ها نمی­روم از آن ها دیدن نمی­کنم با آن ها حرف نمی زنم پول به آن ها نمی دهم خدمت به آن ها نمی کنم؟!

خداوند متعال می­گوید که در مصالح دینی از پدر و مادر کافرت اطاعت نکن اما وظیفه ات احسان به پدر مادره، هر صبح و شام بایستی از پدر و مادر کافرخودت سربزنی به آنها سلام بدهی غذا و خوراک برای آنها تهیه کنی به آنها خدمت کنی اطاعت­شون کنی در مسائل عرفی و زندگی، اما آنجا که می گوید نمیخواهد نماز بخوانی، نمی­خواهد روزه بگیری نمی­خواهد کار دینی انجام بدی در این مسائل دینی که نهی می­کنند اطاعت نکن. اما در مسائل عرفی زندگی که پسر جون نون ندارم آب ندارم پول ندارم لباس ندارم خانه و زندگی ندارم در اینها وظیفه داری که اطاعت کنی محبت کنی خدمت کنی به پدر و مادرکافرت. دیگر حالا پدر و مادرهای ما گاهی اخلاق بدی و کجی دارند از پدر و مادرهای کافر هم بدترند؟ هرچه داری از پدرته از مادرته، مخصوصاً از مادرت. شما سهم مادر را در بدن خودتون و در وجود خودتون به حساب بیاورید، چقدر از این بچه­ای که تازه متولد شده دوکیلو سه کیلو وزن دارد از این دو کیلو سه کیلو وزنی که بچه دارد، چند گرمش مال پدره چند گرمش مال مادره؟ خب یک نطفه ای مال پدره یک گرم بیشتر نیست. خب سه کیلو از این سه کیلو؛ سه هزار گرم یک گرمش مال پدره دو هزار و دویست و نود و نه گرمش مال مادره. پس سهم مادر از سهم پدر چقدر زیادتره؟ گوشتت خونت عصبت رنگت خویت عاطفه­هایت محبت­هایت بخصوص اگر این مادرها در دوران حاملگی و در دورانی که بچه­های خودشون را شیر می­دهند آن دستورات اسلامی را رعایت کنند که وقتی حامله می­شوند همی شود با وضو باشند و وقتی شیر به بچه­ها می­دهند همی شود با وضو باشند هنگام حامله شدن در دوران حمل یا در دوران شیر دادن زبانشون به ذکر خدا گویا باشد فرزندانی از این ها عمل می آید که یک ذره کمتر از پیغمبران و ائمۀ اطهار(ع) نداشته باشند. زیرا حقیقتاً نقش مادر در عالم خیلی مهمه.

لذا به مادرها عرض می­کنم شما قدر این مسجد را بدانید شما به این مسجد احترام بگذارید تا بچه­هاتون یاد بگیرند. از راه میایید آرام بروید در جای خودتون برای نماز یا برای پای منبره، سرجای خودتان بنشینید مسجد خیلی آداب دارد آخه مسجد؛ خانم­ها خانۀ خداست. خانه شخصی که نیست که. خانۀ بی صاحب هم نیست. خب مسجد با ته باز خیلی فرق دارد. ته باز خانۀ همۀ مردمه کوچه همه مردمه. هرکاری دلت میخواد بکن آزادی. اما مسجد خانۀ خداست همان­طور که وارد خانه کسی، میهمان کسی میشی، مؤدب مرتب یک جا می­نشینی در خانه مردم سرو صدا نمی­کنی، در خانۀ خودت سر و صدا می­کنی اما در خانۀ مردم سروصدا نمی­کنی. چرا سرو صدا نمی­کنی؟ چون میهمانی، بایستی احترام صاحب خانه را حفظ کنی. این یک ساعتی که میهمان کسی شده­ای نباید سروصدا در خانه مردم راه بیاندازی، خب خانه خدا هم همینطور، یک خانۀ بی صاحب نیست که، خانۀ خداست.

داستان مسجد پیغمبر را شنیده­اید که وقتی که حضرت رسول اکرم وارد شهر مدینه شدند یک مسجد ساختند. خب مسجد، خانۀ همۀ مردمه، بیایند بروند اما عرب­ها می­آمدند وحشی بودند نادان بودند خیلی آزادانه در مسجد حرکت می­کردند می­خوابیدند و بازی می­کردند و می­رفتند و می­آمدند و کف می­زدند و حرف می­زدند و همین­طور حرکات و سکناتی که در کوچه و خیابان داشتند در مسجد پیغمبر هم داشتند، آن­ جور خودشون را آزاد می دانستند. اتاق­هایی کنار مسجد ساخته بودند که درِ اتاق­هاشون از مسجد باز می­شد. فرمان آمد از جانب خداوند تبارک و تعالی که هیچ کس حق ندارد در این مسجد سکونت کند جز تو که پیغمبر من هستی و علی ابن ابیطالب(ع) و فاطمه(س) و حسنین علیهم السلام. بقیه که درهای اتاق­ها شون از مسجد باز می شود میایند توی مسجد می خوابند و گاهی بازی می­کنند و حرف می­زنند و گپ می­زنند، بایستی درِ اتاق­هاشون را تیغه کنند و از بیرون در باز کنند. فرمان پیغمبر صادر شد که هر کس درِ اتاقش از مسجد باز می شود و این مسجد را جای حیات خونۀ خودش قرار داده، آزادانه در خانه خدا میاید و می­نشیند و می­رود، از فردا وظیفه دارد در اتاق خودش را تیغه کند و با چه آدابی بیاید به مسجد و برود، فقط برای عبادت برای نماز خوندن برای روزه گرفتن برای پای منبر نشستن، اما نمی گوید برای خوابیدن، بازی کردن و کارهای دیگر. فرمان داد که هر کسی در اتاقش از مسجد باز می­شود ببندد و تیغه کند، جز علی بن ابیطالب(ع) و پیغمبر(ص) و (حضرت فاطمه(س) ) و حسنین (ع). مردم سروصداشون بلند شد گفتند یا رسول الله مگر در حکم خدا هم تبعیض هست؟ شما پیغمبر یا علی بن ابیطالب و حسنین و حضرت زهرا (س) در خانۀ خدا آزاد باشید اما سایر مردم آزاد نیستند؟ حضرت فرمود این فرمان خداست برای اینکه اینها اهل البیتند یعنی اینها در خانه خدا وظیفه خود را می­شناسند منظم و مرتب هستند اما شما وظیفه شناس نیستید وارد خانه خدا میشوید این همه سروصدا راه می­اندازید پس شما نسبت به خانۀ خدا بیگانه هستید و این پنج نفر نسبت به خانۀ خدا صاحب خانه هستند اهل البیتند.

این یکی از فرمان­های عجیب پیغمبر اکرم بود در صدراسلام که مسلمانان نتونستند تحمل کنند حسودیشون شد نسبت به خود پیغمبر و علی بن ابیطالب. پیغمبر فرمود اینها اهل البیتند اینها اهل خانۀ خدایند. منظمند و مرتبند. اما شما نا اهلید چرا آن ها نااهلند بودند پیغمبر در خانه ها­شون را بست و تیغه کرد؟ خب برای این که احترام مسجد را نگه نمی داشتند.

این مسجد، خانۀ خداست وقتی وارد می شوی بایستی پای راستت را بگذاری پاک باشی مطهر باشی غسل به گردنت نباشد با وضو وارد مسجد بشوی. حدیث می­فرماید خوشا به حال آن کسی که در خانۀخودش وضو می گیرد و دستشویی می رود و وضو می­گیرد و پاک و مطهر وارد خانه خدا می شود. وقتی وارد می­شوی پای راست را باید بگذاری جلو، زبانت به ذکر خدا گویا باشد از اول تا آخر، ذکر خدا بگویی سبحان الله بگویی، قرآن بخوانی نماز بخوانی در خانه خدا نباید حرف دنیا بزنید نباید معامله کنید نباید با هم دیگر قول و قراری ببندید و امثال این ها، آن کارهایی که در میان کوچه و خیابان­ آزادی دارید همه آن کارها در مسجد قدغنه. حرف دنیا زدن قدغنه در مسجد معامله کردن قدغنه در مسجد قول و قرار دنیایی بستن قدغنه، در مسجد کارهای دیگری که در خانه خودتنون انجام می­دهی قدغنه. مسجد خانه خداست. ابتدا مؤدب و مرتب بایستی وارد خانۀ خدا بشوی درحضور خدایی آخه. خدا دائم با تو هست وقتی وارد خانه خدا می­شوی یک ذره ژست بندگان صالح خدا را نمی­گیری این­طور سرخود و سرزده وارد مسجد میشوی، سرخود و سرزده خارج میشوی، هر کاری هم دلت می­خواهد می­کنی هر حرفی هم دلت می­خواهد می­زنی هر غیبتی هرتهمتی، خدا نکرده مشمول نفرین خدا واقع می­شوی لذا به شما خانم­ها این دستورات را سفارش می­کنم که این یکی را تمرین کنی این یک ساعتی که وارد مسجد میشی آن سروصدایی که در کوچه یا خانه خودت با خانم های دیگر داری آن سروصداها را کم کن و یا بکلی ترک کن وارد مسجد بشو تسبیحت را بگردان تسبیح حضرت زهرا(س) را بگو ذکر خدا را بگو. تو مادر، اصلی در دنیا، تو قلب دنیا هستی. آن قدر پشیمان می شوی روز قیامت، اگر یک بچه­ای جهنمی داشته باشی خدا نکرده که حساب ندارد. آنقدر خوشحال می­شی، که اگر یک بچه بهشتی داشته باشی که آن هم حساب ندارد.

تو مادر، اصلی، تو اساس دین هستی تو اساس سعادت دخترت و پسرت هستی تو اولین مکتبی هستی که دختر در دامن تو تربیت می شود پسر در دامن تو تربیت می شود، در آینده هر کسی خوبی­ها را از دختر تو از پسر تو ببیند می گوید، خدا رحمت کند مادرش را که شیر پاکی به فرزندش داده. لذا من می­خواهم از شما خانم­ها سفارش کنم، موقع آمدن به نماز اولا ًهر کسی وارد مسجد می شود، بره جلو جلو، این وسط راه ننشینید که خانم­های دیگر بیایند از روی تن شما رد شوند تا بروند صف بگیرند، هرکس وارد می­شود برود همان جای خالی یا بنشیند یا برای نماز جماعت. وقتی صف جلو خالیه دیگر عقب ها ننشینید که سر راه مردم را می­گیرید و خب کسانی که وارد میشوند جا دارید به آنها جا بدید که این جا دادن آنقدر ثواب دارد، خداوند در قرآن آیه ای نازل کرده­ است برای جا دادن به کسانی که وارد می­شوند.

پس ما باید قدر این مادرها را بدانیم. خدا خودش توفیق بدهد .حالا این جوانی که تو این خیابان با این موتورش این جور سریع حرکت می­کند یک عالم گرد و خاک به صورت مردم می پاشد یا کسی که با ماشینش سریع حرکت می­کند این همه خاک به صورت مردم می­پاشد این چرا فکر نمی­کند که به این بندگان خدا ستم می­کند، بندگان خدا را خاک برسر می­کند. یکی از نفرینهایی که ما داریم میگیم برو خاک بر سر، خاک بر سرت کنند. خب خاک برسرت کنند این واقعاً بد کاریه. من خاک بر سر وصورت شما بپاشم صورت شما گردی بشود غباری بشود لباستان کثیف بشه. خب این پسری که این­جور در ته باز حرکت می­کند گرد و خاک بلند می کند یا اگر چنانچه باران و برفی باشد گل به صورت مردم و لباس مردم بپاشد این خبر ندارد که ظلم می کند به این انسان­هایی که توی خیابان هستند و به مادر این­ها و خواهر این­ها که باید لباس این­ها را بشویند. خب چرا جوانهای محل ما بایستی این­قدر بی انصباط و بی نظام باشند.

خدا به همه­اتان انشاءالله خیر و برکت بدهد بیاین با هم دیگر جمع بشویم یک ده نمونه بسازیم یک ده نمونه. من بارها می­گویم می­شود ما مردم این روستا با هم همکاری کنیم یک ده نمونه بسازیم که از شهرها بهتر باشد؟ تمدنمون از آنها بیشتر باشد، علم و معرفت­مون...

من یک نقشه هایی دارم یک برنامه­هایی دارم که اگر شما این برنامه­ها را من بگم اجرا کنید همه با هم اجرا کنید این ده ما مرجع ایران می شود. یک وضعیتی پیدا می­کند که تمام بزرگان عالم به زیارت این ده و اهل این ده بیایند که تمدن یاد بگیرند از این مردم. روی برنامه هایی که خدا گفته، اگر دور همدیگر را بگیریم اجرا بکنیم. اما حالا آن­چه که اجرا نمی­کنیم مبادا آدم­های وحشی باشیم اینکه من مضر به حال شما باشم شما هم مضر به حال من باشی، من گردو خاک به صورت شما بپاشم شما هم گردوخاک به صورت من بپاشید رعایت حال مردم را نکنید این­ها دخترها و این پسرها بچه­های کوچک اصلاً ته باز ای جوان بی انظباطی که سوار موتور آن­چنان صدای موتورت را بلند می کنی گوش خراش آن­چون هم با سرعت حرکت می­کنی که به هر بچه ای بزنی به هر زنی مردی بزنی اورا به قتل می­رسانی و آن همه هم گردو خاک به صورت مردم می­پاشی بیا ببینم تو پسر کی هستی آخراینقدر بی حیا هستی مادر تو کیه پدر تو کیه چرا پدر تو تو را نصیحت نمی­کند چرا مادر تو تو را نصیحت نمی­کند. امروز که تو برای پدر و مادر مردم احترام قائل نیستی یکی دیگر هم برای پدر و مادر تو احترام قائل نیست. یک قدری انضباط پیدا بکنیم در این ماه مبارک رمضان.

والسلام علیکم و رحمه الله. بسمک العظیم الاعظم بالحسن و الحسین و اولادهما یالله یاالله یاالله یاالله یاالله. پروردگارا توفیق بندگی به همه ما مرحمت کن. قدمها رنجه فرمود بر صراط ملغزان. اموات این جمع و همه مسلمین بیامرز. مرضا مجروحین معلولین شفا عنایت بفرما. فقر و تنگدستی از جامعه ایرانیان و شیعیان بر طرف بفرما. برکات خودت ر،ا باران رحمت خودت را برما نازل بفرما. کشور اسلامی ما، رهبران روحانی ما در پناه خودت حفظ بفرما. این جمهوری اسلامی به ظهور امام زمان(عج) متصل بفرما و عجل الله فرجهم.

شب ششم ماه مبارک رمضان

....چرا زندگی این دنیا را دنیا می­نامند چرا زندگی آخرت را آخرت می­نامند؟ فرق بین زندگی آخرت و زندگی دنیا چی هست؟ چه کسانی زندگی دنیا به وجود می آورند برای مردم و چه کسانی زندگی آخرت بوجود می­آورند برای انسان­ها؟ و اساساً خداوند تبارک و تعالی چرا در این زندگی دنیا مرگ و مرض و پیری و ضعف و ناتوانی و لاغری و این همه مصیبت­ها مقدر کرده ؟ و زندگی آخرت را توأم با فرج و موفقیت قرار داده؟

این زندگی دنیا و زندگی آخرت در واقع دوتا کلاس است که خداوند تبارک و تعالی برای همۀ انسان­ها دایر کرده. یک کلاس ابتدایی که همه بایستی بیایند و آن کلاس ابتدایی را ببینند و بعد یک کلاس نهایی که دو مرتبه همه انسان­هایی که این کلاس ابتدایی را دیده­اند بایستی به کلاس نهایی برگردند تکامل پیدا کنند، به آن وعده هایی که خداوند تبارک و تعالی به مردم داده است برسند. در واقع در این کلاس ابتدایی ما دوره می­بینم برای زندگی کردن، نه اینکه زندگی می­کنیم. دوره دیدن با زندگی کردن خیلی فرق دارد. هرکاری مخصوصاً کارهای خیلی مهم و عظیم، دوره لازم دارد. مثلاً حتی شما می­خواهید دوچرخه سواری، موتور سواری یاد بگیرید بایستی یک دوره ای ببینید، می­خواهید راننده بشوید یا خلبان بشوید بایستی دوره ببینید یک دوره بروید تمرین کنید تا یاد بگیرید و کارهای مهم­تر، دوره اش یک قدری طولانی­تره. اگر می­خواهید یک دکتر مختصصی بشوید بایستی ده دوازده سال دوره ببینید درس بخوانید اگر می­خواهید یک مجتهد دانشمندی بشوید که کاملاً به مسائل دینی آگاهی پیدا بکنید حدود پانزده سال یا بیست سال بایستی دوره ببینید. دوره دیدن با زندگی کردن خیلی فرق دارد. این زندگی ما هم دوره لازم دارد. ما انسان ها چه جور با یک دیگر زندگی کنیم که رنج و زحمت وغم و غصه­ای برای هم­دیگر بوجود نیاوریم و چه جور با خدای خودمون باشیم که خدا برای ما یک زندگی بسیار خوب و مرفه و آسان برای ما مقدر کند. این چه جور زندگی کردن ها خیلی درس لازم دارد بحث لازم دارد. زن­ها با شوهرها (چه جور) زندگی کنند شوهرها با زن­ها چه جور زندگی کنند پدر و مادر با اولاد، اولاد با مادر.

بالاخره زندگی بدون درس و دانش و علم و حکمت نمی­شود. لذا شما می­بینید انسان­هایی که فهم و شعورشون کمه زندگی مشکل­تری برای خود دایر می­کنند و انسان­هایی که عقل و شعورشون بالاست زندگی بهتری برای خود فراهم می­کنند. بسیاری انسان­ها الان در عالم هستند که در جنگل زندگی می­کنند یا در بیابان زندگی می­کنند. هنوز لباس دوختن و غذا پختن و خانه ساختن و دور هم دیگر جمع شدن و زندگی کردن یاد نگرفته­اند. معلوماتشون در حد صفره زندگی­شون هم در حد صفره. انسان­ها هم یک جوری هستند که فقط از طریق علم و دانش می­توانند خوب زندگی کنند. زندگی انسان­ها از طریق غریزه و طبیعت قابل ظهور و قابل دوام نیست. حیوانات، غریزی زندگی می­کنند یعنی حیوانات خوب زندگی می­کنند اما زندگی را نمی فهمند، نمی دانند. میبینی بره­ها، بزغاله­ها به محض این که از مادر متولد می شوند حرکت می­کنند راه می­روند پستان مادر می­فهمند شیر می مکنند بعد از چندی علف می­خورند پنج و شش ماهی دنبال مادر هستند یک گوسفند کاملی می­شوند که از پدر و مادر خودشون مستغنی می­شوند. ولیکن اگر از این گوسفندها بپرسی که تو کیستی تو بره­ای یا بزغاله­ای یا آهو هستی جوابی ندارد بدهد. معلوماتشون در حد صفره اما زندگی­شون مطابق استعداد خودشون خیلی کامل و متعارفه. چون آنها از طریق غریزه زندگی می­کنند، غریزی یعنی به طبیعت حرکت می­کنند به طبیعت راه می­روند تعلیمات ندارند معلم ندارند آموزگار ندارند. اما ما انسان ها غریزی نمی توانیم زندگی کنیم. انسان­ها؛ جوری تجربه شده است که اگر بچه­ای به محض اینکه از مادر متولد می شود این بچه را از مادر از جامعه سوا کنند کنار نهری یا برابر کاسۀ شیری، آب و غذایی این بچه را بگذارند از تشنگی می میرد اما آب خوردن بلد نیست از گرسنگی می میرد اما شیر خوردن و غذا خوردن بلد نیست. در همان مرحله اول بایستی مادر، شیر خوردن و شیر مکیدن به این بچه یاد بدهد دستش را بگیرد راه رفتن به او یاد بدهد غذا خوردن به او یاد بدهد. همینطور انسان ها همه جا از طریق تعلیمات و معلومات جلو می­روند. به میزانی که علم و دانششون بهتر و بیشتر باشد زندگی­شون بهتر و عالی­تره و به هر میزانی که علم و شعورشون کم باشد زندگی آنها سخت­تر و مشکل تره.

این زندگی انسان است که خداوند تبارک و تعالی از طریق علم و دانش زندگی ما را مقدر می­کند. هر چه دانش ما بهتر و زیادتر باشد تقدیرات خدا دربارۀ ما بهتر و عالی­تره و هرچه معلومات ما کم تر باشد تقدیرات خدا هم درباره ما ضعیف تره. لذا از همان ابتدا خداوند، تعلیمات برای انسان مقدر می­کند. هیچ عملی به اندازۀ تعلیم و تعلم در دین مقدس اسلام اجر و ثواب ندارد. یعنی اگر انسان میلیون­ها سال رکعت، میلیونها سال نماز و روزه بخواند و بگیرد و چیزی یاد نگیرد و یک ساعت درس بخواند یا فکر بکند تا چیزی یاد بگیرد، این یک ساعت فکر کردن یا یاد دادن و یادگرفتن از آن میلیون­ها سال عبادت بهتره. زیرا خب عبادت­ها؛ دائماً انسان نماز بخواند و نداند، روزه بگیرد و نداند، خمس و زکات بدهد و نداند، زن و بچه داشته باشد و نداند، نادانی بزرگ ترین مصیبتی است که از طریق همین نادانی، زندگی جهنمی انسان­ها دایر می­شود و دانایی بزرگ ترین نعمتی ا­ست که خداوند تبارک و تعالی برای انسان­ها مقدر کرده و دایر کرده.

دین ما به دانستن؛ خیلی اهمیت می­دهد نه به عبادت کردن و نماز خوندن و روزه گرفتن. این عبادت­ها، نماز و روزه­ها هم تابلوی مدرسه هست. برای اینکه شما مدرسۀ دین را بفهمید و وارد مدرسه دین بشوید علوم و حقایق دین را یاد بگیرید همان­طور که جلوی مدرسه­ای یک تابلویی نصب می­کنند تا وقتی شما از خیابان و بازار عبور می­کنید آن تابلو را می خوانید میدانید این مدرسه است این دانشگاهه این مؤسسه تعلیماتی دیگره، خداوند تبارک و تعالی هم جلوی مدرسۀ دین یک تابلوهایی نصب کرده این تابلو عبارته از اذانه. اذان شما را دعوت می­کند به مدرسه، اما مدرسه نیست. نماز هم شما را دعوت می­کند به مدرسه خدا ولیکن مدرسه نیست. روزه و حج و جهاد و تمام مسایل دینی که برای ما مقدر و دایر شده و خداوند تأکید می کند این همه نماز و روزه و خمس و زکات را، همه برای این است که ما با خوندن این تابلوها بدانیم که دین خدا مکتبه، دین خدا مدرسه است، دین خدا علمه، حکمته. لذا می­گویند شعار و شعور، فرق بین شعار و شعور چیه؟ شعار مثلاً چقدر ما در انقلابات خودمان که قیام کردیم می گفتیم در شعار خودمان، استقلال آزادی جمهوری اسلامی. همه داد زدند در ایران، قیام کردند تظاهر کردند گفتند استقلال میخواهیم آزادی می خواهیم جمهوری اسلامی می­خواهیم. مملکت ما جمهوری اسلامی باشد مملکت ما براساس استقلال دایر بشود، مملکت ما براساس آزادی باشد نه زور و قلدوری. حالا این کلمات که گفتیم استقلال آزادی جمهوری اسلامی؛ این شعاره، خب استقلال چه جور پیدا می شود برای انسان ها، آدم­ها چه جور مستقل می­شوند که می­توانند روی پای خودشون بایستند، زیرسلطه کسی نباشند، ارباب، بالاسری نداشته باشند، مثل آن قدیم ها حکومت­های خان خانی نباشد که انسانها را به برد­گی بکشد و یک نفر بر چندین هزار نفر مسلط بشود و منافع آن ها را به جیب بزند. چه کار کنیم که مستقل باشیم آزاد باشیم. کسی برما حکومت نکند کسی بر ما حکم نراند کسی به ما فرمان ندهد آقا بالاسری نداشته باشیم؟ چه کار کنیم که یک چنین استقلالی برای ما پیدا بشه؟ یک عالم درس لازمه. یک عالم علم و شعور لازمه. ما به میزانی که علم و شعورمان برود بالا، استقلال و آزادی پیدا می کنیم و به میزانی که علم و شعورمون کم باشد استقلال و آزادی ما هم ضعیف می شود.

شما نگاه کنید در همین زندگی خانوادگی پدر و مادرو فرزندان، تا وقتی بچه های شما کودکند سه ساله چهار ساله پنج ساله تا پانزده ساله تا لااقل بیست ساله، تحت فرمان پدر و مادر هستند. پدر و مادر بر سه ساله­ها حکومت می­کنند دستور می­دهند بر چهار ساله پنج ساله­ها حکومت می­کنند بر بچه­های ده ساله و دوازده ساله و پانزده ساله حکومت می­کنند. کی این بچه­ها از زیر بار حکومت پدر و مادر خارج می­شوند و دیگر می­توانند روی پای خودشون بایستند خودشون پدر باشند خودشون مادرباشند دیگرکسی به آنها فرمان ندهد و از کسی اطاعت نکنند؟ آن وقتیه که برابر پدر و مادرشون عقل و دانش پیدا بکنند. وقتی به اندازۀ یک پدر دانا شدی دیگر می­توانی پدر باشی. به اندازۀ یک مادر دانا شدی می توانی مادر باشی. پس همان­طور ما تا وقتی بچه­هامون نمی­فهمند بر آنها حاکمیت داریم به آنها فرمان می­دهیم دستور می­دهیم آنها هم بایستی در اطاعت پدر و مادر باشند هر عملی انجام می دهند بایستی به اذن و اجازه پدر و مادر باشد.این حاکمیت پدر و مادر بر فرزندان و محکومیت فرزندان به حکم پدر و مادر؛ براساس جهل و علمه. چون پدر و مادرها دانا ترند و فرزندان نادان هستند، پدر و مادرها بر فرزندان حاکمیت دارند به همان میزان که فرزندان دانا می­شوند استقلال پیدا می کنند. وقتی پدر و مادر می­بینند که دیگر این پسر دانا شده می­تواند زن داری کند می­تواند بچه­داری کند می­تواند مال داری کند می­تواند کاسبی کند احتیاجی به هدایت پدرو مادر ندارد دیگر، پدر و مادر، او را در زندگی مجهز می کنند و آزادش میگذارند. همین­طور آزادی از قید اطاعت­ها و فرماندهی­ها و فرمان بری­ها هم علم و حکمت لازم دارد. چرا انبیاء بر انسان­ها حاکمیت دارند و انسان­ها بایستی در اطاعت انبیاء باشند و چرا انسانها بایستی در اطاعت خدا باشند و خدا بر انسان ها حاکمیت داشته باشد؟

همۀ این حاکمیت­ها بر اساس علم و جهله. همی شود انسانهای جاهل بایستی در اطاعت انسانهای عالم باشند و انسانهای عالم در اطاعت انسانهای عالم­تر و باز آن انسانهای عالم تر در اطاعت انسانهای بالاتر از خود و باز آنها در اطاعت امام­ها که بالاتر از آنها هستند و باز امام­ها در اطاعت خداوند تبارک و تعالی. این اطاعت یعنی فرماندهی و فرمان بری، ضد استقلال و آزادیه. مستقل به کسی می­گویند که فرمانده ندارد و فرمان بر کسی هم نیست، یک چنین آدمی را می گویند مستقل. اما تا وقتی که فرمانده دارد و خودش هم فرمان بره مستقل نیست، آزاد نیست. بایستی در اطاعت فرمانده باشد. حالا چرا فرمانده می شود؟ چون می داند. چرا من فرمان بر میشم؟ چون نمی دانم. اگر آن طور که فرمانده می داند فرمان بر هم بداند دیگر استقلال و آزادی کامل به وجود می آید، دیگر فرماندهی و فرمان­بری هم از بین میرود و از رسمیت می­افتد.

پس براساس علم و آگاهی، انسانها آزادی پیدا می کنند. علم و آگاهی آن قدر مقامش بالاست که ببینید مولا امیرالمؤمنین(ع) می­گوید من به بندگی و بردگی، خدا را عبادت نمی­کنم بلکه من به حریت و آزادی خدا را عبادت می­کنم. خیلی کلمۀ عجیبیست که اگر شما خوب این حقیقت را بدانید. خب ما به طمع بهشت خدا را عبادت می کنیم عیبی ندارد. از ترس جهنم خدا را عبادت می­کنیم عیبی ندارد. از ترس خدا، خدا را اطاعت میکنیم عیبی ندارد. طبق دستور خدا، خدا را اطاعت می کنیم عیبی ندارد. اما این جور اطاعت ها که چون خدا می گوید نماز بخوان تو نماز می­خوانی چون خدا می­گوید تو روزه بگیری چون خدا محرمات را دستور ترکش را می­دهد تو هم محرمات را ترک می کنی، این جور اطاعت را عبادت می گویند. خدا دستور می­دهد و من هم دستور را اجرا می­کنم. مولا اامیر المؤمنین علیه السلام و الصلاه می­گوید خدایا تو را براساس اهلیت که داری عبادت می­کنم. یعنی به علمم تو را عبادت می­کنم. تو چرا یا علی(ع) خدا را سجده می­کنی؟ مگر خدا چه کاره است که تو نیستی و تو چی کم داری که خدا زیاد دارد یا خدا چی دارد که تو نداری؟ اگر یک­چنین سئوالی کردی از علی ابن ابی­طالب علیه السلام که تو چرا خدا را سجده می­کنی چی کم داری از خداوند متعال؟ جواب می­دهد که من قطره ای هستم و خدا مانند اقیانوس. من ذره­ای هستم و خدا مانند خورشید. خدا بی نهایت عزته عظمته قدرته علمه حکمته. خدا همه چیزه و من بندۀ او در حد صفرم. چون خدا آن همه عظمت دارد علم­اش ذاتی خودشه قدرتش هم ذاتی خودشه حکمتش هم ذاتی خودشه. از ازل تا ابد بوده و خواهد بود، آفریننده ندارد. از خود بالاتر ندارد بر هرکاری قادر و تواناست. خالق منه آفریننده منه معلمه منه استاد منه به من علم می­آموزد. من براساس همین دانایی ها خدا را می­پرستم چون معرفت به خدا دارم. می بینم خدا اهلیت دارد برای پرستش.

خب می­بینید ان بت پرست ها بت را عبادت میکنند علی بن ابی طالب هم خدا را عبادت می­کند این هر دو عبادت می­کنند او می­گوید بت خدای من است بت را عبادت می کند علی می­گوید خدا خدای من است خدا را عبادت می­کند، بت پرست هم یک شکلی برای خدای خودش درست کرده یک مجسمه ای برای خدای خودش درست کرده، می­گوید این خداست یا می­گوید این واسطۀ بین من و خداوند متعاله. چرا انبیاء با بت پرستی، چه به عنوان واسطه باشد چه بعنوان معبود باشد مبارزه می­کنند، چرا مبارزه دارند با بت پرستان؟برای اینکه خب این یک عبادتیست صددر صد جاهلانه. یعنی انسان بت را می پرستد نمی­داند. خب بت کیست که تو او را میپرستی؟ اچیست که او را می پرستی؟ چه نفعی دارد چه ضرری دارد چه خیری دارد چه کاری برای تو انجام داده و چه کاری از دستش می آید؟ معبود انسان بایستی به داد انسان برسد حوائج انسان را برآورد برای انسان نافع باشد ...انسان را خوشبخت کند انسان را به سعادت دنیا و آخرت برساند تمام حوائج انسان را برآورد اما این بتها که می پرستند یا انسان هایی که مانند بتند، خودشون را خدای مردم معرفی می­کنند و مردم آنها را می­پرستند این بت ها چه سودی برای آدم دارد؟ خیر دارد برای آدم؟ شر دارد برای آدم؟ باران بوجود می­آورد؟ برف به وجود می­آورد روزی برای انسان میسازد؟ بعضی­ها می­گویند خب آن هم عقیده به بتها دارد من هم عقیده به خدا دارم هرکسی بایستی بر طبق عقیده خودش عمل بکند او بت را خدا می­داند من هم خدا را خدا می­دانم هر دومون بایستی به وظیفه خودمون عمل کنیم. خب این کسی که این­جور حرف را می­زند می­گوید او بت را خدای خود می­داند من هم خدا را خدای خود می­دانم او علی(ع) را خلیفه و امام خود می­داند من هم عمر را خلیفه و امام خود می­دانم او بایستی مطابق عقیدۀ خودش از علی اطاعت کند من هم بایستی مطابق عقیدۀ خودم از عمر اطاعت کنم عقیده­ها محترمه دینها محترمه این حرفها یک حرفهای جاهلانه است. چرا علی(ع) امام است عمر امام نیست؟ برای اینکه علی به علمش به حکمتش به قدرتش به سیاستش به محبتش به دلسوزیش به مردم، به اینکه حقیقتاً مانند پدر که برای فرزندان فعالیت میکند زندگی آنها را به ثمر برساند علی ابن ابیطالب هم برای بشریت فعالیت می­کندکه زندگی آنها را به ثمر برساند. اما تو چگونه عقیده به خلافت اولی یا دومی یا سومی داری؟ آنها علم دارند؟ حکمت دارند؟ شعور دارند؟ سیاست دارند؟ تدبیر دارند؟ قرآن را می­دانند؟ درس خونده اند؟ یا اگر چیزی می­دانند دانایی آنها برابر علی بن ابیطالبه؟ یا مثلاً می­گویی او بت را می­پرستد من هم خدا را می­پرستم عقیده­ها محترمه او بایستی بت خودش را بپرستد من هم بایستی خدای خودم را بپرستم؛ میگوییم خب خدا علیمه حکیمه داناست قادره قاهره خالقه آفریننده است هزار و یک اسم و صفت دارد که هر اسم و صفتی دلالت برهنری از هنرهای خداوند متعال می کند سرنوشت ما مقدرات ما در دنیا و آخرت به دست خداوند متعال است، می­تواند این زندگی مشکل ما را تبدیل کند به یک زندگی خوبی، ما را به بهشت ببرد از جهنم نجات بدهد، و میلیون میلیون کارهای نافع و مفید از دست خدا برای ما ساخته است. اما از این بتها برای ما چی ساخته است؟ پس علی بن ابی­طالب که خدا را می پرستد به علمش می پرستد به آزادی می پرستد. اگر معرفت به خدا پیدا کردی آزادانه خدا را می پرستی و اگر معرفت به خدا پیدا نکردی، خدا و آن بتها در نظرت یکسان بود جاهلانه خدا را می­پرستی. جاهلها نمی­توانند آزادی داشته باشند. جاهلها همه­جا بایستی عبد باشند برده باشند در اطاعت بالاتر باشند آقا بالاسر داشته باشند و امثال اینها.

پس بالاخره نتیجه بحث امروز این است که تنها عاملی که ما انسانها را در دنیا و آخرت خوشبخت می­کند به سعادت می­رساند به عزت و نعمت و قدرت و ثروت می رساند بی نهایت ما را بالا می­برد این تنها عامل، علم ما آدمهاست. ما به میزانی که دانا هستیم توانا هستیم. و به میزانی که نادانیم ناتوانیم. ناتوانی بزرگترین عامل بدبختی و بیچارگی است برای انسان ها، که این ناتوانی محصول نادانی است. لذا دین ما در عین حال که دستور و فرمانه، مکتبه. تنها دینی که هم دینه هم مکتبه هم دانشگاهه هم علمه هم درسه هم بحثه و تنها دینی که میتواند برای مردم زندگی بهشتی بسازد و آنها را از مصیبت های دنیا و آخرت نجات بدهد آن تنها دین، دین مقدس اسلام به رهبری ائمۀ اطهار(ع) است. تمام دین­ها در عالم یک سلسله دستوراته. علم در دین ها وجود ندارد سنی­ها دین دارند علم ندارند، مسیحی­ها دین دارند اما علم دینی ندارند یهودی­ها دین دارند علم دینی ندارند بت پرستان دین دارند علم دینی ندارند، زردشتی ها دین دارند علم دینی ندارند.

همۀ دین ها در عالم، دین منهای علمه. یعنی دین هست اما علم نیست اگر علم باشد اگر پیروان دین زردشت دانشمند بشوند حقیقت دین را بفهمند دست از زردشتیگری بر می­دارند. اگر یهودی­ها حقیقت دین خدا را بفهمند دست از یهودیگری بر می دارند اگر مسیحی­ها حقیقت دین خودشان را بدانند و بفهمند که دین خدا چه دینی هست عالم به دین خدا باشند دست از مسیحیگری بر می­دارند. این برادران سنی ما اگر حقیقت اسلام را بفهمند معنای نبوت را امامت را توحید را دنیا را آخرت را، ثواب و عقاب را بدانند دست از سنی گری بر می­دارند. تمام انسانها و تمام ملت­ها در صورتی که عالم شوند دین خودشون را رها می­کنند دور می­اندازند زیرا دین­شون با علم­شون ساز­گار نیست خدا نکند سنی­ها عالم بشوند همین که عالم شدند سنیگری را ..........

.....ضد علمه غیر علمه با علم سازگار نیست. لذا پیشوایان آن دین­ها هم می­کوشند که پیروانشون جاهل باشند اجازه نمی­دهند دینشون بصورت مکتب در بیاد بصورت مدرسه در بیاد مثلاً آیا این عربستان سعودی می­گذارد عرب­ها یک قدری قرآن و تفسیر قرآن بفهمند؟ آیا این کشورهایی که برادران سنی ما در آنجا زندگی می­کنند پیشوایان دینیشون یا روسای مملکتشون به آن­ها اجازه می­دهند درس دین هم بخوانند می گویند قرآن بخوانید اما ندانید، تاریخ اسلام بخوانید اما ندانید، خلافت و امامت را بخوانید، اما ندانید.

در هیچ دینی، درس و دانش وجود ندارد، تمام دین­ها در عالم منهای درس و دانشه. پیروان دین­ها حق ندارند در اطراف دین و در اطراف پیشوایان دین و در اطراف رهبران دین تحقیق کنند. حق ندارند بروند تحقیق کنند که آیا علی(ع) بر حق است یا معاویه. عمر بر حق است یا علی بن ابیطالب. حق ندارند بت پرستان تحقیق کنند که آیا گوساله پرستی و بت پرستی درست است یا خدا پرستی. تمام ملت­ها در جهل و نادانی زندگی می­کنند. در جهل و نادانی می­گذرانند. این هندوستان با این عظمت، می­گویند یک صدوپنجاه میلیون نفر آدم دارد که اسم آن­ها را نجس­ها گذاشته اند یعنی حدود صدوپنجاه میلیون نفر آدم در هندوستان زندگی می­کنند هم آن­ها خودشون را نجس می­دانند هم مردم آن­ها را نجس می­دانند. حق خانه داشتن، سایبان داشتن، پول داشتن، ثروت داشتن، شغل داشتن، کاسبی داشتن، درس خوندن، درس دادن، کتاب داشتن، هیچ یک از این حقوق را ندارند. بایستی آن مردمانی که نجس نیستند به عقیدۀ خودشون، بردارند نانی غذایی خوراکی به آن­ها صدقه بدهند. حتی یکی از دوستان هندوستانی من می­گفت که وقتی یک نفرمیخواد برود یک ته نانی به آن نجس­ها بدهد آن زنی که خودش را از نجس­ها می­داند میاید آن لقمه نان را بگیرد می­گوید آقا دستت به دست من نخورد که نجس می­شوی. یعنی آن زن عقیده دارد نجسه این مرد هم عقیده دارد نجسه، یک ته نان صدقه به آن زن نجس می­دهد هم زن پرهیز می­کند که دستش به دست این صدقه دهنده برسد مبادا نجس شود و فردا دیگر نانی برای او نیاورد و هم این مواظب است که دستش به دست او نرسد.

این صدوپنجاه میلیون نفر هندوستانی چرا خود را نجس می­دانند و چرا مردم آن­ها را نجس می­دانند؟ چرا می­گویند ما حق نداریم درس بخوانیم مدرسه برویم دانشگاه برویم حق نداریم لباس خوبی داشته باشیم غذای خوبی داشته باشیم خانه زندگی خوبی داشته باشیم هرچه دیگران دارند آنها می­گویند ما حق نداریم. یعنی عقیدشون اینه که حق ندارند چون جاهلند نادانند. خیال می­کنند حقیقتاً خدا آنها رانجس آفریده. نه ازخدا شکایت دارند که خدایا تو چرا ما را نجس آفریده­ای نه ازدولت شکایت دارندکه تو چرا ما را نجس حساب می کنی؟ نه هم از رؤسای مملکت شکایت دارند که چرا شما ما را نجس می­دانید نه هم از مردم شکایت دارند که شما چرا ما را نجس می­دانید. اگر یک نفر به آن­ها پیشنهاد بکند که بدهید این دخترت را ببرم مدرسه درس بخواند این پسرت برود مدرسه درس بخواند می­گوید نه. درس ها مال پاک هاست نجس­ها حق ندارند درس بخوانند حق ندارند زندگی خوبی داشته باشند. در میان کوچه­ها و خیابان­ها متولد می­شوند و در میان کوچه­ها و خیابان­ها زندگی می­کنند و در میان کوچه­ها و خیابان­ها هم می­ میرند. هیچ حقی از حقوق ندارند. چرا چون جاهلند. دولت اجازه نمی­دهد کسی برود به آن­ها تعلیمات بدهد به آن­ها تبلیغات بکند به آن­ها بفهماند که شما هم اولاد آدم هستی شما هم بشر هستی شما هم مانند دیگران حق داری این من، حق دارم تو حق نداری تو چرا حق داری چرا من حق ندارم، دنبال این چون و چراها نمی­روند. اجازه نمی­دهند این صدوپنجاه میلیون نفر درس بخوانند و بفهمند که آن­ها هم بشرند آن­ها هم آدمند. آن­ها هم پاکند آنها هم حق آب و نان دارند. این جهل بشر بزرگترین مصیبه. پس بزرگترین عاملی که این همه دین­های باطل در عالم بوجود آورده و این همه انسان­ها پیروان دین باطل هستند هم دین دارند هم سرازیر جهنم می­شوند، این بزرگترین عامل، جهلِ همان مردمی استکه دین زردشتی دارند یا دین یهودی دارند یا دین مسیحی دارند یا دین سنیگری دارند و امثال این­ها. تنها عاملی که انسان ها را به عزت و عظمت و ثروت و قدرت و مکنت می­رساند در دنیا و آخرت، علم انسان­هاست، دانش انسانهاست و آن­ تنها دینی که هم دینه هم درسه، یعنی از نظر تابلو بودن، مراسمه اما از نظر حقیقت و واقعیت مکتبه، آن تنها دین که تمامش علمه صدی نود و نهش یا هزار و نهصدو نود و نهش علمه یک درصدش عبادته، این یکی هم مقدمه است برای اینکه تو تابلو را بخوانی بروی درس بخوانی، آن تنها دینی که صدی نود و نه علمه، صدی یک عبادته، آن دین اسلام به رهبری ائمه اطهار علیهم الصلاه و السلامه.

لذا دین ما برادرها همش درسه همش دانشه همش فهمه همش شعوره هم در دنیا هم در آخرت. روز قیامت به نمازهایت نگاه نمی­کنندکه چند رکعت بوده به روزه هایت هم نگاه نمی کنند به خمس و زکاتت هم نگاه نمی­کنند به حج و جهادت هم نگاه نمی­کنند، به معرفتت نگاه می­کنند.

آخه چرا جوانانی که در دفاع از ایران و اسلام کشته شدند شهیدند اما صدها هزار نفر آن طرف­ها آمدند کشته شدند آن­ها شهید نیستند؟ چرا چون آنها جاهلانه جنگیدند احمقانه جنگیدند آیا عراق می­داند برای چه می­جنگه؟ آن عراقی میدانه برای چی می­جنگه؟ خب نمی­فهمه جلویش می­اندازند میگویند یالا بایستی بروی با ایرانیان بجنگی. اگر بپرسد چرا ایرانیان چه گناهی دارند با گلوله جوابش را می­دهند. تو چه حق داری بپرسی که ایرانیان چه گناهی دارند تو بایستی بروی حسین بن علی را بکشی حق نداری تحقیق کنی، باید بروی علی بن ابیطالب را بکشی حق نداری تحقیق کنی. بایستی با این اسلام و قرآن بجنگی حق نداری تحقیق کنی.

اما جوانان ما روی علم و معرفت روی دفاع از اسلام و ایران روی علم به اینکه آنها متجاوزند ما مدافع هستیم، رفتند از دین­شون و مملکت­شون و قرآن­شون دفاع کردند و شهید شناخته شدند مانند شهدای صحرای کربلا. چرا ایرانیان ما شهیدند؟ چون روی علم و دانایی به حقانیت دین خدا رفتند کشته شدند شهید شدند. اما آن­ها جاهلانه آمدند در جنگ با ایران کشته شدند شهید که نشدند روز قیامت، هم کشته شدند در دنیا و هم بایستی به جهنم بروند. اینان هم کشته شدند ثواب شهادت را دارند و هم به بهشت میروند.

نتیجۀ بحث امروز من اینه برادرها شما را هرچه من فکر می­کنم از شهریها کمتر نیستید فهم­تون شعورتون استعداد تون عقلتون معرفتون از شهریها هیچ کمتر ندارد. مصیبت اینه که اکثریتتون نرفته اید لااقل تا دیپلم یا تا لیسانس درس بخونید و درس نخوانده هستید. ولیکن فهم و شعورتون خیلی بالاست فهمیده هستید یعنی می­توانید بفهمید. شما می­توانید مسائل علمی را بفهمید اگر یک نفر حقیقتاً برای شما بگوید و به شما درس بدهد. پس این حقیقت را بدانید که دین ما همش علمه همش درسه و شما به میزان فهم­تون و درستون در دنیا و آخرت استقلال و آزادی پیدا می کنید. درس و فهم­تون کم باشد استقلال و آزادیتون کمه. زیاد باشد استقلال و آزادی­تون زیاده. حالا در این روزها میخواهم شما را به این دو مسئله بزرگ آگاه کنیم، یکی مسئله کیفیت ظهور امام زمان که خیلی ساده گفته شده، بدون تحقیق گفته شده برای بندگان خدا. یکی هم مسئله­ اینکه ما چه کار کنیم که در این دین­مون صددرصد بصیر و بینا و روشن باشیم.

انشاءالله از ساعت­ چهار تشریف بیاورید اینجا، این سی روز که ما در خدمت شما هستیم پنج روزش تمام شد و رفت، شاید بتوانیم به علمتون خدمت کنیم که علم­تون خیلی مهمه.

این کلمه را بدان که تو به به اندازۀ علمت دین داری نه به اندازۀ نماز و روزه ات. همین یکی را بدان لااقل. تو به اندازه نماز و روزه دین نداری به اندازۀ معرفت نماز و روزه دین داری. به اندازه علم به نماز و روزه دین داری. به اندازۀ علم به مقامات ائمه از آن ها اجر و ثواب می­بری.

و صلی الله علیه محمد و آله الطاهرین. بسمک العظیم الاعظم بالحسن و الحسین و اولادهما یا الله یا الله یا الله یا الله یاالله. پروردگارا توفیق بندگی به همه ما مرحمت کن. قدم­ها رنجه فرمود بر صراط ملغزان. اموات این جمع و همۀ مسلمین بیامرز. مرضا مجروحین معلولین شفا عنایت بفرما. در هرخانه مریض و مریضه ای هست لباس صحت و عافیت به بدنشان بپوشان. کشور اسلامی ما رهبران روحانی ما در پناه خودت حفظ بفرما. به حرمت سورة المبارکة فاتحه مع صلوات و الاخلاص

شب هفتم ماه مبارک رمضان

اعوذبالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و صلی الله علی محمد و اله الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین و السلام علینا و علی عباد الله الصالحین

بحث­های عصر ما تا آخر ماه مبارک رمضان یک بحث­های استثنائیه متصل و مرتبط به یکدیگره. یعنی همه به هم مربوطه کسانی که این بحثها را گوش می­دهند انشاءالله بایستی تصمیم بگیرند از اولین بحث بگیرند تا آخرین بحث. اگر به یکی دو تا از وسط اکتفا کنند یا آخرش را گوش بدهند اولش را گوش ندهند یا اولش را گوش بدهند آخرش را گوش ندهند ممکن است که شک و شبهه در آنها پیدا بشه.

یک بحثی­هایی هست که ما مقدمه قرار دادیم برای کیفیت ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و کیفیت حکومت آن بزرگوار که چگونه فرج عالم بدست آن بزرگوار است. ابتدا چند روزی دربارۀ معرفت خدا بحث می­کنیم که خدا کیست و چیست و چگونه بایستی خدا را شناخت زیرا ائمه اطهار علیهم الصلاه و السلام با خدا شناخته می­شوند، در قیاس با خدا شناخته می­شوند نه در قیاس با خلق خدا. ما ائمه اطهار علیهم السلام و الصلاه را اگر با پیغمبرها مقایسه کنیم بگوئیم یک درجه چند درجه بالاتر یا با علماء و دانشمندان عالم مقایسه کنیم بگوییم چند درجه بهتر و بالاتر، به اشتباه می­افتیم. زیرا آنقدر فاصله است بین این چهارده معصوم علیهم الصلاه و السلام و پیغمبران گذشته و سایر علماء و دانشمندان که شاید میتوانیم بگوییم فاصله بین این چهارده نفر و سایر انبیاء و دانشمندان بی نهایته. فاصله خیلی زیاده ،مثلاً خب ما دانشجویان را که با یکدیگر مقایسه می­کنیم یکی دیپلمه یکی لیسانسه، فاصله اشان خیلی زیاد نیست و یا علماء و مجتهدین را که با یکدیگر مقایسه می­کنیم یکی داناست یکی داناتر، یکی پانزده سال درس خونده یکی بیست سال، بازهم فاصله­شان خیلی زیاد نیست. این انسانها در ارتباط با یکدیگر خیلی با یکدیگر فاصله ندارند نهایت بعضیها درجشون بالا و بعضیها درجشون پایینتر. بعضی­ها دارای ده کلاسند بعضی­ها دوازده کلاسند بعضی­ها پانزده کلاسند بیست کلاسند خیلی فاصله اشون با یکدیگر زیاد نیست ولیکن فاصله این چهار ده نفر معصوم(ع) با سایر مردم خیلی زیاد است. آنقدر فاصله زیاد است که حقیقتاً از طریق فعالیت انسانی و درس و دانش بشری و کوشش و اجتهاد انسانها از مسیر فعالیت خودشون، نمی­تواند کسی خود را به آنها برساند و در مقام آنها قرار بگیرد. انسانهای عادی به یکدیگر میرسند خب شما چند سال جلوتر من عقب­تر، درس می­خوانم به شما میرسم. آن یکی ده سال از من جلوتره باز من درس می­خوانم به او می­رسم. همینطور پیغمبران با یکدیگر تفاوت دارند. حضرت موسی به حضرت عیسی می­رسد و حضرت عیسی به حضرت ابراهیم خلیل می­رسد. چون پیغمبران گذشته هم در استعداد و درجات، عادی و بشری هستند بجز حضرت خاتم الانبیاء محمد صلی الله علیه و اله و سلم. ولیکن فاصلۀ مردم با این چهارده نفر و فاصلۀ این چهارده نفر با مردم خیلی زیاد است آنقدر زیاد است که هرکسی می­خواهد به آنها برسد بایستی در شرایط خود آنها باشد. یعنی کسی که می­خواهد به آنها ملحق بشود بایستی مانند آنها بتواند کار خودش را و فکر خودش را و عقل و دانش خودش را به خدا واگذار کند، تسلیم کامل خداوند متعال شود آنچنان­که قطره در اقیانوس فانی میشود دیگر قطره نیست هر چه هست اقیانوسه، این­طور انسان، فانیه در راه خدا و کار خودش را به خدا تفویض کند که پیدایش یکچنین حالتی هم برای انسانهای عادی خیلی مشکل است و ممتنع است.

لذا این چهارده نفر معصوم علیهم الصلاه و السلام به خدا قیاس می شوند نه به خلق خدا. یعنی ما بایستی امام­ها را با خدا مقایسه کنیم، نه امام­ها را با سایر مردم. با هرکسی مقایسه کنیم از آنها برترند اما مقدار برتری و بالاتری آنها از سایر مردم شناخته نمی­شود. ما اگر بگوییم ائمۀ اطهار بالاترند از پیغمبران، با این کلمه خوب نمی­توانیم آن ها را بشناسیم که چقدر بالاترند یا بگوییم ائمه اطهار بالاتر از علماء و مجتهدین هستند باز هم با این قیاس نمی­توانیم ائمه را بشناسیم که چقدر آنها بالاترند از علماء و مجتهدین، یک درجه بالاترند دو درجه بالاترند، بالاتری آنها نسبت به سایر خلایق بی نهایته. مثلاً سایر خلایق ده درجه علم دارند صد درجه علم دارند هزار درجه علم دارند صد هزار درجه علم دارند اما این چهارده نفر بی نهایت درجه علم دارند. حالا شما اگر بتوانید عدد را با بی نهایت قیاس کنید که آیا عدد کی به بی نهایت می­رسد و فرق بین بی نهایت و عدد چیست، خواهید دانست که عدد به بی نهایت نمی­رسد. بی نهایت یعنی چیزی که آخر ندارد حساب قبول نمی­کند، عدد در مقابل بی نهایت لغوه. اگر تمامی انسانهای عالم ظرف میلیون­ها سال عدد بشمارند با هم دیگر جمع کنند و پهلوی یک عددی هی صفر بگذارند مثلاً میلیونها میلیون انسان حساب­گر ریاضی­دان، اعداد را با هم جمع کنند یا دریکدیگر ضرب کنند در آخر عدد بزرگی پیدا می­شود باز ان را یک به حساب بیاورند باز جمع و ضرب کنند تا ظرف میلیونها سال هی بشمارند و در یکدیگر ضرب کنند یا با یکدیگر جمع کنند بازهم در آخر بین آن حاصلضرب و حاصل جمع تا بی نهایت مانند اول هست.

خب شاید شما الان این مطلبی را که من عرض می­کنم درست توجه نکنید یعنی چه. اما گفتم این بحثها برای کسانی است که می­شنوند و به اصلاح اهل حالند و در جریان مقامات انبیاء و ائمه اطهار علیهم الصلاه و السلام هستند. می­گویند اگر بی نهایت را بر عدد قسمت کنی خارج قسمت بی نهایت می شود اما اگر عدد را بر بی نهایت قسمت کنی خارج قسمت صفره. ببینید بی نهایت تقسیم بر عدد. بی نهایت یعنی چه؟ یعنی کسی که آن قدر پول دارد که خودش نمی تواند بشماره و حالا کسی که یک چنین ثروتی دارد ذات مقدس خداوند متعاله. اگر از خدا بپرسی و بخواهی که ای خدا تو ثروت و قدرتی که داری به حساب عدد برای ما ذکر کن، ثروت و قدرت خودت را روی کاغذ بنویس تا ما بدانیم و بفهمیم چقدره. از خدا یکچنین خواهشی کنند مردم، بگویند پروردگارا تو میزان قدرت خودت را و میزان ثروت خودت را، میزان پول و دارایی خودت را، روی کاغذ بنویس هر چند آن کاغذ به اندازۀ کرۀ زمین وسیع باشد تا ما ببینیم تو چقدر ثروت داری چقدر قدرت داری. جواب خدا در برابر این سئوال چیست؟ جواب خدا منفی­ست جواب خدا این است که من خودم هم نمی­توانم ثروت خودم را و قدرت خودم به حساب بیاورم چون حساب قبول نمی­کند. یعنی خدا می­گوید ثروت من و قدرت من فوق حسابه، فوق عدده، بینهایته، نامتناهیه،­ آخر ندارد، اعداد عالم هر چند مردم بشمارند جوابگوی ثروت من و قدرت من نیست. من هم که خدا هستم هرچه بشمارم باز آن چه شمرده ام جوابگوی ثروت من و قدرت من نیست. پس شما مردم از من یک­چنین سئوالی را نکنید و خواهش نکنید که من که خدا هستم ثروت خودم را و قدرت خودم را و سعه وجود خودم را و وسعت رحمت خودم را یا وسعت بهشت خودم را به حساب بیاورم روی کاغذ بنویسم تا شما آن را بخوانید و بدانید. یعنی از کسی که بی نهایته سئوال به عدد و حساب لغو می شود. اعداد و حساب در برابر بی نهایت صفره.

خداوند در قرآن می­فرماید:.. لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا(کهف 109) ، جای دیگر میفرماید: ... مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ...(لقمان 27)

یعنی اگردریاها مرکب باشد تمام درختهایی که درعالم هست این­ها همه قلم باشد جن و انس هم نویسنده باشند با این میلیارد میلیارد قلم بنویسند روی کاغذ که ثروت خدا را و قدرت خدا را به آخر برسانند ممکن نیست، همۀ دریاها تمام می شود میلیون برابر آن هم تمام می شود ولیکن ثروت و قدرت به من به آخر نمیرسه. چون خدا آخر ندارد خدا بدون اوله بدون آخره، نامتناهیه قدرت خدا نامتناهیه علم خدا نامتناهیه. نامتناهی یعنی چیزی که آخر ندارد .ظرف میلیون­ها سال بشمارند باز مثل این است که چیزی نشمرده اند چیزی نشناخته اند. این سعه وجود خدا و قدرت خدا و ثروت خدا و علم و حکمت خداوند متعاله که نا متناهیست یعنی آخر ندارد. همه چیز در عالم آخر دارد بجز ذات مقدس خداوند تبارک وتعالی و علم و حکمت خدا که آخر ندارد.

حالا این چهارده نفرمعصوم علیهم الصلاه و السلام ، اینان شاگردان فارغ التحصیل مکتب خدا هستند. استاد اینها خداست و اینها هم شاگردان بدون واسطۀ خداوند تبارک و تعالی هستند انسانهای دیگر، استادشون انسانها هستند پیغمبران، استادشون فرشته­ها هستند اما این چهارده نفر معصوم استادشون، بدون واسطه، خداوند متعاله و اینها هم شاگردانی هستند که در مکتب خداوند متعال فارغ التحصیلند، یعنی متصل به علم خدا هستند، متصل به قدرت خدا هستند متصل به ثروت خدا هستند. بالاخره ائمۀ اطهارعلیهم الصلاه و السلام با خدا حساب می­شوند نه با خلق خدا.

اگر این چهارده نفر را خلق خدا حساب کنی بگویی از پیغمبران بالاتر هستند از علماء و مجتهدین بالاترهستند از پروفسورها و اساتید عالم بالاتر هستند اشتباه کرده ای. خب بالاتر هستند لابد دو درجه ده درجه، فکر می­کنی بالاتر هستند باز دیگران می­توانند آن دو درجه ده درجه را بخوانند و خودشون را به این چهارده نفر معصوم برسانند ولیکن این چهارده نفر معصوم با خداوند متعال حساب می­شوند نه با بشر. نه این که آنها خدا شده باشند که کسی خیال کند علی(ع) جنسیت خدایی پیدا کرده یا حضرت رسول اکرم(ص) یا حضرت زهرا(س) جنیست خدایی پیدا کرده­اند، آن طوری که مسیحیان دربارۀ حضرت مسیح گفتند، گفتند روح الله یعنی این مسیح، جنسیت خدایی پیدا کرده یک تکه­ای از وجود خداوند متعاله. آن ها در شناخت حضرت عیسی که گفتند یک لمعه ای از نور ذات خداست و یا یک تکه ای از وجود خداوند متعاله، به اشتباه رفتند. چرا آن ها به اشتباه رفتند، زیرا جنسیت خلقی تبدیل به جنسیت خدایی نمی شود.

هر موجودی یک جنسیت خاصی دارد. جنسیت ها مثلاً مانند جنسیت ماده و نور یا مانند جنسیت تاریکی و روشنایی. خب تاریکی، فرض کن جنسیت مادیست؛ روشنایی، نوره؛ تاریکی، ماده است. نور وقتی می­تابه تا آن سر عالم تا همه کائنات می­رود اما ظلمت و تاریکی یک مقدار محدودیست. مثلاً سایۀ شما تاریکی شماست اما نور خورشید روشنایی خورشیده. سایۀ شما چقدره؟ نور خورشید چقدره؟ آیاتاریکی،جنسیت روشنایی پیدا می کند یا روشنایی، جنسیت تاریکی پیدامی­کند؟ روشنایی بی نهایته، تاریکی محدوده. یک مثل دیگر می­زنم، شما نگاه به آسمان که می­کنید خورشید را می بینید، خورشید یک سیاره ای هست که از دو قسمت ترکیب شده یعنی دو چیز را ،دو جنس را، خداوند با یکدیگر ترکیب کرده از ترکیب این دو جنس، خورشید را ساخته. ان دو جنسی که با یکدیگر ترکیب شده و از ترکیب این دو جنس، خداوند خورشید را ساخته، یکی جرم خورشیده یکی نور خورشیده. جرم خورشید یعنی همان تکه­ای که بصورت مجمعه مثلاً دیده می شود به اندازۀیک سینی نورانی. وقتی به جرم خورشید نگاه می­کنی یا به جرم ماه نگاه می­کنی می­بینی جرم ماه به اندازه یک مجمعه ایست در آسمان یا به اندازه یک دوری یک سینی. حالا آن دوری و سینی نورانی که ما می­گوییم جرم خورشید، آن جسم خورشیده، آن جرم خورشیده، از ماده درست شده، جسمه. از گازها ترکیب یافته که این گازها دریک جایی با یکدیگر جمع شده اند یک جسمی به نام جرم خورشید تشکیل داده­اند که دائم منفجر میشوند و از انفجار آنها این همه روشنایی در عالم پیدا می شود. حالا بگو ببینیم جرم خورشید چقدره؟ به اندازه یک سینی دیده می شود به اندازۀ یک مجمعه دیده می شود، اما نورخورشید چقدره؟ تا کجا رفته؟ نور خورشید تا همۀ کائنات رفته. به هرجا بروی نور خورشید هست اگر خواسته باشی آنقدر از خورشید دور بشوی که این خورشید به صورت ستاره دیده بشه، الان گفته­اند که صدوپنجاه میلیون کیلومتر از خورشید دوریم یعنی فاصلۀ ما با خورشید صدوپنجاه میلیون کیلومتره، فاصلۀ ما با ماه سیصدهزار کیلومتره، اما فاصلۀ ما با خورشید صدوپنجاه میلیون کیلومتره یعنی تقریباً چند برابر فاصلۀ ما با ماه می شود ؟سیصدهزار کیلومتر را ضرب کن تا حاصل ضرب بشود صدو پنجاه میلیون کیلومتر. حالا ما اگر چنانچه آنقدر از خورشید فاصله بگیریم که خورشید به اندازۀ ستاره در نظر ما کوچیک بشود اگر اینقدر فاصله بگیریم بایستی ده سال نوری از خورشید فاصله بگیریم، ده سال نوری از نظر کیلومتر به حساب ما آدمها نمی آید از بس حساب­ها زیاده. حالا ببینید نور خورشید تا ده سال نوری می­تابه اما فاصلش با ما قریب هشت دقیقۀ نوریه. از خورشید تا ماه هشت دقیقۀ نوری، هشت دقیقه تا ده سال چقدر فاصله هست؟ ده سال، شما مثلاً دقیقه را تبدیل به ساعت کن ساعت را تبدیل به شبانه روز کن. شبانه روز را تبدیل به سال کن و ده سال بشمار ده سال چند دقیقه است خیلی زیاده، خب پس ببین نور خورشید چقدر وسعت دارد، همه کائنات را فراگرفته بسیاری از این ستاره های نورانی نورشون را از خورشید می­گیرند همانطور که نور خورشید چهرۀ ماه را روشن میکند نور خورشید بسیاری از ستاره­ها را هم روشن می­کند. حالا جرم خورشید چقدر کوچیکه نورخورشید چقدر زیاده. جرم خورشید ماده است نورخورشید نوره، آیا ماده تبدیل به نورمی شود نورتبدیل به ماده می شود؟

هرچه چیزی یک جنسیتی دارد، جنسیت­ها عوض نمی شود. ما انسانها جنسیت جسمانی و مادی داریم، جسمیم، از گوشت و پوست و استخوان، خداوند متعال ما را ساخته بعد روح حیات در وجود ما رها کرده با روح حیات ما زنده شده­ایم، آماده شده­ایم برای فهمیدن و دانستن. بعد از این که خدا مارو آماده کرده برای فهمیدن و دانستن، ازعلم خودش به ما داده، ازعلم خودش به ما تعلیم داده. ما الان در وجودمون سه تا جنسیت هستیم، یک جنسیت مادی هستیم، با جنسیت مادی خودمون از کل عالم بالاترو بزرگترهستیم. بعد یک جنسیت دیگر، روحی هستیم یعنی از جنس فرشته ها هستیم ازهمان جنسی یا از همان نوری یا از همان روحی که خدا فرشته­ها را خلق کرده جبرائیل و میکائیل رادرست کرده ازهمان نور و از همان جنس دروجود ماهم قرارداده، روح در وجود ما مانند برق در این صنایع برقیه. شما نگاه کنید رادیوتون مرده است، هیچ صدایی از او در نمی آید تلویزیونتون هم­چنین مرده، هیچ خاصیتی ندارد اما به محض این­که برق را رها می­کنید رادیو زنده می شود تلویزیون زنده می شود اگر این برق باشد رادیو تلویزیون ارزش دارد اما اگر برق نباشد هیچ چی ارزشی ندارد بایستی بیندازی دور. حالا این تلویزیون که یک سیم پیچیهایی هست و یک جسمی، هر چند کیلو وزن دارد این را قیاس کنید با برقی که وارد تلویزیون می شود، چقدر تفاوت پیدا می­کند. وقتی برق ندارد یک لش مرده است هیچ خاصیت ندارد، عکس خودت را هم به خودت نشان نمی­دهد اما تا برق پیدا می شود برق را رها می­کنید میبینید امریکا را به خانه شما میاره، اروپا را به خانه شما میاره، آسمان­ها را به خانه شما میاره، ستاره­ها را به خانۀ شما میاره.

...عظمت ائمه اطهار علیهم الصلاه و السلامه که امامها با سایر مردم قیاس نمی شوند بلکه امامها با خداوند تبارک و تعالی قیاس میشوند. همان­طورکه علم خدا بی نهایته قدرت خدا بی نهایته حکمت خدا بی نهایته ثروت خدا بی نهایته همه چیز خدا بی نهایته، قدرت هریک از این چهارده نفر معصوم هم بی نهایته ثروت شون بی نهایته.

یک نفر خدمت امام چهارم بود ظاهراًکه امام چهارم برای او ثواب زیارت امام حسین را معین می­کرد که کسی که به زیارت امام حسین برود برابر هر قدمی خدا چقدر به او اجر و ثواب می­دهد، او یک قدری خب عقلش کم بود تعجب کرد از کجا می آورد خدا؟ یا شما از کجا این همه ثواب میاورید که به زوار امام حسین بدهید؟ حضرت فرمود که آیا بگو ببینم اگر میلیارد میلیارد چراغ از چهرۀ خورشید روشن کنند نور خورشید کم می شود؟ ثروت ما بی نهایته. این آیه قرآن را خوند که خدا فرمود: هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ(ص 39)، یعنی خداوند به امام وقت، به امام زمان خطاب می­کند می­گوید این ثروت ما در اختیار شما امامها، هرچه می­خواهید کم یا زیاد ببخشید. میبینید مولا امیر المؤمنین علیه الصلاه و السلام را خداوند در قرآن به کلمۀ نبأالعظیم تعریف میکند، عَمَّ یَتَساءَلُونَ عَنِ النَّبَإِ الْعَظِیمِ ، نباء عظیم یعنی چه؟ یعنی کسی که علمش قدرتش حکمتش فهمش شعورش، هرچه دارد از کمالات و صفات، نامتناییه، آخر ندارد، نه خودش می­تونه علم و دانش خودش را....

...یک چند روزی در اطراف عظمت خدا و کلمۀ توحید برای شما بحث میکنم که به آن میزانی که بتوانید خدا را بشناسید می­توانید ائمۀ اطهار علیهم الصلاه و السلام را هم بشناسید. همه وقت و همی شود امامها را با خدا قیاس کنید نه امامها را با سایر مردم. نه اینکه گفتم آن ها جنسیت خدایی دارند آنها مثل ما بشرند اما علم­شون رفته بالا همه کلاس­ها را خونده اند، فارغ التحصیل شده اند دیگر. وقتی فارغ التحصیل شدند یعنی تمام علم خودش را حکمت خودش را قدرت خودش را خدا در همین قرآن نازل کرده این قرآن آینه تمام نمای علم خداست و ائمه اطهار علیهم الصلاه و السلام هم تمام علم قرآن دستشون است. لذا آنها وقتی روی کار بیایند چیزی از قدرت خدا و علم خدا و حکمت خدا کسر نمی آید.

انشاءالله روزهای آینده بیشتر بحث کنیم که هر چه امامها را بشناسید می­توانید زندگی را بدانید که خدا برای ما انسانها چه افرادی را معرفی کرده که پیشوایان ما و امام­های ما باشند.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین. بسمک العظیم الاعظم بالحسن و الحسین و اولادهما یا الله یا الله یا الله یا الله یاالله. پروردگارا توفیق بندگی به همه ما مرحمت کن. قدم­ها رنجه فرمود بر صراط ملغزان. اموات این جمع و همۀ مسلمین بیامرز. مرضا مجروحین معلولین شفا عنایت بفرما. در هر خانه ای مریض و مریضه ای هست لباس صحت و عافیت به بدنشان بپوشان. کشور اسلامی ما رهبران روحانی ما در پناه خودت حفظ بفرما. به حرمت سورة المبارکة فاتحه مع صلوات و الاخلاص

شب هشتم ماه مبارک رمضان

در مقدمه آشنایی به مقام ائمه اطهار علیهم الصلاه و السلام لازم شد که چند روزی در اطراف خداشناسی و مباحث توحیدی بحث کنیم، زیرا دیروز گفتم که ائمه اطهار را بایستی انسانها با خدا مقایسه کنند نه با سایر مردم. مردم پیغمبران را با خودشون قیاس می­کنند ائمه اطهار علیهم الصلاة و السلام را با خودشون قیاس می­کنند، نهایت آنها را یک درجه بالاتر و بهتر. ائمه اطهار علیهم الصلاة و السلام در ارتباط با خدا با اینکه بشرند نمایش خدایی دارند. بشرند، انسانند مثل ما زاد و ولد دارند، خورد و خوراک دارند، غذا دارند، زندگی دارند از نظر جنیست و از نظر گوشت و تن و بدن و زندگی مانند ما انسانها هستند، ولیکن از نظر علم، از نظر معرفت، از نظر قدرت، از نظر حکمت، مانند خدا هستند.

خدا چقدر عظمت دارد، یک قدری دربارۀ خدا بایستی فکر کنید. آخه شما را کی از خاک­ها آورده بیرون؟ وقتی توی این خاک ها راه می روید خودتان را با این خاک ها قیاس کنید چقدر از خاک ها جلو افتاده اید، همین خاک هایی که رویش راه می روی ماشین­ها رویش حرکت می­کند هیچ ارزشی براش قائل نیستی همین خاک­ها فردا پس فردا مثل شما آدم می شود می آید وارد زندگی. ما هم چقدر در همین ته باز و در همین زمین­های زراعتی زیر پای دهقان­ها بوده ایم چقدر کود و آب این ها همه روی ما ریخته اند که خداوند تبارک و تعالی ما را از این خاک­ها عمل آورده به ثمر رسانده، حالا تفاوت شما با این خاک و غذا و میوه تفاوت شما چقدر زیاده؟ شما کجا خاک کجا. خودت را الان صاحب کل عالم می­دانی، می­گویی من مالک زمین­ها هستم من مالک آسمانها هستم.

این خداست. خدا یک حقیقتی است در عالم. یک قدری مثلی برای شما بزنم. مثلاً خداوند در عالم مانند ارادۀ شما در بدن شماست، مانند شعور شماست، مانند ارادۀ شماست، مانند عقل و معرفت شماست. اگر عقل و معرفت از این بدن گرفته شود چی هست این بدن؟ یک بزغاله حساب می شود؟ یک بره حساب می شود یک حشره یک مورچه حساب می شود؟ نه، برای اینکه اساس کار، هستی ما، عقل ماست، شعور ما. یعنی همین که تو زندگی را بلدی لااقل، پول در آوردن و خرج کردن را بلدی می­توانی دریک دهی زندگی کنی در یک شهری زندگی کنی می­توانی با مردم تماس داشته باشی میدانی این خیابانه آن شهره آن ماشینه، وقتی می خواهی به سبزوار بری به شهر بری بلدی. این بلد بودنتان ببینید چقدر مهمه. شما ازنظر بدن با حیوانات که فرقی نداری شما هم هفتادکیلو گوشت و استخوان هستی گوسفندان هم، شترها هم، آنها هم هفتاد کیلو دویست کیلو گوشت و استخوان هستند. شما هم روح حیات دارید زنده هستید حیوانات هم زنده هستند. برتری شما بهتری شما با حیوانات چیه؟ مال این یک ذره عقل، یک ذره دانایی یک ذره شعور یک ذره فهمیدن.

ببینید انسانها براساس همین دانستن و فهمیدن، چقدر از حیوانات جلو افتاده اند. در آن زمانهای قدیم و در عصر حجر، عصر حجر آن زمانی را می­گویند که انسانها لباس دوختن بلد نبودند، غذا پختن بلد نبودند، خانه ساختن بلد نبودند، مثل حیوانات در بیابان­ها زندگی می­کردند، آن آدم هایی که آن جور مثل حیوانات در بیابانها زندگی میکردند هیچ بلد نبودند مانند حیوانات یکدیگر را می­خوردند یاحیوانات را می­خورده­اند، زمان آن آدمها را میگن عصر حجر، یعنی زمانی که مثلاً وسایل جنگ و قتل و کشتارشون، سنگ بوده حتی بلد نبودند مثل حیوانات برای خودشون یک غاری بسازنند.

در آن زمان که آدمها خیلی وحشی بودند همان وحشی­های بیابانی­ها که گاهی به مردم حمله می­کردند مردم را می دزدیده اند و می برده اند و می خورده اند، آنها را جن می­گویند. جن یعنی آن انسانهای وحشی زمان قدیم آدم خوارِ آدم دزد که گاهی آدم می­کشته اند می­خورده اند گاهی گاو و شتر می­کشته اند می خورده اند گاهی سگ و گرگ می­کشته اند می­خورده اند گاهی گرگ­ها آنها را می­خورده اند و گاهی آنها گرگ­ها را می­خورده اند. یکچنین انسان هاییکه که پیش از تقریباً حضرت موسی و پیش از حضرت ابراهیم بودند. چون یک دوره­ای انسانها بیابانی و بیابان­گرد بوده اند، الان هم هستند در جنگل­های آفریقا جنگل های آمازون یک آدم هایی از آن قبیل، هستند که لخت و عور متولد می­شوند و لخت و عور زندگی می کنند و لخت و عور می میرند هیچ چیز نمی­فهمند فقط­ مثل حیوانات زندگی می­کنند. اگر این آدمها گیر­شان بیایند خرد و خمیرشون میکنن و میخورندشون. زن­هایشان را می­گفتند پری، مردهاشون را می گفتند جن، آن قلدور­ها و آدم خورها و آدمکشهاشون را می­گفتند دیو.

تا کم کم بالاخره پیغمبرانی پیدا شدند و قدرت­هایی پیدا شدند و این ها رفتند از بیابان جمع­آوری کردند آوردند ده نشین کردند، شهر نشین کردند. شما خیال می کنید این فهم و شعوری که الان دارید بلدید با هم زندگی کنید این فهم و شعور از پدر و مادر که گیر شما نیامده، این فرهنگ الهیست. چقدر در تاریخ زحمت کشیده­اند تا به شما عقل و شعور داده اند. تا اینقدر فهمیده اید، حالا چقدر وسایل زیاد دارید استفاده میکنید و بعد از این هم باز فهم و شعورتون بیشتر می شود بیشتر می شود بیشتر می شود تا روزی که همون زندگی بهشتی ای که خداوند در قرآن خبرداده برای ما انسانها حاصل بشه.

منظور، این شعورتون را در بدنتون نگاه کنید این ارث خداست. این بخششی است که از خدا به شما رسیده، که دیروز گفتم ما از نظر بدن مانند اجسام و مانند حیوانات هستیم از نظر روح مانند فرشته­ها هستیم، اما از نظر علم و شعور مانند خدای خودمان هستیم، شعورمون از خداست روحمون از فرشته هاست بدن مون از این آب و خاکه. سه تکه هستی ببین کدام تکه ارزش دارد دنبالش را بگیری. ای بیچاره از ما گوش کن علم ما بهترین علم­هاست، حکمت ما بهترین حکمت­هاست. عاقبت، تمام دنیا را خدا مجبور می­کند برگردند تو خط روحانیت و خط ائمه اطهار، انجام وظیفه کنند. چون این مکتب اصیل خداوند متعاله. کسانی که در بیرون از این مکتب هستند درنده هستند وحشی هستند قاتلند غارت­گرند آدم خورند آدم کشند، آنقدر ضربه و بدبختی سرشون می آورد خدا، تا برگردند آدم شوند و تنها مکتبی که مردم را آدم می­کند این مکتب اسلام به رهبری ائمه اطهار علیهم الصلاة و السلامه، که علماء شیعه، روحانیت شیعه وارث­ این مکتبند. از این مکتب تغذیه می شوند.

در شرق و غرب و عالم گردش کنی آدم غیر از شیعه پیدا نمی­کنی، هرچه خوبه از همین شیعه هاست. این مومنین متقی که از دزدی بدشون می آید از قتل و غارت بدشون می آید شبانه روز می خواهند به مردم خدمت کنند می­خواهند دنیا را اصلاح کنند می­خواهند ظلم وستم را بر اندازند نابود کنند، آن انسانهایی که ضد ظلم و ستم و قتل و غارت و دزدی هستند و صبح تا شب می­کوشند تا ظلم و ستم از بین برود، عدالت جهانی در سراسر عالم دایر بشود، آن آدمها کسانیند که از این مکتب می آیند بیرون. تو کافران یک آدم پیدا نمی­کنید همشون درنده­اند همشون آدم خور، بخور و بچاپ و غارت کن. غیر از این چیزی نمی­فهمند که. این اختراعاتشون هم همه برای این است که دنیا رو قبضه کنند و مردم را اسیر خودشون کنند. به همان میزانی که در علم، خودشون جلو می­روند علم­شون رو هم از این مکتب گرفته اند ها، از پدر و مادرشان که نیاوردند. تمام این اسراری که این همه اختراعات به وجود آورده، توپ و تانک و طیاره و رادیو و تلویزیون ساختند این ها همه را از مکتب اسلام به رهبری ائمه گرفته اند اما به میزانی که خودشون جلو می­افتند این ملتهای دیگر را به عقب می­اندازند چون این قانون­شونه. یعنی می­گویند اگر ما علممون را به ملتهای دیگر بدیم آنها مثل ما میشوند ما بایستی ملت­های دیگر را اسیر خودمون بکنیم.

بالاخره هرچه درنده ای هست هرچه کافری است هرچه ظالمی هست هرچه بی ناموسی است هرچه دیوثی هست از همین کافراست. هرچه آدم صالح مومن متقی پیدا می شود از این مکتب و از این دین مقدس اسلامه.

الان ببین پیشوایان این مملکت به دنیا چی میگویند دنیا به پیشوایان این مملکت چی می­گه؟ دنیا هرچه میگه ظلم و زوره، غارته. آمریکا چرا اینقدر بر علیه ایران فعالیت می­کند چون ایران آمده دستش را قطع کرده جلوی دزدیش را گرفته ملت­های دیگر هم بیدار می­کند، میگه همه تون بر علیه دزد و غارتگر قیام کنید. ملت­ها هم هرکس یاد گرفته در کشورش بر علیه آمریکا قیام می­کند مرگ بر آمریکا می­گه. خب تنها کشوری که دست غارت گران را قطع می­کند این کشوره، این کشور هم از کجا این علم و فرهنگ را آورده که بایستی به اتکای خداوند تبارک و تعالی عدالت جهانی به وجود بیآورد و به فقرا و بیچارگان برسد و آبادی بوجود بیاورد و ظلم و زور را از بین ببرد و غارت گری را نابود کند از کجا یاد گرفته؟ از همین مکتب یاد گرفته.

منظور، این علمی که در وجود ماست این ارث خداست این مال خداست علم هر موجودی از خداست. روح هر مخلوقی از فرشته هاست بدن هر مخلوقی از این آب و خاکه. ما حالا پس سه تکه ایم ببینید کدومش مهمتره. انشااله عقلتون میرسه خب یک کمی فکر کنید من ساده حرف می­زنم خیلی فلسفه برای شما نمیگم که خیال بکنید که ... شما الان در در وجودتون سه تکه هستید. من این سه تکه را برایتان می­گم که میتونید لمس کنید.

یک تکه، بدنتون؛ بدنتون را که می­فهمید همین گوشت و استخوان، هفتاد کیلو. تکه دیگر روحتون، همین روحی که وقتی می­خوابی هیچی، وقتی بیدار می­شید همه چیز هستید. روح در بدن شما مثل برق همین توی صنایع برقه و این ذره برق اگر بیاید توی رادیو می ارزه ارزش دارد اما اگر نیاید هیچ چیز نمی ارزه همین شعاع برق اگر بیاد توی تلویزیون ، تو صنایع برقی ارزش دارد اما اگر نیاید هیچ ارزشی ندارد. روح در بدن ما و حیوانات و موجودات دیگر مانند همین نیروی برقه. وقتی می آید ما آدمیم وقتی نیست هیچ چی. باید لشمون را بردارن چرا این آدمهای به این خوبی را بر می­دارند میبرن دفن می­کنند بر می­گردند. آخه مگه اینها چی از شما کم تر دارند؟ چی کمتر دارند که شما برمی­دارید اینها را زیر خاک­ها دفن می­کنید که بدنشون نگنده؟ روح؛ یک روح از شما کمتر دارند. خب روح ندارند هیچ چیز دیگر ندارند، دستشون به درد نمی­خورد پاشون به درد نمی خورد گوششون به درد نمی­خورد تن شون به درد نمی خورد. برای اینکه گرگ­ها نخورند حیوانات نخورند برشون میدارند چالشون میکنند دفن میکنند و بر می­گردند و می آیند.

خدا با همین مرگ و با همین خواب و با همین اوضاع، میخواد به ما بفهماند که تو یک روحی داری روح تو چقدر ارزش دارد. باز روح ما خودش هیچه. همین روح ما مرگ دارد حیات دارد. همان­طور که بدنمون موت و حیات دارد روح مون هم موت و حیات دارد. موت و حیات بدن­مون با روحه، موت و حیات روحمون با علمه، علم الهی؛ علمی که تو را خوب آدمی می­کند. تو چرا ماشاءالله یک ذره خوب آدمی هستی همسایگان را اذیت نمی­کنی مردم را اذیت نمی­کنی انشاءالله دزدی نمی کنی انشاءالله دروغ نمیگی انشاءالله غارت نمی کنی انشاءالله خدمت می کنی انشاءالله به زن و بچه ات محبت می کنی به مردم محبت می کنی ماشاءالله تو چرا آدم خوبی هستی؟ سرمایۀ خوبی تو چیه؟چه چیز تو را خوب آدمی کرده؟ بگو ببینیم؛ روحته؟ پس چرا حیوانات مثل تو نیستند آن ها هم که مثل تو روح دارند مورچه هم روح دارد حشرات هم روح دارند گاو و شترهم روح دارد اسب و گوسفند روح دارد. همین روحی که ما را می آید زنده می­کند آنها را هم زنده می­کند. همان­طور که ما می خوابیم روح نداریم آن ها هم می خوابند روح ندارند. همین طور که ما میمیریم روحمون نیست آنها هم می­میرند روح ندارند .

اما الان آن سرمایه ای که تو را از حیوانات جلو انداخته مثلاً این همه برای خودت پز داری خودت را آدم حساب می­کنی حیوان را می­کشی می خوری شتر را می­کشی می­خوری... ، همه چیز را؛ الاغ را سوارش می­شی آخه تو چه کاره ای که سوار الاغ می شی چرا الاغ سوار تو نمی شود؟ تو چرا سوار اسب می شی اسب چرا سوار تو نمی شود؟ دلیلش چیه؟ دلیلش یک ذره فهمه، همین یک ذره دانایی، همین یک ذره شعوری که تو داری، بایستی سرپا حرکت کنی تو می­توانی سوار اسب بشوی اسب را مهار کنی اما اسب نمی­تواند سوار تو بشه. هرجا میری خودت را حاکم میدانی می­گویی کوه ها مال منه دریاها مال منه صحراها مال منه، دل زمین ها را می­شکافی، بالاخره همه چیز را به خودت اختصاص داده ای، این که تو خودت را اینقدر آدم می دونی و خودت را حاکم بر هر چیز می دانی تو حیوانات را مسخر می کنی حیوانات جرأت ندارند تو را مسخر کنند سرمایه ای که با این سرمایه تو آدم شده ای چیه؟

بدنته؟ خب نه، حیوانات هم بدن دارند روحته ؟خب حیوانات هم روح دارند. این علمته. این فهم و شعور که در همه ما پیدا شده، با این یک ذره فهم و شعور، این همه عزت و عظمت در عالم پیدا کرده ایم همه چیز را مسخر خود کرده ایم این فهم و شعور ارث خداست. یعنی این چیزی است که خدا از جیب خودش در میآورد در وجود ما قرار می دهد. فهم آدمها شعور آدمها عقل آدمها علم آدمها که همه چیز همینه اگر داشتی ارزش داری اگر نداشتی ارزش نداری، این فهم و شعور ارث خداوند متعاله. تو با این فهم و شعور می توانی خودت را با خدا جور کنی همرزم خدا بشوی هم بزم خدا بشوی چرا در میان یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر، خداوند فقط حضرت خاتم الانبیاء محمد(ص) را به معراج برده، هم بزم خدا شده، هم مجلس خدا شده، با خدا نشسته، با خدا گفته، از خدا شنیده، با خدا حرف زده، خدا آن همه نشان و مدال به او داده، آن همه ارزش برایش قائل شده، یک چنین کتابی بر او نازل کرده. خب همین کتاب قرآن، این ارث خداست. این قرآن از کجا بوجود آمده که اینطور مردم را به حقایق و دقایق روشن می کند. تو مثلاً یک نمی از این قرآن داری این قدر ماشااله جلو افتاده ای از حیوانات، چه برسه که همه قرآن را داشته باشی چقدر آن وقت عزت و عظمت پیدا می­کنی.

خدا علم عالمه خدا قدرت عالمه خدا حکمت عالمه. این عالم منهای علم هیچه. میبینید چقدر همه چیز این عالم منظمه مرتبه، زمین چقدر خوب می­چرخه، مگرخودش عقل دارد؟ ستاره­ها چقدر خوب گردش می­کنند خورشید چقدر خوب طلوع غروب دارد هر جنسی هر جسمی هر ستاره ای، هر ماهی، هر خورشید، هر مخلوقی از مخلوقات عالم چقدر منظم و مرتب کار می­کنند، زمین چقدر خوب گیاه ها را می پرورانه علف ها را می سازد، خب زمین که خودش شعور ندارد آسمان که خودش شعور ندارد، پس چرا این همه شعور در عالم از کجا پیدا شده؟ چرا زمین بلده علف های خوبی بسازه برگ های خوبی بسازه میوه های خوبی بسازه؟ اینها را زمین که نمی سازد زمین مصالح ساختمانیه. مثلاً ما با علم خودمون این خاک ها، سنگ­ها را بر می­داریم روی هم می­چینیم یک خانۀ خوبی می سازیم. این صنایع بشری این طیاره ها این ماشین­ها رادیوها تلویزیون­ها اینها همان سنگ­های مسی هستند که در معدن بودند، سنگ مس را از معدن در میاورند تبدیل می­کنند به کامپیوتر و تلویزیون و رادیو، می آورند به شما می دهند، سنگ آهن را از معدن درمی­آورند تبدیل می­کنند به طیاره، میبینی آدم یک ساعته می نشیند از این جا می رود تهران از آن جا می رود اروپا، چقدر راه­ها نزدیک شده، چقدر وسایل خوب شده، اینها، چی هست که سنگ آهن را تبدیل می­کند به طیاره یا سنگ مس را تبدیل می کند به رادیو تلویزیون؟ اینها علمه.

علمی که در این عالم هست این ارث خداست این ذات خداست این جنسیت خدایی دارد، علمی که در عالم بوجود آمده. حالا خدا چقدر عظمت دارد چقدر قدرت دارد که یک حقیقت بیشتر نیستT خدا در عالم مثل علمه در وجود ما.

اگر تونستی علمت را پیدا کنی علم وجودت را بیا پیدا کن. در کجاست که تو می دانی حسنی، حسینی، تقی هستی، نقی هستی؟ الان بیا یک قلم کاغذ به دست تو بدهند بگویند خاطراتت را بنویس خودت را معرفی کن، شروع می­کنی خودت را معرفی می کنی پدرم کیه مادرم کیه خاطرات زندگیت، میبینی همش ده صفحه را پر می کنی خاطرات زندگی خودت را می­نویسی ده بیست ورق کتاب می نویسی حالا این ده بیست ورق کتابی که نوشتی از کجا درآوردی؟ این علمت بود. علمت در وجودته. حالا آیا تو می­توانی جای علمت را در بدنت پیدا کنی؟ جای شعورت را پیدا کنی جای عقلت را پیدا کنی؟ دکترها وقتی بدن انسان را تشریح می کنند آن ذرات اتمی بدن را در بدن پیدا می کنند. یعنی مثلاً اگر آدم یک گرم عسل بخوره بعد بمیره این را ببرند به سالن تشریح، دکترها بدن این را ورق ورق کنند آن یک گرم عسل را در بدنش پیدا می کنند، آن سیب زمینی گوجه فرنگی را در بدنش پیدا می­کنند، چایی که خورده در بدنش پیدا می­کنند، هر ذره ای از ذراتی که در بدنشون هست پیدا می­کنند، یک حشراتی را در بدن پیدا کرده اند که مثلاً یک میلیون­ از آن ها به اندازه بال پشه نمی شود، این قدر کوچکند. همان حشرات را در بدن انسان پیدا میکنند، اما اگر تونستند علم آدم را در بدن آدم پیدا کنند، روح آدم را در بدن آدم پیدا بکنند، نمی­تونند.

خب اگر علم نیست، اگر روح نیست، چرا ما می­دانیم چرا ما زنده­ایم و اگر هست در کجای بدنه در کجا ثبته؟ خدا که نفس آدم را تعریف می­کند می­گوید: وَ نَفْسٍ وَ ما سَوَّاها فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها ؛ یعنی قسم به آن خدایی که نفس انسانها را مهندسی کرده، یک چیزی در وجود شما مهندسی کرده یک صنعتی ساخته، یک چیزی در وجود شما اختراع کرده که وقتی آن در وجود شما هست می­دانی، می­فهمی، حق و باطل می فهمی، نفع و ضرر میفهمی، بد و خوب می فهمی، دوست و دشمن می­فهمی، صلاح و فساد می­فهمی، میتونی یک زندگی خوب برای خودت دایر کنی.

حال این نَفْسٍ وَ ما سَوَّاها ؛ که خدا می گوید، فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها؛ این نفس در کجای بدنه این علمها در کجای بدنه این روح در کجای بدنه؟ نمی­تونی پیدا کنی اما هست. من الان به شما احترام می­گذارم برای اینکه تو زنده ای علم داری، اگر زنده باشی اما علم نداشته باشی برایت احترام قائل نمی­شم. چرا شما بچۀ دو ماه سه ماه را سلام نمی کنی، اما به پسرهای ده و پانزده ساله و مردها سلام می کنی؟ خب بچۀ دوماه و سه ماه هم انسانه حیات دارد، آدمهای بزرگ هم انسانند حیات دارند. چرا به بزرگها سلام می­کنی احترام می­گذاری حساب برای آنها قائلی، اما به بچه­های یک ساله دو ساله نه؟ برای اینکه آنها هنوز علم ندارند.

پس این علم در کجای وجود شماست؟ هست اما نمی­توانی پیدا کنی. پس من به علم شما احترام می گذارم شما هم به علم این عالَم احترام بگذارید. علم این عالَم، خداوند متعاله. خدا کسی است که این همه موجودات را مهندسی می­کند، اینها را می­سازه، می پزه، مرتب می­کند، منظم می کند، تو را مخصوصاً شبانه روزی میلیون­ها میلیون کار روی بدن تو انجام میگیره. اینها همه را خدا انجام می­دهد. خدا در قرآن می­گوید شما آدمها در هر شبانه روزی هزار مرض در وجود خودتون تولید می­کنید که من اگر آن مرض­ها را آزاد بگذارم همان شبانه روز می میرید، اما من که خدا هستم.....

این ها را خوب گوش کن یک قدری درک کن عظمت خدا را، که فردا پس فردا عمرت به آخر می­رسه، وقتی وارد آخرت بشوی مثل یک بیابانی نباشی که هیچ کس بهت اعتنا نکند و ارزشی برایت قائل نباشد.

می گوید در هر شبانه روزی شما در اثر این که علمتون عمیق نیست، کامل نیست، خوب از سرّ حیات وجودتون آگاهی ندارید، در هر شبانه روزی شما هزار مرض؛ این آیۀ قرآن هست که برایتان می گم؛ در هر شبانه روزی هزار مرض در وجود خودتون تولید می کنی که اگر من که خدا هستم آن مرض ها را آزاد بگذارم همان شبانه روز می میری اما چون من مقدر کرده ام که هفتاد سال زندگی کنید از آن هزار تا مرض من نهصد و نود و نه تاش را معالجه می کنم یکیش را می گذارم، یکیش را معالجه نمیکنم. خدایا چرا آن یکی را معالجه نمی کنی؟ برای اینکه حالیت بشود. آن یکی ها که در هر شبانه روزی خدا معالجه نمی­کند ما را به پیری می­برد و به مرگ می رساند. هرکسی می میمیرد خودش را می کشد نه این که خدا او را می میمیراند. ما می گوییم مرگ به دست خداست، آره به دست خداست، به دست خداست برای این که خدا میتواند جلوی مرض­ها را بگیرد نمی­گیرد، اینقدرش به دست خداست. اما کی آدم را مریض می کند کی آدم را پیر می کند کی آدم را نابینا می کند کی آدم را شل می کند؟ اینها همه این انحراف ما از خط طبیعت و خلقته. این نه حرف منه، همه دانشمندان می دانند هر چه هم دکترها دقت می کنند که جلوی این مرض­ها را بگیرند. اگر بتوانند جلو مرض­ها را همه­اش را بگیرند جلوی مرگ هم می­توانند بگیرند. اما هرچه بیشتر دقت می کنند مرض­ها زیادتر می شود. الان حساب کرده اند حدود هفتاد و پنج هزار مرض در وجود آدم پیدا کرده اند هفتادو پنج هزار دوا هم برای این مرض ها ساخته­اند، اما نه می­تونند مرگ را جلوگیری کنند نه هم پیری را جلوگیری کنند...

آن یک علم دیگریست، کار خداست از دست انسان ساخته نیست که. همان کسی می­تواند حیات راحفظ کند که حیات را می­سازد. همان کسی می­توند انسان را سالم نگه دارد که انسان را می­سازد خلق می­کند، خب این خداست که در هر شبانه روزی، مرض­هایی را که ما تولید می­کنیم آن مرض­ها را خنثی می­کند اما یکی دوتا را میگذاره اثرکند تا ما بفهمیم که خودمون با خودمون چه کار می­کنیم، خدا با ما چه کار می­کند. لذا این فهم، روز قیامت حاصل می شود، روز قیامت هرکسی می­داند که خودکشی کرده بیش از هفتاد سال هم خدا بهش رحم کرده نگهش داشته، و الا همان روزهای اول، این مادرها یک چنان علمی دارند که حیات بچه­ها را حفظ کنند؟ یکی از همین روستاهای نزدیک ما یک وقتی بچه­اش سرماخورده بود خب این بچه ای که سرماخورده خب عطسه می­زند و برای اینکه این بچه را معالجه کند کرسی را داغ کرده با ذغال کرسی را داغ کرده، بچه را زیر کرسی گذاشته لحاف را روی سر بچه انداخته از هر جا میخواسته بچه در بره نمی­گذاشته در بره، یک ساعت بچه را توی کرسی حبس کرده، مرده بچه، بچه­اش مرده. یعنی به عقیدۀ خودش بچه اش را معالجه کرده گفته که این سرما خورده حالا گرما بخوره گرما بیاد سرما را معالجه کند. بسیار خب گرما، کرسی را داغ کنم تا تن این بچه ... بخار ذغال آدم را خفه می­کند اگر در هوایی حبسی، ذغال آدم را بگیرد گازکربونیک دارد آدم را خفه میکند. خب این بچه می­خواسته خفه بشود بیچاره بچه میخواسته از آن طرف در برود نگذاشته ازین طرف خواسته در برود نگذاشته، از راهی که میخواسته بچۀ خودش را معالجه کند بچه خودش را خفه کرده کشته. شما خیال می کنی این مادرها می­تونند این بچه ها را بپرورانند؟ ما که عاقلیم خدا میگه هر روزی هزار مرض در وجودت تولید میکنی چه برسد به این بچه، چه برسه به این مادر بچه که دهاتیه کجا میدونه که چه جوری این بچه را حفظ کند خدا حفظش میکند، به ثمرش می رساند.

این خداست. خدا خدا را بشناسید همین قدر بدانید که درهر شبانه روزی میلیونها میلیون کار روی بدن شما انجام میدهد خدا، تا شما محفوظ بمانی. محیط است، نا متناهیه، علمش بی نهایته، قدرتش بی نهایته، محبتش بی نهایته، رحمتش بی نهایته، برکات وجودیش بی نهایته، یک موجودی است ازلی و ابدی، از حسرت محبتی که به ما دارد این همه ما گناه و معصیت می کنیم او صرفنظر می کند. همین گناه و معصیتهایی که ما را به پیری و کوری و بدبختی می­کشانه باز همان عوارض را خداوند خنثی می کند، مرض ها را بی اثر میکند تا ما بتوانیم شصت هفتاد سال ... لااقل دراین دوره زندگی یک کلمه بفهمیم. یک کلمه اگر بفهمی خدا دیگر با آن کلمه تو را می­برد به جای خوبی، آن یک کلمه؛ درک کنی عظمت خدا را، تو دلت درک کنی عظمت خدا را، توی دلت از خدا بترسی برای خدا حساب قائل بشوی، آن وقتی که میخواهی دروغ بگی، بگو خدا خدا را، در حضورخدایم دروغ بگم؟ آن وقتی که میخواهی خیانت کنی خودت را در حضور خدا ببینی، آن وقتی که می خواهی یک ظلمی به بندگان خدا بکنی خودت را در حضور خدا ببینی. این یک کلمه؛ که درک کنی عظمت خدا را؛ کلمۀ دوم، ظلم به کسی نکنی لااقل، کلاه سر کسی نگذاری این آدمها همه بچه خدایند. تو به هر آدمی که ستم کنی مثل این است که به بچه سلطان ستم کرده ای، فردا آن سلطان تو را به محاکمه می کشاند می گوید چرا به دختر من ستم کردی چرا به پسرمن ستم کردی؟ خب این زنها همه به جای دخترهای خدا هستند این مردها همه بجای پسرهای خدا هستند ما بجای فرزندان خدا هستیم. کسی که به آدم ها ظلم می­کند مثل اینه که پسر شاه را کتک میزند پسر سلطان را کتک میزند. تو اگر بچه سلطان را کتک زدی آن سلطان تو را به محاکمه می کشه.

این دو کلمه را سعی می­کنی یکی با فکر کردن یا با درک این مطالبی که ما نقد و آماده در اختیار شما میگذاریم، بتوانی درک کنی عظمت خدا را؛ این قدر که اطاعتش کنی. خدا را به حساب بیاوری در زندگی و دیگر اینکه؛ بدانی ظلم نکنی به بندگان خدا، زیرا این بندگان خدا فردا با تو وارد قیامت میشوند و آن قیامت دادگاه خداوند متعاله که اگر یکی از دست آدم شکایتی داشته باشد خدا مجبور می شود به شکایت او رسیدگی کند و عدالت به وجود بیاورد.

این بحث امروز ما، شما درک کنی عظمت خدا را. فردا هم در این که خدا دوجور برای ما زندگی می­سازد. با یک جور زندگی دنیا بوجود می آید با جور دیگرش آخرت به وجود می آید. حالا انتظار ندارم خوب بدانی اما بشنو. برای اینکه مطالب را خیلی من تنزل می دهم ساده میگم تا شما حقیقت این دین را (بدانی) میخواهم اینرا مقدمه قرار بدم تا انشاءالله فردا امام زمان(عج) ؛ می­دانم نزدیکه ظهور امام زمان؛ ظهور بکند وارد آن زندگی بشوی یک قدری شاید ارزشی در آن زندگی پیدا کنی.

**و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته بسمک العظیم الاعظم با الحسن و الحسین و اولادهما یاالله یاالله یاالله یاالله یاالله.** پروردگارا توفیق بندگی به همۀ ما مرحمت کن. قدمها رنجه فرمود بر صراط ملغزان. اموات این جمع و همۀ مسلمین بیامرز. مرضا مجرومین معلولین شفا عنایت بفرما. کشور اسلامی ما، رهبران روحانی ما در پناه خودت حفظ بفرما. شر اشرار و کفار و امریکا و اسرائیل به خودشان بر گردان. بحرمه سورة مبارکه...

شب نهم ماه مبارک رمضان

**اعوذباالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و صلی علی محمد و آله الطاهرین و لعنة الله علی اعداههم اجمعین**

بحث ما امروز در اطراف این حقیقت است که خداوند تبارک و تعالی برای تربیت کردن انسانها و حکومت نمودن برانسانها واسطه لازم دارد. یعنی کارهای خدا بوسیله خود خدا انجام نمی­گیرد. خدا فرماندۀ اصلیه، خدا مبدء اصلیه، علمها از جانب خدا نازل می شود، روزی ها از جانب خدا نازل می شود، مقدرات از جانب خدا نازل می شود، خدا آن فرماندۀ کل کائنات است، در زمین و آسمان. همان­طور که ما انسانها در وجود خودمون یک فرمانده داریم و یک عده مامور، فرمانده وجود ما ارادۀ ماست، عقل ما، شعور ما، نیت ما، قلب ما، نه این قلب گوشتی، قلب گوشتی، کرسی سلطنت ارادۀ ماست که دیروز عرض شد ما یک بدنی داریم، یک روحی داریم ،یک علمی داریم، آن فرماندۀ اصلی در وجود ما که قلب ماست هیچ جا دیده نمی شود، هیچ جا شناخته­ هم نمی شود، نه خودمون می­توانیم این فرمانده اصلی را در وجود خودمون پیدا کنیم نه دکترها که در بدن های ما کاوش و کوشش می کنند، زیر و بالا می­کنند، تمام ذرات بدن را، سلول های بدن را پیدا می­کنند، نه آنها می­توانند این فرماندۀ بدن ما را پیدا کنند و نه هم دیگران، فقط خدا میداند و ما هم در صورتی که علمون، ایمانمون کامل بشود بشیم یک انسان کامل، آن وقتی که انسان کامل شدیم آن فرماندۀ اصلی خودمون را پیدا می­کنیم و می­شناسیم. زیرا انسان آنقدر در خلقت خودش عظیمه، که تا خدا را چنان که هست نشناسه خودش را هم چنان که هست نمیشناسه. به میزانی که ذات خدا و عظمت و قدرت خدا درنظر ما مجهوله، خود ما هم در نظر خودمان مجهولیم. بگو ببینم شما کی هستی؟ گوشتی بدنی سری تنی خونی اعصابی استخوانی؟ اینها همه سر جایش هست اما تو نیستی. وقتی می خوابی تمام این اعضای بدن، ذرات و سلول­ها سر جای خودش هست اما تو نیستی تو کجایی که نیستی؟ خودت هم خودت را نمی­شناسی که وقتی می خوابی خب خودت در بدن خودت ساکتی، صامتی، در حال بیداری که خودت را نمی­شناسی چه برسد در حال خواب. وقتی که بیداری خودت را نمی­شناسی کی هستی وقتی می خوابی خودت را می شناسی؟

آن فرمانده اصلی که ارادۀ ماست مرکز ارادۀ ماست، مرکز شعور ما، انبار معلومات ما، انبار خاطرات ما، انبار اطلاعات ما، آن انبار معلومات و اطلاعات، تعلق به این بدن دارد اما در داخل این بدن نیست. دکترها امروز می­گویند که ما اگر مغز یک دانشمندی را برداریم در سر یک انسان جاهل و نادانی بگذاریم آن انسان عوام، آن مرد عوام دانشمند می شود. مثلاً بیایند مغز ابوعلی سینا که یک دانشمند بی سابقۀ نابغه ای بوده است، مغز این ابوعلی سینا را بردارند در کلۀ یک کرد بیابانی بگذارند خوب آن کرد بیابانی با آن مغز ابوعلی سینا باید دانشمند بشودبا اینکه نه، نه کرد بیابانی از آن کردیت خودش خارج می شود نه هم آن شیخ الرئیس ابوعلی سینا از دانش خودش خارج می شود. زیرا مغز ما، ما نیستیم. قلب گوشتی ما هم، ما نیستیم. سلولهای بدن ما و اعصاب ما هم، ما نیستم. این جمجمۀ ما، ما نیستیم. ما چی هستیم؟ ما آن نفسی هستیم که خدا در قرآن می­فرماید: وَ نَفْسٍ وَ ما سَوَّاها فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها ؛ یا وقتی که از خلقت ما در رحم مادر خبرمی­دهد می­گوید: استخوان به او دادم، گوشت به استخوان­ها پوشانیدم، پوست روی این گوشتها و استخوان ها پوشانیدم، روح در او دمیدم، در آن آخر می­گوید،**ثم أَنْشَأْناهُ خَلْقاً آخَرَ** ؛ یک چیز دیگری آوردیم در وجودش کار گذاشتیم، شد یک انسان.

حالا آن یک چیزی دیگری که آورده، در وجود ما کارگذاشته بر ما مجهوله، فقط خود خدا می­دونه چه دستگاهی در وجود ما کار گذاشته که آن میشود انبار معلومات ما. حالا آن مرکز اصلی ما به بدن ما تعلق دارد، اما در بدن ما نیست. در بدن ما هست و در بدن ما نیست. در بدن ما هست که خب ما می­دانیم، می­فهمیم، اراده داریم، شعور داریم، فرمان میده، امر و نهی می­کند، برو بنشین، بیا بنشین، حساب­ها را بلده، کتاب­ها را بلده، دخل و ضرراشو بلده، این مرکز معلومات در این هیکل ما که در این بدن ما هست، هست و نیست، هست که دارد فرمان می­دهد، اثر خودش را بروز می دهد. نیست که هرجا بگردی نه خودت می­توانی پیدا بکنی، نه دکترها، نه دانشمندان. هیچ کس نمیتواند تمام این زوایای وجود ما ه فرمان میده اثر خودش را بریده نیست هرجا ده کتابها را بلده ضرب و این مرکز به معلومات در این هیکل ما کهار گذاشتم دیم گوشت استخوانم­ها پوشانیدم پوست و هم ما نیستم این جوجه های ما نیستیم ما چی هستیم ما اون نقشیرا بگردند، آن انبار معلومات ما مرکز فرماندهی ما را نمیتوانند پیدا کنند، خودمان هم نمی توانیم پیدا کنیم. ما خودمون همونیم، اما چی هستیم نمی­دانیم. وقتی میشناسیم که خدا را بشناسیم.

خداوند تبارک و تعالی آینۀ نفس ماست. ببینید آینه، خوب دقت کنید. این مثال­ها که می­زنم شما را به یک حقایقی هدایت می­کنم که باور کنید اروپا و آمریکا صدهزار سال دیگر باید زحمت بکشند تا این مسائل را درک کنند و بدانند. آن ها هرچه می­دانند فقط از بدن می­دانند، از روح چیزی نمی­دانند. مثلاً آینه چه نقشی دارد؟ وقتی شما مقابل آینه می ایستید آینه چه نقشی ایفا میکند برای شما؟ آینه، خود شما را به خود شما معرفی می­کند. اگر یک آدمی از اول عمرش تا آخر، عکس خودش را نه در آینه ببیند، نه در آب، نه در یک جسم صیقلی، عکسشو نبیند، خودش را نبیند، آینه­ای در اختیارش نباشد و عکسش را توی آب هم نبیند، مجهول ترین آدمها برای این آدم، خودشه. یعنی این آدم قیافۀ خواهرش را می­شناسد خودش را نمی­شناسد، قیافۀ برادرش را می­شناسد خودش را نمی­شناسد، قیافه پدر مادر را می­شناسد، خودش را نمی­شناسد، قیافه هر کسی را می شناسه اما خودش را نمی شناسه، چرا خودش را نمی­شناسد؟ برای اینکه خودش را ندیده، خب همه کس را دیده اما خودش را ندیده. تو حالا چجور میتوانی خودت را ببینی؟ بگو ببینم اگر تونستی چشم های خودت را ببینی، پیشانی خودت را ببینی، بینی خودت را ببینی، لب های خودت را بینی، این قیافه و صورت خودت را که اصل کاریست نمی­تونی ببینی مگر مقابل آینه بایستی، وقتی مقابل آینه بایستی نور چشمت بره به آینه، بر می­گردد خودت را به خودت نشان می­دهد. پس تنها عاملی که شما را به شما نشان می­دهد و اگر آن نباشد نمی­توانی خودت را بشناسی، آن تنها عامل، آینه است. خیلی زیاد تجربه شده آدمها واقعاً عکس خودشون را دیده اند نشناخته اند.

من خودم یادمه، من اولین مرتبه که صدای خودم را ...از نوار پخش کردند نفهمیدم این صدای کیه گفتم این کی است حرفهایش به حرف­های من میموند اما صداش نمی دانم. گفتند این صدای خودته، چرا؟ چون من صدای خودم را نشنیده بودم. من الان که با شما حرف می­زنم شما صدای من را می­شنویند و تشخیص هم می­دهید، اما من خودم صدای خودم را نمی­شنوم صدای من تحویل شما داده می شود. همانطور که من خودم، صدای خودم را نمی­شنوم من خودم قیافۀ خودم را هم نمی­بینم. اگر یک میلیون سال عمر کنی و قیافه خودت را نبینی مجهول­ترین چیزها برای تو قیافۀ خودته .اگر عکستو یک نفر بردارد بگه این عکس کیه، میگی نمی­دانم عکس کیه. بابا این عکس خودته. از کجا معلوم که این عکس منه، زیرا خودت را تا حالا ندیده­ای. لذا برای اینکه خودت را بشناسی باید بری مقابل آینه، آن آینه را مقابل چشمت قرار بدی مقابل صورت، آنوقت خودت را در آینه ببینی و آنوقت خودت را بشناسی.

همین الان هم هر کسی را از خودمون بهتر می­شناسیم، زیرا مردم را زیاد می­بینیم اما خودمان را کم می بینیم، برادران را دوستان را زیاد می­بینیم اما خودمان را کم می­بینیم هر کسی را بیشتر ببینی بیشتر می­شناسی هر کسی را کمتر ببینی کمتر می­شناسی. پس خودت را کمتر می­بینی خودت را کمتر می­شناسی، دیگران را که زیادتر می­بینی زیادتر می­شناسی.

حالا یک آینه­ای هم هست که آن آینه می­تواند نفس ما را یعنی آن مرکز داخلی ما را، انبار معلومات ما را، خودیت ما را، به ما نشان بدهد. خودیت ما غیر از این بدن ماست خودیت ما آن جاییست که اراده می­کنیم، شعور داریم. مثلاً وقتی از مادر متولد می­شوی خودیت نداری، خودت نمی­دونی کی هستی، چقدر صفره معلوماتت. بچه ای که تازه متولد می شود خودش را می­شناسه؟ پدر و مادرش را می شناسه؟ صفره، مثل یک صفحۀ کاغذیه که وارد چابخانه می شود. این صفحۀ کاغذ پیش از آن که وارد چاپخانه بشود کاغذ هست اما کتاب نیست، نه قرآنه، نه کتابه، نه نهج البلاغه، هیچ خطی رویش نوشته نشده، فقط کاغذه، اما وقتی می رود به چاپخانه می آید بیرون، یا قرآن می شود، نهج البلاغه می شود، کتاب­های دیگر می شود، روزنامه می شود، به آن خط­هاشه. پس هر کتابی به خط­هاش کتابه نه به کاغذش، اگر به کاغذش کتاب بود، می­خواست پیش از اینکه برود چاپخانه قرآن باشد، دست بی وضو نتونی به آن بزنی. این کاغذها پیش از آن که بروند به چاپخانه هیچ احترامی ندارند، دست بی وضو، دست با غسل، هر کاری می­خواهی بکنی بکنی، اما وقتی رفت چاپخانه، طبع شد، قرآن نوشته شد آمد بیرون، دیگر حالا قرآنه کاغذ نیست. دست بی وضو نمیتوانی بزنی. ما هم که از مادر متولد می شویم آن صفحۀ قلب ما سفیده یک کلمه تویش نوشته نشده، اسم خود ما هم تویش نوشته نشده، اسم پدر و مادرمان هم تویش نوشته نشده، کم کم از طریق تعلیمات پدر و مادر، هرچه را می­شنویم، هرچه را می بینیم، هرچه را لمس می کنیم از طریق حواس پنچ­گانه ما اطلاعات پیدا می­کنیم از این عالم باخبر میشویم. مثلاً خب هوا را می­بینیم اما هنوز نوشته نشده، خورشید را می­بینیم اما هنوز در وجودمان نوشته نشده، ماه و ستاره­ها را می­بینیم در وجود ما نوشته نشده، بچۀ یک ماهه یک روزه را تو بگو این چیه در آسمان نورانیه، اینها، نقاط درخشنده چیه در آسمان، این کیه تو در دامان او شیر می­خوری، این پستان چیه، این مادر چیه، این پدرچیه، این برادرخواهر چیه؟ هیچ چیز نمی­دونه صفره، برای اینکه اینها در وجودش نوشته نشده. بعد از چهار پنچ سال دیگر اسم خودش را می­داند. اسم پدر و مادرش را می­داند اسم دوستانش را می­داند اسم رفقاش را می داند، اسم کوچه را میداند. کم کم در وجودش نوشته میشود و یاد میگیرد. پس ما آن نوشته ها هستیم، ما این گوشت و استخوان نیستیم، آن نوشته­ها. آن نوشته ها در یک صفحه­ای نوشته شده که اسمش نفسه. آن نفس، نه خون ماست نه قلب گوشتی ماست نه بدن ماست نه اعصاب ماست نه مغز ماست نه چشم ماست. چشم و گوش و مغز و تمام این اعضا و جوارح، نوکرهایی هستند که خدا برای ما درست کرده، ما در داخل بدن، به این نوکرها دستور می­دهیم. به دستمون دستور میدهیم حرکت بکند، به چشمون دستور می­دهیم باز می شود بسته می شود، به مغزمون دستور می­دهیم فکر میکند، به گوشمون دستور می­دهیم می­شنود، به پایمون دستور می­دهیم حرکت می کند.

پس آن فرماندۀ اصلی شما، خودش هست اما وانمود نیست. خداوند متعال در عالم خلقت مانند همان فرماندۀ اصلیست، هست و نیست، یعنی اگر تمام این عالم خلقت را زیرورو کنیم مثل دانشمندان حالا، اگر بدانی چقدر به عمق طبیعت رفته اند، دل زمین را شکافته اند، به درون ذرات راه یافته اند، به آسمانها راه یافته اند، با تلکسوپ های خودشان ستاره هایی که نمی­دونم چندین میلیونها سال نوری فاصله دارد می­بینند، با میکروسکپهای خودشان، آن حشرات ذره بینی را که در وجود ما هستند میبینند، همه چیز را در وجود من می بینند، در وجود خودشون میبینند اما نفسشون را نمی­بینند، روحشون را نمیبینند، مرکز اصلی بدنشون را نمیبینند، میخواهند خدا را در این عالم پیدا بکنند. بابا تو خودت را اول با میکروسکوپ پیدا کن، تو روحت را با تلسکوپ پیدا کن، تو معلوماتت را، ما به یک دکتری میگوییم آقا تمام این درسهایی که خونده ای، در صفحه قلبت نوشته شده، شده ای آقای دکتر. تمام این درسهایی که خونده ای در صفحه قلبت نوشته شده، تو آن صفحۀ قلبت را اگر توانستی پیدا کنی، که ببینی این درسهایی که خونده ای، در کجا نوشته شده چه جور نوشته شده. کسی که خودش را، صفحۀ وجود خودش را نمیتواند پیدا بکند چطور میتواند خدا را در عالم پیدا بکند. پس خدا هست اما اگر میخواهی با چشم پیدا کنی نمیشه. زیرا خدا نمونه اش را به تو داده دیگر، خدا ما آدمها را نمونه قرار داده برای شناخت خودش. یک مرکز فرماندهی در وجود ما آفریده که آن مرکز فرماندهی خود ما هستیم او اصله و همه چیز فرعه. او فرماندهه و تمام اعضای بدن ما نوکرش هستند، فرمان بر او هستند. اما تو هر کاری کنی آن مرکز وجود خودت را نمی­توانی پیدا کنی، یعنی خودت را نمیتوانی در وجود خودت پیدا کنی. دیگران هم نمیتوانند در وجود تو، تو را پیدا کنند. اگر یک بدنی را ببرند به سالن تشریح، آنها این بدن را ذره ذره اجزایش را از یکدیگر جدا میکنند، اعصابشان را از یکدیگر جدا میکنند، سلولهای حیاتی را از یکدیگر جدا میکنند، گلبولهای خون را از یکدیگر جدا می کنند. تمام واقعاً مثل ماشینی را که اوراق میکنند بعد مونتاژ میکنند، تمام بدن انسان را در سالن تشریح اوراق میکنند. ذره ذره این اجزای بدن را کنار می گذارند، آن میکروب هایی که یک میلیون از آنها به اندازۀ سر پای پشه دیده نمی شود آنها را در بدن پیدا میکنند باز آن میکروب­ها چشم دارند، چشم شان را پیدا میکنند قلب دارند، خون دارند، عصب دارند، آنها را پیدا میکنند. اما نمی توانند معلومات یک انسان را پیدا بکنند. خب این بدنی را که به سالن تشریح آوردند، پنج شش تا دکتر با این میکروسکوپهای های قوی دور این بدن را گرفته اند که آن میکروب سرطان را پیدا بکنند یا میکروب سل را پیدا بکنند، چرا نمی توانند معلومات این آدم را پیدا بکنند. بگویند این بدنی که شما تشریح می کنید این عوام بوده این با سواد بوده این بیسواد بوده، شاید شیخ الرئیس ابوعلی سینا باشد، شاید صاحب مثنوی باشد. آیا این دکترها مثلاً اگر من از دنیا بروم بمیرم بدنم را به سالن تشریح ببرند حداقل این سورۀ حمدی را که دائم در فکرمون هست همین سوره حمد را میتوانند دروجود ما پیدا بکنند؟ اسم ما را می توانند پیدا بکنند در کجای وجود ما نوشته شده است؟

پس ما در این بدن هستیم همه چیزیم و باز نیستیم بدن ما هیچه. ما در بدن هستیم و نیستیم. یک نیروی مجردی هستیم به این بدن تعلق گرفته وقتی می میمیریم این کت و شلواریست که خدا به ما داده و از بدن ما میکند و می اندازد دور. این کت و شلوار ما، چقدر تا حالا کت و شلوارت را عوض کرده ای؟ اما خودت هم عوض شده ای؟­خودت عوض نشده­ای. خب یک کت و شلواری ما برای خودمان درست میکنیم، یک کت و شلواری هم خدا به ما داده. کت و شلواری که خدا به ما داده این بدنه. کت و شلواری که ما درست میکنیم این لباسهای تنمونه. همانطور که لباسهای تنمون را میاندازیم اما خودمان هستیم عوض نمیشیم کت و شلوارمان نو می شود، کهنه می شود، سیاه می شود، سفید می شود، هروز یک رنگی پیدا میکند اما یک موجود ثابتی هستیم عوض نشده ایم، بدنمان را هم، خدا یک روزی دیگر این بدنت پیر شده با این بدن پیر و چرک و چروک و به اصلاح، خدا این تن خودمون را در بهشت چه کار کند؟ خود ما را میگیرد می برد بهشت. حالا ما آنیم که خدا میگیرد ما را، این بدن نیستیم که. یک بدن بهشتی برای ما میسازد خداوند متعال و باز ما سوار آن بدن هستیم.

الان هم دکترها ثابت کرده اند گفته اند ظرف هرهشت سال یک دور این بدن آدم به کلی عوض می شود. کم کم، یعنی الان این موجودیت ما هفتاد کیلو اگر تمام این سلولها، اعصاب را، ما نمره گذاری کنیم، بعد از هشت سال اینها همه رفته مثل ناخن، شما الان ناخنت را نمره بگذار بنویس شمارۀ یک، مثلاً دو سه ماه دیگر این شماره یک رفته دیگر تمام شده رفته، یک ناخن رفته یک ناخن دیگر جایش آمده استخوان هم رفته یک استخوان دیگر آمده گوشتهای تنمان رفته یک گوشت دیگر آمده، اعصاب تن ما رفته اعصاب دیگر آمده. ظرف هشت سال یک دور این بدن ما به کلی عوض می شود اما خودمان یک ذره هم عوض نمیشیم. ما همان بچۀ یک ساله و دو ساله هستیم و همان کسی که بازی میکردیم و تیله بازی می کردیم و گوی و هوا میکردیم و ؛بازیهای ما آن وقتها از این چیزها بود دیگه حالا نمی دانم بازیهای شما چیه؛؟

پس ما یک ذره خودمون عوض نمیشیم اما لباسمون، تنمون، سلولهای بدنمون هر روز عوض می شود. خدا در عالم خلقت، مثل ما در وجود خودمون هستیم. ما نمونه هستیم.

خدا یک حقیقتیست محیط به ظاهر عالم به باطن عالم به ظاهر وجود ما، به باطن وجود ما، پیش از آنکه چشم ما در اختیار ما باشد در اختیار خداستف پیش از آنکه دست ما در اختیار ما باشد در اختیارخداست.

یکی آمد خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام، حضرت دربارۀ پیغمبر اسلام با او بحث کرد او معجزه خواست از امیرالمؤمنین برای اثبات حقانیت پیغمبر اسلام، معجزه اش این بود گفت من آنجا می ایستم تو به من بگو بیا من نمیایم اگر توانستی مرا به طرف خودت بکشی؟ معجزه اش این بود بروم آنجا می ایستم تو به من بگو بیایم من نمیایم حالا اگر تو قدرت الهی داری مرا بکش بیاور پهلوی خودت اینجا بنشان. حضرت فرمود بفرما. رفت آنجا سر ده متری ایستاد حضرت فرمود بیا اینجا بنشین، دوید آمد نشستف گفت چرا آمدی؟ گفت والله اختیار دست من نبود هر کار کردم نتوانستم تا گفتی بیا، آمدم.

اختیار از آدم خارج می شود دیگر. خدا یک چنین فرماندهیه که حاکم بر همۀ کائناته. حالا این خدا وقتی میخواهد علمش را به ماها برساند، وقتی میخواهد دینش را به ماها برساند، یا میخواهد بر ما حکومت کند ثواب و عقاب اعمال ما را برای ما برساند، برای این­ که دین خودش را به ما برساند ، آیات قرآنش را به ما برساند، ما را تربیت کند، به ما درس بده یا بر ما حکومت کند، ثواب اعمال ما را بدهد، بهشت ما را بدهد، خدا نکرده جهنم ما را به ما برساند، خدا هم در حکومت کردن و هم در تربیت کردن واسطه لازم دارد. هیچ وقت نمی آید مقابل ما قیافه بگیرد ما را درس بدهد نصیحت کند یا موعظه کند. یا مقابل انبیاء قیافه بگیرد، خودش مثلا انبیاء را درس بدهد باز انبیاء بیایند به مردم درس بدهند. بین خودش و انبیاء، فرشتگان را واسطه قرار میدهد، باز همان انبیاء را بین خودش و سایرمردم واسطه قرارمیدهد.

تا حالا میلیارد میلیارد کلمه و موعظه و نصیحت از جانب خدا نازل شده در اختیار مردم قرار گرفته هر پیغمبری آمده یک کتاب زنده ای بوده یک کتاب آسمانی داشته چندین هزارصفحه کتاب، معلومات داشته. این همه معلومات که از ابتدای تاریخ تا انتها در اختیار ما انسانها قرار گرفته آیا هرگز کسی بوده خود خدا را ببینید، از خود خدا بشنود یا خود خدا بیاید مقابل یک انسانی بایستد بگوید من خدایم.؟ خب حضرت موسی یعنی امتش از حضرت موسی، آن هفتاد و چند نفری را که حضرت موسی..، حضرت موسی میگفت: من به این کوه طور که میروم با خدا حرف میزنم خدا با من حرف میزند صدای خدا را میشنوم کلمات خدا را میشنوم میایم به شما میگویم. مردم میگفتند تو دروغ میگی این ادعا، بیخودی ادعای پیغمبری میکنی که برما حکومت کنی اگر تو راست میگویی خدا با تو حرف میزند صدای خدا را میشنوی ما را هم همراه خودت ببر تا ما هم صدای خدا را بشنویم. خب حضرت موسی فرمود: مانعی ندارد. هفتاد نفر، گفت بروید بهترین آدمهایتان را انتخاب کنید همان آدمهای خوب خوب خوبتان را انتخاب کنید تا من بیایم آنها رفتند خوبهایشان را انتخاب کردند از هر فامیلی چند نفر، هفتاد نفر همراه حضرت موسی رفتند. فرمود شما اینجا بنشینید من چند قدم میروم بالا، بسم اللّه الرحمّن الرحّیم میگویم از خدا تقاضا میکنم که با من حرف بزند، ببینید خدا با من حرف میزند. خب آنها نشستند و حضرت موسی چند قدم رفت بالا، خداوند شروع کرد، چون خدا گاهی با انسانها خیلی یواش حرف میزنه که جز خودش کسی نمیشنود و گاهی هم با انسانها بلند حرف میزند، خدا هم بلند بلده حرف بزند و هم یواش. این صدایی را که ما با زبانمان و با دهانمان ایجاد میکنیم خداوند متعال با ارادۀ خودش ایجاد میکند. خدا شروع کرد حرف زدن با حضرت موسی، آنها هم حرفهای خدا را شنیدند. گفتند حالا اگر این خداست خودش را به ما نشان بدهد. و قالوا یا موسی أَرِنَا اللهَ جَهْرَة، یعنی خدا را به ما نشان بده. خب این مردمی که خودشون را هنوز نتوانند پیدا کنند در وجود خودشون، اینها چطور میتوانند خدا را ببینند و خدا را پیدا بکنند؟ وقتی یکچنین ادعای بیجایی کردند که خدا خودش را نشان بدهد اگر خدا بخواهد خودش را نشان بدهد باید به صورت یک جسمی در بیاید یک قیافه بگیرد آنجا بایستد منم اینجا بایستم او مرا ببیند من هم او را ببینم. اگر خدا اینجور بشود مثل بشره، مثل مخلوقه. خدا یک حقیقتیه در تمام عالم، مثل روح در بدن شما. خب بدن شما آثارش را به شما نشان میدهد به وسیله اعضای بدن شما. اما خود روح که نمی شود جسم بشود که ما او را ببینیم.

خدا اگر خواسته باشد قیافه خودش را به ما نشان بدهد باید یک شمایلی بگیرد یک قیافه ای بگیرد یک هیکلی برای خودش درست بکند خدا منزهه از اینکه هیکل داشته باشد، قیافه داشته باشد. خدا نمونه معین کرده که شما با دیدن و دانستن همین نمونه که خودتون باشید در بدنتون نفس تون، روحتون باشد، با این نمونه میتوانید خدای خودتون را بشناسید، با علم خودتون، علم خدا را بشناسید با قدرت خودتون قدرت خدا را بشناسید.

میگویند مشت نمونۀ خرواره. ما مثلاً میلیونها تن برنج درانبار داریم صد گرمش را می آوریم توی مغازه تا مشتری پیدا بکنیم. مشتری می آید مغازه صد گرم برنج را می بیند تاجر میگوید همین صد گرم را دیده ای انبار را دیده ای تمام انبارمن از همین نوع برنجه. او با دیدن همان صد گرم تمام انبار را میشناسد که چی هست که میگویند مشت نمونۀ خرواره.

حالا خداوند تبارک و تعالی هم از صفات ذاتی خودش یک مشتی در وجود ما قرار داده. ما حجره تجارتی خداوند متعال هستیم. از علمش یک نمونه داده، از قدرتش یک نمونه داده، از بینایی یک نمونه داده، از شنوایی یک نمونه داده، از توانایی یک نمونه داده، یک ذره است، ما یک گرم بلدیم، به اندازه یک شمعی روشنایی داریم اما همین شمع نمونه خورشیده، همان­طور که خورشید نوری دارد خودش را ظاهر می­کند غیرخودش را...

... نوری دارد هم خودش را نشان می­دهد هم اتاق را روشن می­کند. پس ما از طریق همین نمونه­هایی که در وجود خودمان هست، خدا از علم خودش به ما داده، تو چرا بلدی؟ اگر بلدی، از کجا آورده­ای؟ لااقل راه خونه­ات را که بلدی، راه منزلت را که بلدی، کاسبی خودت را که بلدی، اسم زن و بچه­ات خودت را که بلدی. آیا یک حیوانی یا یک انسانی در عالم پیدا می شود که هیچ چیز بلد نباشد؟ این مورچه چرا بلده، این پشه چرا بلده؟ یک پشه مثلا می خواهد تو را بگزد اول میآید مقابل چشمت پر میزند ببینه ملتفتی یا نه؟ اگر خواب بودی چشمت روی هم بود، می آید مقابل گوشش وزوز می کند ببیند تو بیداری یا نه؟ وقتی دید نمی­بینی یا نمی­شنوی میرود یک جای حساسی را در بدنت پیدا می­کند نیش خودش را فرو می­کند. پشه به این کوچکی، بلدی را از کجا آورد؟ این بلدی نمونه علم خداوند متعاله، این دانایی نمونه علم خداوند متعاله. مشت نمونه خرواره، با این نمونه­ها می­توانیم خدای خودمان را بشناسیم.

خب این هم بحثم در اطراف اینه که خداوند برای حکومت کردن بر انسانها و برای تربیت کردن انسان­ها واسطه لازم دارد. هرگز نشده در تاریخ، خود خدا بیاید مقابل مردم بایستد، اگر اینجور بیاید مثل ما میشود دیگر، یعنی جسم می شود. وقتی خدا جسم شدیک قیافه ای پیدا کرد دیگه همین جا هست جای دیگر نیست، همین­طور که ما در همین جا هستیم جای دیگر نیستیم.

پس خداوند متعال برای اینکه علمش را به ما برساند، پیغمبران را، امام ها را واسطه قرار می­دهد. نه ما بدون واسطه می­توانیم از خدا کسب فیض کنیم و نه خدا بدون واسطه راهی دارد فیض خودش را به ما برساند. هم خدا برای فیض رسانی واسطه لازم دارد هم ما برای فیض­گیری از خداوند متعال واسطه لازم داریم. از بزرگترین فیض­ها، علم خداوند متعاله. همین علمی که الان ما داریم. این علمی که الان بشر دارد دنیا را کرۀ زمین را کائنات را مسخر کرده سفینه فضایی فرستاده به کرۀ ماه و مریخ و عکس برداری می­کند، از همه جای عالم با خبر شده، این علوم از کجا آمده آخر، این آدم­ها که وقتی از مادر متولد می­شوند در حد صفرند، اگر همینطور همه انسان­ها در حد صفر میماندند مثل حیوانات، چرا حیوانات یک ذره ترقی نمیکنند لااقل خانه شان را قشنگ­تر بسازنند، یک ذره وضعشان عوض نشده، همانطورکه میلیون­ها سال پیش از این لانه و خانه می­ساختند همان­جوری که بودند همان­جوری هستند، یک ذره نه ترقی می­کنند نه تنزل می­کنند.

اما ما انسان­ها چقدر ترقی کرده ایم؟ ما خودمون در همین ده مثلاً هفتاد سال پیش چراغ­های ما چی بود؟ مطبخهای ما چه جور مطبخهایی بود؟ چراغهای ما چه جور چراغ­هایی بود؟ این آقا پسرها که ندانستند که ما برای یک نانی که بپزیم بایستی برویم بیابانها هیزم جمع کنیم بیاییم و چقدر دود و دلخ راه بیاندازیم که می­خواهیم یک چراغی روشن کنیم یا اینکه یک نانی بپزیم. جلوترها که دیگه وای بیچاره­ها مصیبت­ها داشته اند. حالا چرا چراغها ترقی کرده حالا برق شده، تمام دنیا روشن می شود؟ یا وقتی مثلاً پدر من از در دکانش میخواست بیاید ما را از توی خانه صدا بزنه، می­آمد پشت دیوار باغمان که الان هستیم می ایستاد جیغ می­زد یدالله عبدالمحسن محمدعلی، ما را صدا می­زد، مجبور بود جیغ بزنه از مثلاً صد متر راه. اما ما الان پسرمان گاهی آژانتینه با او حرف می­زنیم گاهی تایلنده با او حرف می زنیم گاهی آمریکاست با او حرف می­زنیم، وسیله­هایی هم درست کرده اند که هم می­بینیم هم با او حرف می­زنیم، تا گوشی تلفن را بر می­داریم در این گوشی دیگر هم پسرت را می بینی هم با او حرف می زنی آن هم تو را می بیند با تو حرف می زند. خب ببینید آن جیغی که ازصد متری یکدیگر را جیغ می­زدیم حالا از یک میلیون کیلومتری هم می­بینی که هم همدیگر را می­بینند و هم با همدیگر حرف میزنند. میبینی همه چیز ترقی کرده. یا ما می­خواستیم به مهر برویم یک شبانه روز وقت ما تلف می شد اما حالا یک یک سره به آن سر دنیا می رویم به این سر دنیا میرویم. این همه علوم از کجا آمده؟­ ها.

ما اگر همان­طور مثل حیوانات در حد صفر می موندیم ترقی نمی کردیم دانا نمی­شدیم تجربه نمی­کردیم استاد نمی دیدیم استادها ما را راهنمایی نمی کردند کجا این زندگی ما بهتر و بهترو بهتر می شد تا به اینجا برسد. پس الان نگاه کن آدم­هارا. این علمی که الان در وجود انسان­ها هست این علم، لطف خداست. فیضی است که خدا به ما رسانده. حالا این فیض را خدا چه جور به ما رسانده؟ به وسیلۀ پیغمبران به وسیلۀ امام ها به وسیلۀ اولیاء خدا یا به وسیلۀ تجربه. وقتی شروع می­کنی تجربه کردن فکر کردن، انسان وقتی فکر می­کند خداوند آن چه که دنبالش هست را به مغزش می­اندازد و یک مرتبه می­گوید فهمیدم فهمیدم. مثلاً وقتی آن دانشمندی که می­خواهد رادیو درست کند، حالا یکی از ارقام یکی از واحدهای این رادیو، مثلاً می خواهد یک سیمی یک وسیله ای را درست کند که صدا را بگیره، حالا همین سیمی میخواهدکه میخواهد پیدا کند درست کند، صدا را بگیره، این واحد علمی در عالم مانند یک سوزنیه توی اقیانوس. چقدر کله­ها پوسیده شده تا توانسته اند رادیو درست کنند، تلفن درست کنند، تلویزیون درست کنند، آن وقتی که می خواهند.. مثلا اول فکر کردند که چرا یک نفر آن طرفه یک کیلومتر آن طرف یکی این­طرف، صدا شون به هم می­رسد؟ صدا چه جوره از یک کیلومتری به یکدیگر می­رسد؟ خب فهمیدندکه این صدا یک موجی در هوا ایجاد می­کند گوش ما آن موج را می گیرد می شنویم که ما را صدا زدند با ما حرف زدند. از همین راه پیگیری کردند که ما این موج را همان­طور که به یک کیلومتری میرسانیم به یک میلیون کیلومتری برسانیم. یک میلیون کیلومتری برسانیم خب یک چیز حساسی درست کنیم که این موج صدا را بگیرد. حالا برویم دنبال یک چیز حساسی که موج صدا را بگیرد یک آدم آن­طرف کرۀ زمین حرف می­زند یکی هم این طرف کرۀ زمین حرف می زند ما یک چیزی درست کنیم این صدا را از آن طرف کرۀ زمین بگیرد. حالا آن چیز حساسی که میخواهند پیدا کنند، آن مثل یک سوزنیه توی اقیانوس. خب ما فرض کن به شما بگویند آقا یک سوزنی افتاده در اقیانوس اطلس که تقریباً یک پنجم کرۀ زمینه، یک سوزنی در آن اقیانوسه برو برداربیاور پیدا کن. بایستی آن سوزن را پیدا بکنی. خب ما چند میلیون سال بگردیم می توانیم آن سوزن را پیدا کنیم؟ شاید نمی توانیم پیدا بکنیم اما خداوند متعال چه کار می­کند؟ من که می­روم کنار دریا می خواهم آن سوزن را پیدا کنم تلاش می­کنم و دست بردار نیستم و خدا هم می­داند با تلاش خودم دو میلیون سال دیگر هم نمی­توانم پیدا بکنم، خدا یک فرشته­ای را مأمور می­کند آن سوزن را برمیدارد می آورد جلوی چشمها. خب وقتی خدا بخواد سوزن را بیاورد فوری می آورد اما وقتی می­خواهم من پیدا بکنم یک میلیون سال وقت لازم دارم.

این فکری که فهمیدند چه جور تلویزیون درست کنند چه جور رادیو درست کنند آن فرمولی که پیدا کردند براساس آن رادیو ساختند، تلویزیون ساختند، آن فرمول در عالم مثل سوزنه در اقیانوس. اما چون این آدم فکر می­کند، خدا به فکر انسان احترام می­گذارد هر کس فکر کند فکرش را خدا روشن می کند. تنها راهی که از آن راه می­توانیم با خود خدا تماس بگیریم از وجود خدا استفاده کنیم آن راه فکر کردنه. این که گفته اند اگر یک ساعت فکر کنی از هفتاد سال عبادت بهتره چی؟ تو هفتاد سال عبادت کن من یک ساعت فکر می­کنم من در این یک ساعت فکر به خدا نزدیک می­شوم اما تو در هفتاد سال عبادت به خدا نزدیک نمی­شوی. عبادت مثل اینه که رفته­ای به ایستگاه طیاره به فرودگاه، فکر مثل اینه که سوار طیاره شده­ای سوار هواپیما شده ای. حالا من یک دقیقه سوار هواپیما شدم تو هزار ساله آمده ای در فرودگاه نشسته ای، کداممان به مقصد نزدیک تر می شویم؟ تو هزار ساله در فرودگاه نشسته­ای من یک دقیقه سوار هواپیما شده­ام کدام یکی زودتر می­رسد­ ها؟ این یک دقیقه بیشتر اثر دارد که من به مقصد نزدیک می­شوم یا هزار سالی که تو در فرودگاهی؟ این عبادت­ها همین آمدن به فرودگاهه و اما تعلیمات یا فکرکردن سوار طیاره شدنه. پس آن دانشمندی که می­خواهد فرمول رادیو سازی را پیدا بکند که رادیو تلویزیون بسازد دارد فکر می­کند یا چند نفر با هم فکر می­کنند، آن فرمول رادیو سازی مثل سوزنی است توی اقیانوس، از آن هم پنهان تر. خداوند آن فرمول را می آورد به فکرش می­اندازد. او می­گوید فهمیدم، فهمیدم، حالا اگر مؤمن باشد میگوید خدا به من یاد داد، اما کافر باشد میگوید خودم یاد گرفتم. فرق بین مؤمن و کافر همینه که هم کافر را خدا یاد می­دهد، هم مؤمن را خدا یاد می­دهد، اما کافر می گوید خودم فهمیدم شکر خدا را به جا نمی آورد، مؤمن می­گوید خدا به من یاد داد. وقتی خدا به انبیاء یاد می­دهد آنها میگویند خدا به من وحی کرد اما وقتی خدا به کافرا یاد میدهد آن­ها میگویند خودمون یاد گرفتیم.

پس وقتی فکر می­کنی علم خدا می آید، وقتی پیش استاد درس می­خوانی علم خدا می آید ، وقتی خودت تجربه می کنی علم خدا می آید، وقتی کتاب می خوانی علم خدا می آید، هر کسی به فکر دانستنه با خود خدا تماس گرفته، آدم­هایی که به فکر دانستن هستند این ها دستشان را میبرند به جیب خدا، چون این علمی که در عالم هست از جانب خدا می آید.

نه خاکها علم دارد، نه سنگ­ها علم دارد، نه درخت ها علم دارد، نه کوه و دریا و صحرا علم دارد، فقط خدا علم دارد، هر وقت کتاب می­خوانی با خدا تماس داری، هر وقت به سخنان کسی گوش می دهی با خدا تماس داری، هر وقت فکر می کنی با خدا تماس می گیری، هر وقتی به فکر یادگرفتنی دستت رفته توی جیب خدا، مقرب درگاه خدا می شوی، اما اگر به فکر یادگرفتن نیستی گوسفند بیابان هستی فرقی ندارد. ارزش ما فقط به علمه. بنابراین خدا وقتی می خواهد به ما علم بیاموزد یا فرشته ها را واسطه قرار می دهد اگر خودمون فکر کنیم یا پیغمبرها را و اساتید را و علماء را و دانشمندان را واسطه قرار می دهد. هیچ وقت خدا نمی آید مقابل مردم بایستد بگوید من خدایم، بیایید ثواب نمازتان را بدهم، ثواب روزه اتان را بدهم.

این بحث را به این دلیل پیش کشیدم تا شما دربحث های آینده وساطت امام ها را بشناسی چیه. که تو فردا نگویی امام زمان هم که بیاید مثل این علماء حکومت می کند مثل انبیاء حکومت می کند مثل سلاطین حکومت می کند. یکی از مجهول ترین چیزها فعلاً در نظر ما، کیفیت حکومت امام زمانه. وقتی آن بزرگوار را مثل دیگران بدانیم، میگوییم تازه او هم بیاید همین بدبختیها هست. حتی میبینی روی منبر در نماز جمعه هم همین حرف را میگویند.خب این بی اطلاعی است که تو خیال کنی امام زمان هم که بیاید باز این نابسامانی هست، باز این ظلم­ها هست باز این جهل ها هست، باز این مرض ها هست، باز این پیری و کوری هست، باز این مرگ و مرض هست، باز این جنگ و کشتار هست، پس فرق او با دیگران چیه؟ یا می­گوئیم آن قدر آدم می کشد که سیل خون راه می اندازد، با این که امام زمان احتیاج ندارد یک قطره خون از کسی بگیرد. او محیط مسلطه بر کائنات که نمونه معجزه را گفتم. مرد گفت من آنجا می ایستم اگر توانستی بیا من را بیاور پهلوی خودت بنشان. حضرت فرمود برو بایست. رفت ایستاد گفت بیا، فوری دوید آمد یواش هم نیامد، دوید آمد نشست.

این را می­گویند ولایت تکوینی. یعنی همین­طور که کائنات دست خداوند متعاله همین­طور همۀ کائنات دست ائمه است. هر کار بخواهند در عالم انجام می دهند.

پس بحث ما امروز این است که خدا برای حکومت کردن و برای تعلیم دادن و تربیت کردن واسطه لازم دارد و باز فردا در اطراف واسطه ها بحث می کنیم که واسطه ها بزرگ و کوچک دارند، بالا و پایین دارند، مورچه هم واسطه است که روزی بچه­اش را از خدا بگیرد به او برساند پیغمبران هم واسطه هستند که علم را از خدا بگیرند به ما مردم برسانند.

نمی دانم دیگر من ازکله شما و از فکر شما و از نیت شما خبر ندارم چطور این بحث ها را در وجود خودتان پیاده می کنید تا بتوانید درک کنید عظمت خدا و عظمت ائمه اطهار علیهم الصلاه و السلام را.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین. بسمک العظیم الاعظم بالحسن و الحسین و اولادهما یا الله یا الله یا الله یا الله یا الله. پروردگارا توفیق بندگی به همه ما مرحمت کن. قدم ها رنجه فرمود بر صراط ملغزان. اموات این جمع و همۀ مسلمین بیامرز. مرضا مجروحین معلولین شفا عنایت بفرما. کشور اسلامی ما رهبران روحانی ما در پناه خودت حفظ بفرما. شر اشرار، کفار صدام و آمریکا اسرائیل به خودشان بر گردان. بحرمه سوره مبارکه فاتح مع الصلوات

شب دهم ماه مبارک رمضان

اعوذ باالله الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین السلام علینا و علی عباد الله الصالحین

بحث دیروز ما در اطراف این حقیقت بود که خداوند تبارک و تعالی برای تعلیم و تربیت و برای حکومت، واسطه لازم دارد. یک صلواتی بفرستید....

خداوند گفته شد که برای حکومت کردن بر مردم یا برای تربیت کردن مردم، واسطه لازم دارد، واسطه بین خدا و مردم هم، همین انسانها هستند. یعنی خداوند وقتی می خواهد به مردم درس بدهد تعلیمات بدهد، به آن­ها تبلیغ بکند احکامش را برای آن­ها نازل بکند، دستوراتش را به آن­ها ابلاغ بکند، خودش نمی آید به میان مردم یک صورتی بگیرد یک قیافه ای بگیرد یک هیولایی، خود را نشان بدهد که ما بدانیم این خدا هست که حرف می زند و ما هم بندگان او هستیم که سخنان او را می شنویم هرگز نشده در تاریخ، خداوند تبارک تعالی با انسانی سخن بگوید مگر اینکه یا فرشته ای را واسطه قرار می دهد بین خودش و آن انسان، یا پیغمبری را یا امامی را یا ولی ای را از اولیاء خودش، واسطه قرار می دهد. حالا این صورت هایی که ما در عالم خواب می­بینیم این­ها فرشته ها هستند. یعنی خداوند فوری در عالم خواب یک صورتی می سازد به شکل پدر ما، به شکل مادرما به شکل برادر،خواهر ما یا به شکل کسی که ما او را می­شناسیم، دوست داریم. خواهی نخواهی هر کسی خواب دیده و در خواب با کسی حرف زده، کسی که دیشب شما او را خواب دیدید با او حرف زدید بعد می گوئید پدرم را خواب دیدم یا می گویید مادرم را خواب دیدم یا می گویی یک سیدی را خواب دیدم یا یک انسانی را خواب دیدم، او کی بود که شما در عالم خواب دیدی؟ اگر چیزی یا کسی نبوده که درست نیست، حتماً خواب هم مثل بیداریست همان طور که در ... بیداری با آدم ها روبرو می شویم با آن ها حرف می زنیم در خواب هم با کسی رو برو می شویم با او حرف می زنیم. حالا فرض کن شما برادرت را خواب می بینی برادرت هم زنده است، پدرت را یا مادرت را خواب می بینی آن ها هم زنده هستند، فردا به برادرت میگویی دیشب خوابت دیدم چنین گفتم چنین جواب دادی، یا به پدر و مادرت می گویی مادر دیشب خوابت دیدم چنین گفتم تو هم چنان جواب دادی. خب حالا اگر آن کسی که دیشب در خواب دیدی پدر واقیعت بود یا مادرت بود یا برادرت بود که زنده هم هستند، بایستی آن­ها هم خبر داشته باشند. تو در خواب با آنها حرف زده ای آن ها هم با شما حرف زده اند، حالا پس چرا آن ها خبر ندارند؟ اگر توی خیابان برادرت را می دیدی با او حرف می زدی، هم تو خبر داشتی که با او حرف زدی هم او خبر داشت که با تو حرف زده، اما دیشب برادرت را در خواب دیدی با برادرت حرف زدی فردا به برادرت می­گویی دیشب در خوابت دیدم خب بسیار خوب، پس آن کسی که دیشب در خواب دیدی برادر واقعی ات نبود، زیرا اگر او بود او هم باید خبر داشته باشد. مثلاً پدرت زنده است حالا ما با مرده ها کاری نداریم چون از آن ها خبر نداریم که چه وضعی دارند. پدرت زنده است یا مادرت زنده است خوابش می بینی فردا می­گویی پدر جان خواب دیدم تو را، دیشب تو را در خواب دیدم، مادرت را میگویی دیشب خوابت دیدم، اگر آن مادری که دیشب در خواب دیدی پدری که دیشب در خواب دیدی، همان پدر و مادر واقعیت بودند، چرا آن ها خبر ندارند. زیرا من مادرم را دیدم مادرم هم من را دیده خب با هم حرف زدیم چرا مادرم خبر ندارد؟ ملتفت میشوید چرا پدرم خبر ندارد، پس او مادر واقعی من نبود یک فرشته ای بود خدا به صورت مادرم در می آورد به وسیله همان فرشته با من حرف میزند.

یعنی در واقع خدا با من خواسته حرف بزند من را هدایت کند بین من و خودش خدا یک بلندگویی درست کرده، آن بلندگو به صورت انسان. یک بلندگویی به به صورت مادرم درست کرد خدا در عالم خواب، به صورت پدرم درست کرد، از طریق همان صورت که من خیال کردم پدرمه یا مادرمه، با من حرف زد و مرا هدایت کرد. چون خدا یک صورتی در عالم خواب می سازد که ما آن را بشناسیم، با آن مأنوس باشیم. همین طور، وقتی هم پدرم از دار دنیا رفته، مادرم از داد دنیا رفته، من پدرم را خواب می بینم، آنهم همان طوری که در بیداری پدر واقعی من نبود، در خواب هم پدر واقعی من نیست، یک صورتی است به نام فرشته، یک صورتی از فرشتگان می سازد به صورت پدرم ، مادرم، با من حرف می زند.

پس خدا وقتی می خواهد به انسان علم بیاموزد، او را هدایت کند، راهنمایی کند، وقتی که خدا انسان را در عالم خواب هدایت می کند و راهنمایی می کند، بین خودش و انسان یک واسطه درست میکند. حالا نهایت ما، وقتی که می خواهیم حرفمون را به آن سر دنیا برسانیم به وسیلۀ رادیو یا تلویزیون، حرف مون را به آن سر دنیا می رسانیم ولی خداوند وقتی می خواهد با ما حرف بزند یک بلندگو می سازد به صورت انسان، یک رادیو می سازد به صورت انسان، حالا اگر این مخترعین رادیو یک رادیو کوچولو درست کنند به صورت یک بچه، حالا چرا رادیو باید به این شکلی باشد که الان هست؟ یک تلویزیونی درست کنند به صورت انسان یا یک رادیو درست کنند به صورت انسان، و آن بچه ای که در واقع رادیو هست جلوی ما بگذارندکوکش کنند برقش را آزادش کنند حرف بزند، چه مانعی دارد که رادیو به صورت انسان باشد با من حرف بزند او واقعا ًانسانه یا رادیوست؟ البته رادیوست به صورت انسان.

خداوند متعال وقتی می خواهد در عالم خواب با ما حرف بزند ما را راهنمایی بکند یک صورتی، یک فرشته ای به صورت انسان می سازد، از طریق آن فرشته با ما حرف می زند. پس ما این صورت های که در عالم خواب می بینیم، این ها آدم های واقعی نیستند آن ها فرشته اند به صورت انسانی که ما آن ها را می شناسیم. اگر آدم های واقعی بودند می خواست آن ها هم خبر داشته باشند. مثلاً من دیشب این دامادمون ... را دیشب در خواب دیدم باهاش حرف زدم گفتم چرا تو دیر می آیی پای منبر یا زود نمی آیی پای منبر؟ حالا صبح حرکت کردم می گویم حاج آقا دیشب خوابت دیدم به تو گفتم چرا دیر می یایی پای منبر، زود نمی آیی. خب حالا اگر این واقعا ً خودش بوده که من در عالم خواب دیدم باید او هم خبر داشته باشد. پس خدا یک فرشته ای به صورت انسان، از طریق آن صورت با من حرف می زند، با پیغمبران حرف می­زند، با امام ها حرف می زند، این تعلیم و تربیت خداست. به وسیلۀ فرشته ها پیغمبران را دانا می کند بعد به وسیلۀ پیغمبران، ما مردم را دانا می کند. پیغمبران از فرشته می شنوند فرشته هم سخن خدا را انتقال می دهد، فرشته مانند رادیوست بین ما و خدا، مانند تلویزیونه بین ما و خدا. گویندۀ اصلی خداست اما به وسیلۀ فرشته. شاید ما اگر رادیو را به یک روستایی ببریم که آنها رادیو را تا حالا ندیده باشند و این رادیو شروع کند به حرف زدن، آن روستایی میگه که از کجا این حرف­ها را بلده؟ چقدر قشنگ قرآن می خواند چقدر قشنگ سخنرانی می کند. خب او خبر ندارد که رادیو وسیله است خودش که حرف نمی زند حرف گوینده را انتقال می دهد. همین طور فرشته ها، خودشون با انسان­ها حرف نمی زنند سخنان خدا را فرشته ها انتقال می دهند. فرشته ها مانند رادیو یا تلویزیون یا مانند بلندگو هستند که سخنان خداوند تبارک و تعالی را به ما انتقال می دهند.

این بحث دیروز مون بود که خدا وقتی می خواهد ثواب به ما بدهد یک انسانی واسطه ثواب می شود. وقتی خدا ما را می خواهد به بهشت ببرد یک انسانی واسطه می شود. وقتی خدا بخواهد گناه­کار را مجازات بکند یک انسانی واسطه می شود. خدا وقتی هم سلطنت می کند و حکومت می کند که می خواهد در حکومت خودش بندگان خوب خودش را به بهشت ببرد و بندگان بد خودش را مجازات بکند خودش نمی آید مقابل مردم فرمان بدهد آن آقا را بگیرید به بهشت ببرید آن آقا را بگیرید به جهنم ببرید. خدا نه در دنیا نه در آخرت قابل رؤیت نیست. یعنی خدا نمی شود در خودش تصرّف کند، خودش را به صورتی در بیاورد. تمام موجودات عالم قابل تغییر هستند، خدا هر مخلوقی را تغییر می دهد، به صورت های مختلف ظاهر می کند، اما ارادۀ خدا در وجود خود خدا کار نمی کند. ما اگر از خدا بخواهیم خدایا یک صورتی به خودت بده، خودت را به یک صورتی در بیاور تا ما تو را ببینیم، خدا معذرت خواهی می کند، می گوید: من یک نور مجردی هستم، یک، حقیقت هستم صورت پذیر نیستم. نه کسی می تواند به من شکل بدهد، قیافه بدهد تا با شکلی و قیافه ای ظاهر شوم نه هم خودم که خدا هستم می توانم به خودم شکل بدهم و قیافه بدهم.

پس خدا یک حقیقتی است که گفتم مانند روح در بدن ما. تمام اجزای بدن ما شکل دارد، دست ما شکل دارد، سر ما صورتی دارد، چشم ما صورتی دارد، هر عضوی از اعضای بدن ما، خواه در ظاهر، خواه در باطن، یک شکلی دارند، اما روح ما چه شکلی دارد؟ بگو ببینم روح شما چه شکلی دارد؟ روح من چه شکلی دارد، می­توانی شکل روحت را هم به ما نشان بدهی؟ اگر بگویی روح نداری پس چرا زنده هستی می دانی؟ و اگر روح داری روح تو چه شکلی هست؟ روحت هست اما شکل ندارد، بدنت هست اما شکل دارد.

خدا در عالم خلقت مانند روح در بدن ماست همین طور که روح در بدن ما هست و هم کاره بدن ما هم هست، وقتی روح باشد ما چیزی هستیم آدمی هستیم و اگر روح نباشد ما چیزی نیستیم. یا مثلاً برق، برق خودش شکل ندارد اما چراغ­ها شکل دارند رادیوها شکل دارند، تلویزیون ها شکل دارند، سیم ها شکل دارند هر صنعت برقی یک شکل دارد که برق ازآنجا ظاهر می شود اما برق خودش شکل ندارد، صورت ندارد، قیافه ندارد. پس همان طور که روح ما در بدن ما شکل و قیافه ندارد بلکه یک حقیقت مجردی هست، خدا هم در عالم خلقت مانند روحه، تمام ستاره ها، ماه ها خورشیدها، این ها موجوداتی هستند که ارادۀ خدا به وسیلۀ آن ها ظاهر می شود، نور خودش را به وسیلۀ خورشید ظاهر می کند، به وسیلۀ انسان­ها ظاهر می کند.

حالا بحث من امروز این است که این واسطه ها که بین ما و خدا واسطه هستند مانند فرشته ها و مانند پیغمبران و مانند امام ها، این واسطه ها با هم اختلاف دارند. مثلاً ما اگر خدا را به دریا تشبیه کنیم و بخواهیم آب دریا را به خشکی ها برسانیم، چه کار بکنیم که ما آب دریاها را به خشکی ها برسانیم؟ بایستی جوی درست کنیم، نهر درست بکنیم یا لوله هایی بسازیم، این لوله ها را به دریا متصل کنیم تا آب دریا از طریق نهرها و لوله ها به ما برسد. خوب لوله ها کوچک و بزرگ دارد، یک اینچی هست، دو اینچی، ده اینچی، صد اینچی، یک لوله هایی هم هست به اندازه ای که یک شتری یک فیلی از توی آن لوله ها حرکت می کند، یا مثلاً یک تونلی بسازیم. ما هر وقت وسیله ای بسازیم بین خودمون و دریا، آن وسیله ها به اندازۀ ظرفیت خودشون، آب دریا به ما تحویل می دهند، نه به اندازۀ ظرفیت دریا. آب دریا خیلی زیاده اما این لوله یک اینچی، چقدر آب می دهد به ما؟ لولۀ ده اینچی، چقدر آب می دهد، لولۀ صد اینچی، چقدر آب می دهد یا یک نهر و تونل دریایی چقدر به ما آب می دهد؟ به اندازۀ ظرفیت خودش.

حالا این فرشته ها یا انبیاء؛ فرشته ها که عرض کردم آنها وسیله اند اسباب و ابرازند. فرشته ها به علم خودشون حرف نمی زنند بلکه بلندگو هستند بین ما و خدا. بلندگو خودش که علم ندارد اما صدای عالم را تحویل می دهد، فرشته ها هم همین طور، صدای خدا را انتقال می دهند، پیام آورند. مثلاً خدا وقتی که داستان علم آدم و فرشته ها را برای ما ذکر می کند، وقتی علم آدم را برای ما توضیح می دهد، می گوید:**و عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءَ كُلَّها**، یعنی خداوند علوم را به آدم آموخت، علوم را به آدم تعلیم داد. پس خداوند به آدم، علم تعلیم داد و آدم عالم شد. مانند استاد که به شاگرد علم یاد می دهد و شاگرد عالم می شود. اما وقتی از علم فرشته ها بحث می کند می گوید نمی فرماید: عَلَّمَ جبرائیل، عَلَّمَ میکائیل یا عَلَّمَ ملائک! می گوید :**ثم عرضهم علی الملائکه**، یعنی علم را عرضه داشت به وسیلۀ ملائکه ها، علم خودش را عرضه داشت.

من الان علمم را به این بلندگو یا به این نوار ضبط عرضه می کنم، اما علمم را به بلندگو یاد نمی دهم به نوار ضبط یاد نمی دهم علمم را سخنم را به این بلندگو عرضه می کنم، اما به شما علمم را یاد می دهم. پس شما با این بلندگو فرق دارید، شما با رادیو ضبط فرق دارید، علم من به رادیو ضبط عرضه می شود، آن ضبط می کند، اما نمی داند. این نوار قرآن را ضبط می کند اما نمی داند، رادیو سخن من را می گیرد اما نمی داند، اما شما می گیرید و می دانید. حالا آن گوینده خداوند متعاله. وقتی تعلیمات آدم را بیان می کند می گوید:**و عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءَ كُلَّها**، یعنی خداوند، علم خود را به آدم تعلیم داد، آدم عالم شد. اما درباره فرشته نمی گوید علم به فرشته ها تعلیم دادم و فرشته ها عالم شدند، می گوید علمم را به فرشته ها عرضه داشتم. لذا چون علمش را عرضه داشته، یعنی به فرشته ها رسانده اما به آن ها یاد نداده، وقتی جلسه امتحان خدا تشکیل داد به آدم گفت پاشو اسماء خدا را بگو، آدم حرکت کرد اسماء خدا را گفت، یک عالم علوم و حقایق را آدم ابوالبشر بیان کرد. آن وقت به جبرائیل و میکائیل هم گفت شما هم پاشید حرف بزنید آن ها ساکت شدند نتوانستند حرف بزنند چرا نتوانستند حرف بزنند؟ برای این که خدا به آن ها تعلیم نداده بود، علم خود را به آن ها نمایش داده بود ولی به آدم تعلیم داه بود. من الان علم خودم را به رادیو نمایش می دهم اما تعلیم نمی دهم، ولیکن به انسان ها تعلیم می دهم.

پس فرشته ها واسطه اند مثل بلندگو اند، مثل رادیو هستند. لذا هرگز فرشته ها اشتباه نمی کنند زیرا کسی اشتباه می کند که از خودش اراده و اختیار داشته باشد. وقتی آدم از خودش اراده و اختیار دارد و آزاد هم هست، گاهی اشتباه می کند، گاهی خطا می کند. اما چون فرشته ها از خودشون اراده و اختیار ندارند، بلکه بلندگو هستند بین انسان و خداوند متعال، آن چه خدا می گوید، بدون کم و زیاد تحویل مردم می دهند. همین طور که رادیو آن چه من می گویم بدون کم و زیاد تحویل شما مردم می دهد. پس این وساطت فرشته ها، که فرشته ها بلندگو هستند بین خداوند تبارک و تعالی و بین پیغمبران. ولیکن پیغمبران به علم خودشون که خدا به آن ها تعلیم داده حقایق را به مردم می آموزند و تعلیم می دهند. این پیغمبران که به دریای وجود خدا وصلند خدا از نظر علم و حکمت و دانش و قدرت، نامتناهیه. خدا یک دریاییست نامتناهی، یعنی اگر تمام مخلوقات و موجودات عالم را آن چه در زمین است، آن چه در آسمان است، آن چه در صحرا و دریا، همه کرات، همۀ خورشید ها، همه ستاره ها، همه فضاها را، در برابر خدا قرار بدهیم مانند یک حلقۀ انگشتریست که توی بیابان بیاندازی. همان طور که حلقۀ انگشتر در بیابان، نمایش ندارد این حلقۀ انگشتر، یک سانتی متر بیابان را پر کرده اما بیابان وسیعه. خداوند تبارک تعالی یک حقیقتی ا­ست مجرد و نامتناهی، نه جسم دارد، نه صورت دارد، زیرا موجودات نامتناهی که حد و حدود ندارند، انتها ندارند، آنها قیافه نمی گیرند آنها صورت نمی گیرند آنها قابل تغییر نیستند ذات خدا این طوره چرا درخلقتت فکر نمی کنی؟ کی تو را مهندسی کرده؟ وقتی به این رادیو و تلویزیون نگاه می کنی می گویی مرحبا به کسی که رادیو را درست کرد، مرحبا به کسی که تلویزیون را ساخت، مرحبا به کسی که تلفن را درست کرد، حالا با پسرم و دخترم که آن سر دنیا هستند تماس می­گیرم با آنها حرف می زنم، چرا نمی گید مرحبا به کسی که من را درست کرده، مرحبا به کسی که دانشمندان را درست کرده، مرحبا به کسی که رادیو ساز و تلویزیون ساز را درست کرده، رادیو مهم تره، یا کسی که رادیو ساخته، تلویزیون مهم تره، یا کسی که تلویزیون ساخته؟ تلویزیون مهم تره که هیچ چیز نمی داند یا ما که می­بینیم و می دانیم؟ پس ما عجیب ترین مخلوقاتیم که خداوند متعال ما را ساخته. آن قدرکه به سازندۀ رادیو و تلویزیون مرحبا می گویی یک مرحبا هم به خدا بگو. بگو مرحبا به خدای من که چنین چشمی به من داد، مرحبا به خدای من که یک چنین مغزی به من داد، مرحبا به خدای من که یک چنین عقل و شعوری در وجود من قرار داد. اگر این طور دربارۀ عظمت خدا فکر بکنی یک کلمه مرحبا هم به خدا بگی خداوند متعال عقل تو را زیادتر می کند تا فردا مرحبای بهتری بگویی، باز عقل تو را بیشتر می کند تا فردا بهتر بشناسی و بهتر تمجید کنی، باز فردا عقل زیادتری به تو می دهد تا بیشتر خدا را بشناسی، خدا را تعریف کنی.

پس کل آفرینش در برابر خدا مانند یک قطرۀ آبیست در برابر دریا، مانند یک ریگیست در بیابان، نمایش ندارد. خدا یک موجودیست نامتناهی، بدون حد و حدود، علمش نامتناهی، قدرتش نامتناهی، حکمتش نامتناهی، سازندگیش نامتناهی. اما انسان های مربوط به خدا مانند همان لوله های آبی هستند که گفتم متصل به دریا می شوند. آب دریا خیلی زیاده اما از لولۀ یک اینچی چقدر آب گیرت می آید؟ از دو اینچی چقدر؟ از یک نهری چقدر ؟به وسیلۀ ابرها چقدر؟ ابرها بارانی هستند آب هایی هستند که از دریا حرکت کرده اند آمده اند بالای سر ما آب پاشی می کنند، کوه و دریا و صحرا را نمناک می کنند و آب پاشی می کنند.

پس این واسطه هایی که بین ما انسان ها و خداوند تبارک و تعالی هستند این واسطه ها بزرگ و کوچک دارند. یک صدو بیست و چهار هزار پیغمبر بین انسان ها و خدای انسان ها واسطه بوده اند. یعنی آنها معلمینی بوده اند که خدا به آن ها یاد داده، بعد که خدا به آن­ها یاد داده، آنها را فرستاده سر کلاس ما آدم­ها که آن ها هم بیایند و به ما یاد بدهند. موسی یکی از آن معلمینیست که خدا او را تربیت کرده، حضرت عیسی هم چنین، هر پیغمبری. هر پیغمبری را که با خدا حساب کنید مانند لوله آبی هست که به دریا وصل شده. دریا بی پایانه، نامتناهییست، آبش تمام نمی شود اما این لوله ای که به دریا وصله به اندازۀ استعداد خودش آب دریا را به ما تحویل می دهد و ما هم به اندازۀ یک لوله یک اینچی، ده اینچی می توانیم از آب دریا استفاده کنیم.

خب حالا بایستی دنبال یک واسطه ای برویم که آن قدر وسیع باشد، آن قدر دانا و توانا باشد، آن قدر حوصله اش زیاد باشد که بتواند تمام آب دریا را تحویل خشکی ها بدهد. زیرا خشکی ها خیلی زیاده، با یک لوله و دو لوله و ده لوله آبیاری نمی شود. این لوله هایی که به دریا وصله، ده هکتار زمین را، صد هکتار زمین را، هزاز هکتار زمین را، ظرف شبانه روز آبیاری می کند. ما لوله ای می خواهیم که اصلاً آب دریا را تحویل زمین ها بدهد که دیگر زمین ها کمبودی نداشته باشند، سیراب باشند تا ابد، درخت ها را بپرورانند گیاهان علف­ها را بپرورانند.

آن زمین هایی که آب دریا، یعنی علم الهی را لازم دارند، ما آدم­ها هستیم. ما آدم ها در مقابل خداوند متعال و در مقابل پیغمبران، مانند همین زمین ها در مقابل ابرها هستند. این ابرها میایند با آب خودشون زمین ها را زنده می کنند، پیغمبران هم میایند با علم خودشون ما آدم­ها را زنده می کنند. خب ما آدم­ها زندگیمون حیاتمون به چیه؟ بزرگ ترین سرمایه تو الان که با آن سرمایه، خود را آدم حساب می کنی، این بزرگ ترین سرمایه چیه که خودت را آدم حساب می کنی؟ پز داری خودت را آقا می دانی خودت را بالا می دانی خودت را مالک می دانی خودت را ثروتمند می دانی، سرمایه انسان بودن تو چیه الان بگو؟ تنته بگو بدنته گوشته چشمته؟ هیچ کدام از اینا نیست.

این­ها اسباب و ابزاره، آن بزرگ ترین سرمایه، علمته؛ که تو لااقل به اندازه زندگی خودت می دانی، می فهمی. بزرگ ترین سرمایه شما الان علم شماست و بزرگ ترین سرمایه دنیا علم دنیاست. این علم دنیاست که این همه عجایب به وجود آورده، این همه اختراعات و این همه صنایع ایجاد کرده.

.......داده شده این علم از جانب خداست خدا به آدم تعلیم داد، آدم به فرزندانش، خدا به نوح تعلیم داد، نوح به امتش تعلیم داد، خدا به حضرت ابراهیم تعلیم داد، ابراهیم به امتش تعلیم داد، بالاخره هر علمی در عالم هست از جانب خدا به وسیلۀ انبیاء و ائمه و به وسیلۀ علماء و دانشمندان مکتب توحید به مردم رسیده. هیچ عالمی برابر با عالمی نمی کند که با خدا رابطه دارد. شما خیال نکنید که پروفسورها بالاترند یا پیغمبران؟ پروفسورها بالاترند تا مجتهدین مکتبشیعه، پروفسورها بالاترند یا امام ها؟! یک مثلی براتون بزنم که بدانید فرق بین علمای طبیعی و تجربی با علمای الهی چقدر زیاده. علمای طبیعی تجربی یک قدری در این عالم ماده فکر دارندف یک قدری به این بدن آگاه می شوند، به ماده آگاه می شوند، گیاه شناسی می فهمند، علف شناسی می فهمند، دوا و داروها را پیدا می کنند، درخت ها را یک قدری می شناسند، آن هم یک قدری. الان شش هزار ساله که دکترها روی بدن انسان کار می­کنند، درست تاریخ طب را اگر بدانید از روزی که آدم شروع کرد دربارۀ بدن انسان ها تحقیق کند که این بدن انسان ها چه جور و چطور ساخته شده، از آن زمانی که دکترها تو کار آمدند تا دربارۀ بدن انسان تحقیق کنند از آن زمان تا حالا شش هزار ساله. خوب گوش می دی یا نه؟ شش هزار ساله دکترها پشت سر هم دربارۀ بدن انسان تحقیق می کنند، هر دکتری در آخر عمر یک کتابی می نویسد تحویل دکترهای دیگر می دهد، از دار دنیا می رود. باز آن دکترها می آیند آن کتاب را یاد می گیرند خودش باز تحقیق می کنند. همین طور شش هزار ساله روی این بدن تحقیق می کنند که جلوی مرگ بدن را بگیرند جلوی مرض بدن را بگیرند تا اندازه ای موفق شدند، آن هم به ارادۀ خدا نه به علم خودشون. ولیکن می گویند ما یک قطره ای از دریای بدن را هنوز فهمیدیم. باز هم یک صلواتی بفرستید. الهم صل علی محمد و آل محمد. گفتم که شش هزار ساله دانشمندان روی بدن آدم کار می کنند، مخصوصاً حالا. ریزه ریزه این اعصاب را، این رگ ها را، این سلول های حیاتی را، این مولکول ها را، این عرض بکنم که ژن ها را، هر چه خودشون میگویند این ها را از هم دیگر سوا می کنند، یکی یکی هم می شمارند. شمرده اند که تو چند تا رگ مویی داری، شمرده اند که تو چند تا عصب داری، چندتا رگ داری، چند تا سلول حیاتی داری، چند تا گلبول خونی داری، اینها همه اش را شمرده اند. اما هنوز گیجند در اسرار این بدن، که آخه این بدن چرا زنده است؟ دیگر از روح بدن هیچ چیز خبر ندارند، از علمی هم که در وجود ما هست، هیچ چی خبر ندارند. بدن ما در مقابل روح ما مثل یک قطره می شود در مقابل دریا. باز روح ما در مقابل علم ما مثل یک قطره می شود در برابر دریا. باز علم ما در برابر خدای ما مانند یک قطره می شود در مقابل دریا. حالا شش هزار ساله روی بدن کار می کنند هنوز هم گیجند، می گویند تا حالا قطره ای از این دریا شناخته اند و فهمیده اند. اگر خوب خلقت انسان را بدانند، مانند پیغمبران مرده را زنده می کنند و پیر را جوان می کنند و جلوی مرگ و مرض را هم می گیرند، این حسابه. مثلاً یک پروفسوری پنجاه سال درس خونده کتاب نوشته اما یک ذره از روح و فرشته و خدا خبر ندارد. خودش را محصول خدا نمی داند. پروفسوره دروغ میگوید، پروفسوره جنایت می کند، پروفسوره ظلم می کند، پروفسوره نقشه های ظالمانه و جابرانه می کشه، این همه مردم را به خاک و خون می کشد، این یک پروفسور. اما یک پیرزن روستایی خدا را درک کرده، خدا را فهمیده، اگر یک میلیون تومان پول به او بدهی که خانم این پول برای تو، پاشو برو خانه همسایه، مثلاً آفتابه او را بدزد یا چادر او را دزدی کن بردار بیار، تنش می لرزه. خانم این یک میلیون تومان را بگیر، برو خانۀ همسایه را آتش بده حاضر نیست. چرا حاضر نمی شود؟ میگه من از خدا می ترسم، تنش می لرزه که ظلم کند. اما آن پروفسور یک ذره باک ندارد یک شهری را آتش بدهد. خب این پیرزن داناتره یا آن پروفسور؟ این پیرزن عقلش به خدا رسیده اما آن پروفسور در همین عالم حبسه، چیزی نمی داند.

انسان های خدایی به جای خورشیدند، انسان های ضد خدا و طبیعی به جای گیاه و علف روی زمین هستند. این بندگان خدا به خدا وصلند. الان دنیای مسیحیت دو هزار ساله بعد از عیسی، این همه دانشگاه و مدرسه و کتاب بوجود آورده آیا می تواند مانند حضرت عیسی یک پیری را جوان کند؟ نگاه به یک سرطانی بکند خوب بشه؟ یک سلی را معالجه کند؟ یک سرطانی را معالجه کند؟ ای امت مسیح یک عیسایی شما دارید که ظاهراً یک طفلی بدون پدر به دنیا آمده، سی سال هم عمر کرده، ولی این عیسی شاگرد مکتب خدا بوده مادرش مریم، شاگرد مکتب خدا بوده آیا شما این همه دانشمندان دارید، به کف پای مریم می رسید؟ به خاک کف پای عیسی می رسید؟ همه توسل پیدا می کنند به حضرت عیسی و حضرت مریم. تمام زن های مسیحی متوسل به حضرت مریمند تمام مردهای مسیحی متوسل به حضرت عیسی هستند. چرا یک عیسی این همه عظمت دارد و این همه پروفسورها نمایش ندارند، چرا؟ برای این که عیسی شاگرد مکتب خداست، دستش به جیب خدا رفته، مریم شاگرد مکتب خداست، دستش به جیب خدا رفته. شاگرد مکتب خدا قابل قیاس نیست با شاگرد انسان های دیگر. لذا این همه علماء و دانشمندان پیدا شدند یک دانشمندی نتوانسته به اندازۀ یک پیغمبری کار کند، یک سری از خدا در بیاورد یک سری از دین خدا در بیاورد. همان طور که عوام های عصر حجر، قیامت را مسخره می کردند این پروفسورها هم قیامت را مسخره می کنند. می گویند قیامت را از کجا آورده ای؟ کی می خواهد بیاید این مرده ها را زنده کند؟ چرا این حرف ها را می گویند برای این که عقل خدایی ندارند، روح شناسی ندارند، فرشته شناسی ندارند، خدا شناسی ندارند. اما شاگردان مکتب خدا طبیعت را از آن ها بهتر می شناسند، روح را از آنها بهتر می شناسند، خدا را می شناسند، شاگرد های مکتب خدا مانند خورشیدند آنها مانند گیاهان روی زمین.

این است که می گویم این انبیاء و اولیاء و صلحا و علما و مجتهدین که در مکتب شیعه درس می خوانند، در مکتب ائمه اطهار، ائمه اطهار هم در مکتب خدا یا پیغمبران در مکتب خدا درس می خوانند هیچ کس به گرد این ها نمی رسد. ببینید یک مجتهدی در زمان ما قیام کرد یک طلبه از مدرسه فیضیه، با کفش نعلین، با عصایی که به دست داشت، دست همه ابرقدرت ها را بست. صد سال دیگر هزار سال دیگر هی سیاست بازی کنند نمی توانند نقشه همین مجتهد را خنثی کنند و این مردم را از اسلام برگردانند از انقلاب برگردانند، آنها صدها ساله درس سیاسی و شیطنت می خوانند که دنیا را قبضه کنند، تصرف کنند. این عالِم حرکت کرد با یک انقلابی، دست همۀ آن ها را بست همه آن ها عقب زد مردم را از اختیار آن ها خارج کرد، برنامه ای طرح کرد که الان در تمام کرۀ زمین صدا بلنده مرگ بر امریکا، مرگ بر امریکا. هرکس اسم او را می بیند یا شمایل او را، به عظمت یادآوری می کند. این همه هم زبانشون درازه بر علیه این مجتهدین و علماء تبلیغ می کنند اما هر چه بیشتر تبلیغ می کنند بیشتر خودشون را رسوا می کنند. مگر می توانند چشمۀ خورشید را کور کنند؟ این یک نمونه از شاگردان مکتب خدا.

پس شما باور نکنید کسی که دستش به جیب خدا می رود می تواند از وجود خدا استفاده کند، مانند این دانشمندانیست که در دانشگاهها در مدرسه ها درس می خوانند. این ها درس بشری می خوانند انبیاء و اولیاء درس خدایی می خوانند، هرگز استاد بشری به استاد خدایی نمی رسد، هرگز درس بشری به درس خدایی نمی رسد.

این هم بحث ما امروز که این واسطه های بین ما و خدا با هم تفاوت دارند. خدا به وسیلۀ هر پیغمبری به اندازۀ استعداد آن پیغمبر به ما می آموزد تا برسیم به یک پیغمبری که آن قدر عظمت دارد سعه صدر دارد که توانسته علم خدا را بگیرد و تحویل ما بدهد.

پروردگارا توفیق بندگی به همۀ ما مرحمت کن. قدم ها رنجه فرمود بر صراط ملغزان. اموات این جمع و همه مسلمین بیامرز. مرضها مجروحین معلولین شفا عنایت بفرما. شر اشرار و کفار به خودشون برگردان. بحرمه سورة المبارکة

شب یازدهم ماه مبارک رمضان

**بسم الّله الرّحمن الرّحیم و صلی اللّه علی محمد و آله الطاهرین**

بحث ما پریروز و دیروز در اطراف این بود که خداوند برای تربیت مردم و برای حکومت بر مردم، واسطه لازم دارد. فرق بین شیعیان و سنیان همین مسئله است. سنیان که آن ها را مجسمه می­گویند یعنی قائل به جسمانیت خداوند متعال هستند، آنها می گویند: روز قیامت خداوند یک کرسی از نور به پا می کند در صحرای محشر، می آید روی آن کرسی می نشیند و مردم هم دورش را می گیرند، کافران، مؤمنان همه؛ مومنان را دستور می دهد که به بهشت ببرند، کافران را دستور می دهد که به جهنم ببرند. روی همین حساب که یک کرسی درست می کنند برای خدا، یک تختی می سازند برای خدا و خدا را روی آن تخت می نشانند، آن ها را مجسمه می گویند، یعنی قائلند به جسمانیت خداوند متعال. خب زیرا اگر حقیقتاً یک تختی بزنند در صحرای محشر و خدا بیاید روی آن تخت بنشیند، هم آن تخت یک جسمیست و هم خدایی که روی تخت نشسته، و حالا خدا که روی آن تخت می نشیند خب بقیۀ جاهای عالم دیگر از وجود خدا خالیست.

خدا، دیروز گفتم که تقریباً یک نمونه ای اگر می خواهی از ذات خدا در نظرتون بیاد، مثلاً به نور خورشید نگاه کنید چطور فضاها را پر کرده، یک فضای ده میلیون سال نوری که به حساب ها نمی آید که چند کیلومتر باشد. حالا این فضای ده میلیون سال نوری که از نور خورشید پر است، نمی توانید یک جای خالی پیدا کنید که در آن جا نور خورشید نباشد. تقریباً همین نور، نمونۀ ذات مقدس خداوند متعاله. نهایت این نور هم که نور خورشید باشد مخلوق خداست، اما خدا یک حقیقتی است فوق این. خدا نه زمان دارد و نه مکان دارد، محیط به همه زمان ها و مکانهاست. کل آفرینش، از هفت آسمان و هفت زمین و هرچه هست در عالم، این ها همه در مقابل ذات خدا مانند یک حلقه ای می مانند در میان بیابان، این قدر وجود خداوند متعال وسیع است.

پس این خدا که یک چنین حقیقت مجردیه، محیط و مسلطه بر همۀ کائنات، اگر قیافه بگیرد، جسم بگیرد، یک جا بنشیند، دیگر در همانجا خلاصه می شود. در خارج آنجا دیگر نمیتواند تسلط و تصرف داشته باشد، لذا خداوند شکل نمی گیرد، قیافه نمی گیرد، صورت نمی گیرد، نه خودش به خودش صورت می دهد، نه مردم می توانند یک چنین صورتی برای خداوند متعال تصور کنند. پس خدا نمی شود با ما مردم روبرو بشود، بیاید روبروی مردم بایستد یا بایستد یا بنشیند، قیافه ای به مردم نشان دهد، مردم او را ببینند، خدا هم آن ها را ببیند، بگوید فلانی را به بهشت ببرید فلانی را به جهنم ببرید، این نه مناسب شأن خداوند متعاله و نه ممکن است. یعنی برای خدا امکان ندارد قیافه بگیرد. که باز گفتم خدا مثل روحیست در بدن، بدن شما روح دارد مسلما، روح ندارد؟ اگر روح نداشته باشد که زنده نیستی. همان طور که این رادیو برق دارد بدن شما هم روح دارد. حالا تمام اجزای بدن شما شکل دارد، هر جزئی یک قیافه ای دارد، خون یک شکلی دارد، گلبولهای­های خون شکل دارند، سلول­ها شکل دارد، رگ­ها شکل دارد، اعصاب شکل دارد، پوست بدن شکل دارد؛ اما شکل روح تون چه جوریه؟ روحتون هست اما روح شکل نمی پذیرد، قیافه نمی پذیرد، حالا این روح که مخلوق خداوند متعاله، آنچنان هم لطیفه که فوری از این سر عالم به آن سرعالم خودش را می رساند، از کوه ها رد می شود، از دریاها رد می شود، از صحراها رد می شود، از زمین ها رد می شود، هیچ چیزی مانعش نمی شود، اگر هوا خواسته باشد به جایی حرکت بکند، در و دیوارها مانع می شود، اگر یک جسمی از جایی به جایی حرکت بکند، آن جسمِ دیگر مانع میشود. ولیکن نور از جایی به جایی حرکت میکند، روح از جایی به جایی حرکت میکند، هیچ چیزی مانعش نمی شود. تقریباً مثل برقه. الان برقی که آمده به رادیوی شما، تقریباً از 2-3 هزار کیلومتر که در یک سدی برق تولید می شود، از آن سد که تا حالا بگو دو هزار کیلومتر تقریباً هست سیم کشیده اند، فوری برقی که آن جا تولید می شود از سیم ها فوری عبور می کند می آید این جا. حالا چرا اگر یک سوزنی خواسته باشد در سیم حرکت کند نمی تواند حرکت بکند یا اگر مثلاً خنکی که ذراته یا هوا، خواسته باشد از سیم حرکت کند، نمیتواند حرکت کند. اما برق چجوریه که یک مرتبه کلید برق را فرض کن در خراسان می بندند تمام چراغ ها خاموش می شود یا در تهران می بندند تمام برق ایران خاموش می شود، باز می کنند تمام صنایع برقی روشن می شود. این برق چه جوری از سیم، فوری عبور می کند، چرا سیم ها مانع نمی شود؟ چون این برق از مجرداته. روح هم مثل این برقه و خدا بالاتر از این.

خدا در همه جا هست اما نه خدا به چیزی ارتباط و اتصال پیدا می کند و نه چیزی به خدا ارتباط و اتصال پیدا می کند. پس همان طور که روح ما شکل نمی گیرد اما بدن ما شکل می گیرد خدا هم که بالاتره از روحه شکل نمی گیرد، محیطه به ظاهر و باطن عالمه، بدون این که در وجودش یک تکانی پیدا بشه، یک حرکتی پیدا بشه. ما وقتی که میخواهیم یک کاری بکنیم یک عالمه جنب و جوش در بدن ما پیدا میشود، تمام اعضای بدن ما، عضلات بدن ما، اراده ما میجنبد، حرکت میکند، اما خداوند وقتی بخواهد مثلاً کوهی بسازد دریایی بسازد یک ذره در وجود خدا حرکت پیدا نمیشود.

بالاخره باز بحثم را تکرار نکنم. پس خداوند تبارک و تعالی برای تماس با مردم که سخنش را به آن ها برساند یا ثواب و اعقاب اعمال را به آن ها برساند یا روزی اش را به آن ها برساند واسطه لازم دارد. خود خدا نمی آید که بگوید این نون تو، این آب تو، آن پول تو، این روزیت. میبینی این طبیعت را واسطه قرار میدهد یا انسان ها را واسطه قرار می دهد پدر را واسطه روزی قرار می دهد برای فرزندان، درخت ها را و زمین ها را و زراعتها را، واسطۀ روزی قرار میدهد برای ما.

هم چنین خداوند متعال در عالم آخرت که می خواهد ثواب اعمال مردم را برساند یا این که مجازات کند انسان های بد را، نتیجۀ گناهشون را به آن ها برساند واسطه لازم دارد. واسطه بین خدا و مردم، انسان ها هستند، انبیاء. انبیاء واسطه اند، این که میگویند شفاعت، شفاعت به معنای این است که نه دست ما به خود خدا می رسد که ای خدا ای خدا بگوئیم، نه خدا جسم است که بیاید دست ما را بگیرد، بغل بگیرد ما را، به بهشت ببرد. ما بایستی به کسانی مربوط بشیم در قیامت، که در دنیا به آن ها مربوط هستیم، شفاعت از همین راه پیدا می شود که خب ما که دستمون به خود خدا نمی رسد و خدا هم که جسم نیست بیاید دست ما را بگیرد به بهشت ببرد، واسطه ها ما را به بهشت می برند. همان کسانی که واسطۀ تبلیغ دین خدا بوده اند، شما را به دین خدا آشنا کرده اند، همان ها واسطه بهشتتون هم می شوند در قیامت و همان ها شما را شفاعت می کنند و شما را به بهشت می رسانند. و این واسطه ها هم گفتیم از نظر علم و استعداد با همدیگر فرق دارند. مورچه واسطه روزی می شود برای بچه هایش، اما چقدر می تونه فیض خدا را به بچه هایش برساند؟ به اندازۀ همان قد خودش، به اندازۀ استعداد خودش. یا مثلاً گوسفندان روزی خدا را به بچه هایش می رسانند، گوسفندان چقدر میتوانند واسطۀ فیض خدا بشوند؟ آنها هم به اندازه استعدادشون. بهترین واسطه ها بین انسان و خدا انسان ها هستند، چون اشیاء عالم روزی مردم را به مردم می رسانند اما علم خدا را به مردم نمی رسانند، ولیکن انسان ها علم خدا را قدرت خدا را، حکمت خدا را به مردم می رسانند، خودشون از خدا علم می گیرند باز آن علمی که خدا به آن ها آموخته، آن علم را به مردم یاد میدهند. نظر به اینکه انسانها از نظر عقل و شعور و استعداد با هم تفاوت دارند، علم خدا را هم با تفاوت تحویل مردم می دهند. مثلاً در میان یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر از زمان آدم تا زمان حضرت خاتم که صدو بیست و چهار هزار پیغمبر آمده اند، چرا آدم این قرآن را همان اول خدا بر او نازل نکرد که او در اختیار فرزندانش بگذارد؟ دو سه کلمه سطحی، خدا به آدم آموخت، آدم هم به فرزندانش آموخت. یا چرا نوح پیغمبر این قرآن را خدا بر او نازل نکرد تا در اختیار مردم بگذارد؟ یا چرا خدا این قرآن را بر ابراهیم پیغمبر نازل نکرد تا در اختیار مردم بگذارد؟ یا چرا بر موسی پیغمبر چرا بر عیسی پیغمبر نازل نکرد؟ آن ها علم کامل خدا را که این قرآن باشد استعدادشون نمی رسد که از خدا بگیرند تحویل مردم بدهند. مثلاً اگر علم خدا را به دریا تشبیه کنی هر پیغمبری یک سطل از آب دریا می آورد تحویل مردم می دهد. هر پیغمبری یک کتابچه­ای از خدا می گیرد تحویل مردم می دهد. کتاب حضرت موسی 1000/1سورۀ قرآنه، 1000/1از معانی سورۀ قرآنه. کتاب حضرت عیسی 1000/2 از یکی از سوره های قرآنه، یا کتاب نوح پیغمبر، آنها هر کدامشون کتابچه دارند.

مثلاً خب اگر به انسان ها بگوئیم هر کس هر چیز یاد دارد بنویسد تحویل بدهد، بعضی ها یک صفحه را پر می کنند بیشتر بلد نیستند، بعضی ها ده صفحه پر می کنند، بعضی ها سی صفحه پر می کنند، بعضی ها یک جلد کتاب می نویسند، بعضی ها صد جلد کتاب می نویسند. هر کسی به اندازۀ استعداد خودش کتاب می نویسد. آن کتابش علم خداوند متعاله. حالا در میان پیغمبران تنها چهارده نفر پیشوایان معصوم هستند که در رأسشون حضرت خاتم الانبیاء محمد (ص)؛ فرق بین این چهارده نفر و سایر پیغمبران یا سایر علماء و مجتهدین، فرق بین این چهارده نفر و دیگران این است که آن دیگران هر کدام یک لولۀ ده اینچی بیست اینچی هستند که به دریای علم خدا وصل شده اند نمی توانند تمام علم الاهی را تحویل بدهند. همان طور که لولۀ ده اینچی صد اینچی نمیتواند تمام آب دریا را را تحویل بدهد. اما این چهارده نفر یکچنان علم و استعدادی دارند که می توانند تمام علم الهی را بگیرند، تحویل مردم بدهند. لذا این چهارده نفر خیلی با دیگران فرق دارند هم علم شون بی نهایته، هم قدرشون بی نهایته زیرا به بی نهایت وصلند. حالا یک مثل دیگری بزنیم که شما فرق بین این چهارده نفر را با سایر مردم بدانید و این مقدمه باشد تا من وقتی کیفیت حکومت امام زمان را برای شما بگویم تعجب نکنید که چطور یک انسان این همه عظمت نشان می دهد این همه قدرت نشان می دهد.

تمامی انسان ها در مسیر بسوی خدا مانند کاروانی هستند که در بیابان حرکت می کنند تا خودشون را به شهر برسانند. مسافرین که در بیابان حرکت می کنند خود را به شهر برسانند یک شهری را در نظر بگیرید که همان شهر بهشته. شهری که همه چیز در آن جا هست، شهری که اگرانسان خود را به آن شهر برساند آن قدر ثروت و برکت و قدرت پیدا می کند که میلیون­ها میلیون نفر را اداره می کند و یک ذره هم از ثروت و قدرت و برکتش کم نمی شود. یک چنین شهری را در نظر بگیرید که وقتی آدم به آن جا می رسد آن چنان توانا و دانا می شود که رقم رنج و زحمتش صفر می شود،رقمموفقیتش بی نهایت. ملتفت می شوید یعنی چه؟ ما الان وقتی که استفاده هایمان را از نعمت های خدا در برابر زحمت هامون قرار بدهیمکه ما چقدر شبانه روز زحمت می کشیم و چقدر استفاده می کنیم. استفاده های ما آن ساعتی است که کنار سفره می نشینیم آب و غذایی می خوریم یا ساعتی استکه زیر کرسی استراحت می کنیم، این استفاده های ماست. اما زحمت های ما چقدره؟ دوازده ساعت زحمت می کشی تا لقمۀ نان آبگوشتی بدست بیاوری یک ساعت کنار سفره بنشینی. پس زحمت تو دوازده ساعته، استفاده تو، لذت تو از نعمت های خدا یک ساعته. بعضی ها بیشتر از این. شبانه روز زحمت می کشند یک لقمه نانی فقط گیرشان می آید. آن قدیم ها که دیگر چقدر بگو از این جا به آن جا مسافرت می کردند، به هیزم می رفتند به کجا می رفتند چقدر جون می کندند و در آخر یک کیلو گندم دو کیلو گندم سه کیلو گندم به آن ها می دادند. پس الان زندگی ما یک جوریست که ارقام رنج و زحمتمون هزاره رقم استفاده و بهره برداریمون صده، پنجاهه. یعنی رنج و زحمت مون از استفاده هامون بیشتره. حالا دنیای امروز یک کاری کرده که ارقام رنج و زحمت را کم کرده، ارقام استفاده ها را بیشترکرده. آن قدیم مثلاً می خواستند بروند مشهد یا تهران، جنسی خریداری کنند بیاورند، یک ماه تو راه پیاده حرکت می کردند پس یک ماه زحمت می کشیدند، یک ماه هم برگردند، دو ماه زحمت می کشیدند تا یک مقداری یک جنس مرغوبی برای مردم بیاورند. اما آن دو ماه زحمت، حالا تبدیل شده به یک روز زحمت، یا اگر با طیاره حرکت کنی تبدیل شده به یک ساعت زحمت، خوب پس رقم رنج و زحمت کم شده، رقم استفاده ها بیشتر شده.

همین طور در آینده ها که ما بسوی خدا حرکت می کنیم، هی در آینده ها ارقام رنج و زحمت کمتر می شود، ارقام استفاده از نعمت های خدا بیشتر می شود تا به آن شهری که آخرین شهر است ما برسیم، یعنی شهر بهشت و مدینه فاضله. به آن جا که رسیدی چه می شود زندگیت؟ رقم رنج و زحمتت صفر می شود، رقم موفقیت و استفاده ات بی نهایت می شود. یعنی در یک آن مثل برق از این سر عالم به آن سر عالم می روی یک ذره هم گرد و خاکی به صورتت نمی نشیند و هر چه بخواهی استفاده می کنی. بهشتی ها هرچه بخواهند تا میخواهند می شود، خواستن و شدن با همه. مثل دنیا نیست که رنج ببرند زحمت بکشند کشاورزی کنند دامداری کنند. خدا می فرماید: **فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الأَعْيُنُ**(زخرف-71). حالا یک شهری این جوری در نظر بگیرید جمعیت کاروان توی بیابان ها بصورت قدیم پیاده دارند حرکت می کنند که خود را به آن شهر برسانند. حالا فرض کن این کاروان میلیون ها نفر که حرکت کرده اند خودشون را به آن شهر برسانند، یک نفر وارد شهر شده، بقیه توی بیابانند. فرق بین این یک نفر و آن جمعیتی که توی بیابانند چیه؟ جمعیت مثل مسافرین در بیابان حرکت می کنند پیاده، سواره، لنگان لنگان، تا خود را به آن شهر با برکتی که دیگر هر چه بخواهی هست برسانند. خب جمعیت­ها تمام تو راهند اما یک نفر دو نفر خودشون را رساندند به آن شهر. می توانی فکر کنی ببینی بین این جمعیت تو راه و این یکی دونفر که خودشان را به شهر رسانده اند چقدر تفاوته؟ آن دو نفر همه چیزند بدون معطلی اما اینهایی که تو راهند صفرند یک قدری چشمه آبی لقمۀ علفی نانی تو راه گیرشان می آید.

حالا انبیاء دیگر و همۀ علماء و دانشمندانی که در عالم هستند مانند مسافرینند که تو راهند آن چه گیرشون آمده مانند یک چشمه ای در بیابان یا مقدار علفی در بیابان یا مقدار کمی روزی. یک چشمه آب در اختیارشونه. علمهاشون برابر یک چشمۀ آبیست که از کوه می جوشد، دانششون برابر یک لولۀ آبیه که از کوه حرکت می کند. اما آن که خودش را به دریا رسانده، او دیگر بی نهایت علمه. این چهارده نفر کسانی هستند که خود را به دریای وجود خدا رسانده اند. این­ها دیگر تو دریایند. چقدر آن دریا، دریای علم خدا. خدا از این دریاها نیست که آب داشته باشد خدا به علم خودش آب خلق می کند خاک خلق می کند این همه موجودات را خلق می کند.

پس کسانی که به شهر وجود خدا رسیده اند و با خدا ارتباط پیدا کرده اند، متصل به علم خدا و قدرت خدا شده اند آنها دیگر کارشون کار خداییه. یعنی آن ها هر چه خدا دارد در اختیار دارند، اگر خدا کم دارد، آنها کم دارند، اگر خدا زیاد دارد، آنها زیاد دارند. خدا بی نهایت علمه، آنها هم بی نهایت علمند، خدا بی نهایت قدرته آنها هم بی نهایت قدرتند. خدا در یک آن میلیون ها کارهای ضد و نقیض را انجام می دهد، آنها هم در یک آن میلیون ها کارهای ضد و نقیض را انجام می دهند، خدا از خاک انسان می سازد آنها هم از خاک انسان می سازند. دیگر آن ها با خدا خوانده می شوند چون آن ها وارد شهر وجود خدا شده اند به خدا وصل شده اند.

بابا شما فرض کن که بایستی صبح تا شب زحمت بکشی پانصد تومان، هزار تومان بگیری اما من خودم را به خزانه مملکت رسانده ام و خزانه مملکت را به من داده اند، پس من چقدر پول دارم شما چقدر پول دارید؟ شما صد تومان پانصد تومان هزار تومان داری اما من هرچه بخواهم دارم، یعنی هرچه مملکت دارد مال منه، خزانه را تحویل من داده اند. این مثلِ این چهارده نفر معصومه و سایر مردم. سایر مردم توی راهند از چشمه ها استفاده می کنند، از نهرها استفاده می کنند، از باغ و جنگل استفاده می کنند، جان می کنند چیزی یاد میگیرند علمی یاد می گیرند، جان می کنند کتاب می نویسند صفحات را پر می کنند، می نشینند از این و آن چند کلمه یاد بگیرند. اما کسانی که انبار علم خدا در اختیارشونه آنها دیگر بدون معطلی.

لذا ما مشاهده می کنیم ظرف مدت چهارصد سال در تاریخ صدر اسلام که ائمه اطهار علیهم الصلاة و السلام مرجع مردم بوده اند، این همه مسائل مشکل و معجزات مشکل، مردم آمده اند از ائمه سئوال کرده اند که هر مسئله ای را من اگر خواسته باشم بگویم بایستی یکی دو ماه زحمت بکشم که یاد بگیرم، بعداً به شما بگویم. این همه مسائل مشکل در طول تاریخ، علمای مختلف در ظرف چهارصد سال، هی آمده اند از امام ها سئوال کرده اند، هر کسی هر چه خواسته و هرچه سئوال کرده، فوری در اختیارش قرار گرفته، خواه معجزه خواسته. آن پیرزن آمد خدمت امیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد علامت امامت چی است؟ امام علیه السلام یک ریگی را برداشت مهرش را گذاشت روی آن ریگ، طبع شد نقش شد، مثل مهر که روی کاغذ می زنی اسمت نوشته می شود، این طور مهرش را زد به همان سنگ و اسم علی بن ابیطالب ع نوشته شد. آن سنگ محکم مانند خمیر در اختیار مولا علی بن ابیطالب بود، فرمود هر کس همین کاری را که من کردم، هم او بعداز من امامه. بعد آمد خدمت امام حسن مجتبی همان کار را کرد خدمت امام حسین آمد همان جور مهر زد و روی سنگ طبع شد، خدمت امام چهارم رسید همان کار را کرد تا خدمت امام شش رسید که پیرزن شده بود عرض کرد دلم میخواهد من خدمت همه امام ها برسم معجزه هایشان را ببینم حالا پیرزن شده ام. حضرت اشاره ای کرد جوان شد قدرت پیدا کرد و توانایی دانایی پیدا کرد تا ظاهراً خدمت امام یازدهم علیه السلام هم رسید، همان سنگ را در اختیار امام گذاشت و امام مهر کرد.

این قدرت ائمه است. ببینید معجزات صنعت انبیاء است. معجزات را باید باور کنی برای این که پیغمبران اگر معجزه نمی داشتند در آن عصری که مردم وحشی بودند، تا حرف می زدند، آنها از بین می بردند، هر پیغمبری مانند یک چوپانی از بیابان آمده با یک ابر قدرتی مبارزه کرده. مثل این که الان یک چوپانی در بیابان مأمور بشود که برود با امریکا بجنگد، خب آن چوپان می گوید من یک چوب چوپانی بیشتر ندارم امریکا این همه توپ و تانک و بمب هسته ای و بمب اتم دارد، من چطور با او بجنگم؟ انبیاء با قدرت های زمانشون مثل همان چوپان بودند که با آمریکا می جنگد، با ابر قدرت ها می جنگد. خب ببینید همه جا پیروز بودند، همه جا قالب بودند. معجزات حضرت موسی معجزات حضرت عیسی، معجزات انبیاء صنعتشونه. همان طور که یک شاگردی می رود ده پانزده سال درس می خواند طبیب می شود، حالا صنعت طب دارد، یکی دیگر می رود مثلاً درس ماشین سازی می خواند حالا می آید ماشین می سازد صنعت ماشین سازی دارد، آن شاگرد دیگر می رود درس رادیوسازی تلویزیون سازی می خواند می آید حالا تلویزیون می سازد رادیو می سازد. شاگرد هر کسی، صنعت استادش را یاد می گیرد، این قانون طبیعیه. برای همین ما میرویم شاگردی میکنیم تا صنعت استاد خودمون را یاد بگیریم. آن مهندسی که طیاره می سازد شاگردش را هم یاد می دهد، شاگرد هم بعد از چندی طیاره می سازد. همین طور دانشمندان، علم خودشون را و صنعت خودشون را تحویل شاگردانشان می دهند، باز شاگرد ها علم و صنعت آن ها را یاد می دهند آنها هم تحویل شاگردانشان می دهند.

انبیاء و اولیاء هم شاگردان خدا هستند خدا به آن ها علم می دهد درس می دهد دانایی به آن ها می آموزد. پس خدا که یک چنین شاگردی مثل علی بن ابیطالب علیه الصلاة و السلام دارد همان طور که شاگرد هر استادی علم آن استاد را، صنعت آن استاد را یاد می­گیرد، شاگرد خدا هم همین طور، علم خدا را صنعت خدا را یاد می گیرد. این انبیاء که شاگردهای مکتب خدا بوده اند صنعت خدا را یاد گرفته اند. مگر خدا از خاک انسان نمی سازد، مگر خدا مرده را زنده نمی کند؟ ما همه، پنجاه سال صد سال، پیش از این در خاک مرده بودیم دیگر، چی بودیم؟ خداوند متعال این خاک ها را و آب ها را به همدیگر چسبانید، به یکدیگر متصل کرد، تبدیل .....

**...**دانا بشوم توانا بشوم خداوند متعال من را به شاگردی می پذیرد، وقتی من را به شاگردی پذیرفت اول علمش را به من میاموزد، علم آدم سازی علم گیاه سازی علم حیوان سازی علم انسان سازی زمین سازی آسمان سازی، تمام این عالم طبیعت صنعت خداوند متعاله، خدا این ها را ساخته، همان طورکه ماشین ها صنعته انسان و طیاره ها صنعت انسانه، مرغ ها کبوتر ها کرکس ها این ها هم صنعت خداوند متعاله. پس کسی که شاگرد خدا می شود علم خدا را و صنعت خدا را یاد می گیرد.

ائمه اطهار علیهم الصلاة و السلام که شاگردان مکتب خدا هستند علم خداوند تبارک و تعالی را یاد گرفته اند، خدا علمش را به آن ها یاد داده، صنعت خودش را هم به آن ها یاد داده. بنابراین این عجیب نیست که انسان با این که انسانه، کار خدا از دستش می آید. خب ائمه می ترسیدند که حسابی معجزات خودشان را نشان بدهند، گاه گاهی مجبور می شدند یک ذره معجزه نشان می دادند، مردم گفتند علی خداست امام حسین خداست. می گفتند حضرت عیسی خداست چون عقلشون کم بود خیال می کردند که این انسانی که مرده را زنده می کند این انسانی که کور مادرزاد را فوری بهشون چشم می دهد، کر را شنوا می کند، کور را بینا می کند، شل را توانا می کند، کار خدا از دست او بر می آید، پس او خداست. برای همین انبیاء خیلی می ترسیده اند که بسیار کارهای خودشون را به معجزه پیش ببرند زیرا مردم عقلشون کم بود، آن ها را می پرستیدند. الان هم با این که مثل دیگران زندگی کرده اند حضرت عیسی را مثلاً خدا می دانند، یک عده مولا علی بن ابیطالب علیه السلام را خدا می دانند می گویند علی اللهی، علی (ع)را خدا می دانند. خب خداوند در قرآن می فرماید که چرا شما عیسی و مریم را خدا می دانید؟ آنها هم مثل شما بودند زندگی می کردند، غذا می خوردند آب می خوردند توالت می رفتند این طرف آن طرف شستشو میکردند، چرا شما آن ها را می گویید خدا؟ صنعت خدا بر دست آن ها جاری شده نه اینکه آنها خدا شده اند. لذا در زمان های قدیم انبیاء و ائمه کمتر معجزه می کردند. کارشون به تدریج پیش می رفت. آن قدیم ترها که دیگر اگر آن معجزات بزرگ را حضرت عیسی نداشت چطور می توانست با یک فرعونی بجنگد و او را به زانو در بیاورد، و الا خب انبیاء و ائمه مخصوصاً، الا این که انبیاء، شاگردان کلاس اول و دوم خدا هستند ولیکن این چهارده نفر، شاگردان کلاس نهایی خدا هستند. یعنی کم کم به اندازۀ سال اول به حضرت موسی یاد داده، به اندازۀ کلاس دوم و سوم به حضرت عیسی یاد داده خدا، به اندازۀ کلاس چهارم به حضرت ابراهیم خلیل الرحمن یاد داده، اما به علی بن ابیطالب چقدر یاد داده؟ تمام علم خودش را، تمام هنر خودش را، تمام قدرت خودش را. به چه دلیل علم کامل خدا تحویل ائمه اطهار داده شده؟ به همین دلیل که نبوت ختم شده، امامت هم ختم شده. چرا نبوت ختم شده؟ خب پیش از ظهور پیغمبر اسلام در هر پنجاه سالی صد سالی این طرف و آن طرف چندین نفر پیغمبر بودند که دین خدا را تبلیغ می کردند. همان قدر که حالا در زمان ما در مکتب شیعه، علماء و مجتهدین هستند که دین خدا را تبلیغ می کنند، در زمان پیش از پیغمبر اسلام هم، در هر زمانی ده تا بیست تا سی تا چهل تا پیغمبر بوده اند که آن ها هم دین خدا را تبلیغ می کرده اند. نهایت پنج تا یا بیست تا سی تا از آن پیغمبران شهرت تاریخی دارند که خداوند اسمشون را در قرآن آورده، بقیه دیگر مثلاً آن پیغمبران مشهور مانند مجتهدین مشهور ما هستند، و آن پیغمبران غیر مشهور مانند طلبه ها هستند که هنوز درس می خوانند. پس آن پیغمبران، مال کلاس های اول خدا، کلاسهای دوم خدا، مال کلاس های سوم خدا بوده اند، هنوز فارغ التحصیل نشده بودند در مکتب خداوند متعال، ولیکن این چهارده نفر معصوم، شاگردان فارغ التحصیل خدایند، یعنی خدا تمام علم خودش را، تمام قدرتش خودش را تمام هنرش خودش را، تمام آن چه می داند و می تواند به این چهارده نفر یاد داده خداوند. لذا این ها شده اند خلیفۀ خدا، جانشین خدا. چطور آدم، خلیفه خدا می شود؟ خدا با آن همه عظمت که همه کائنات در تصرفشه در اختیارشه، خب یک انسان چطور می شود جانشین خدا بشود، مانند خدا همه انسان ها را تربیت کند، همۀ انسان ها را اداره کند. هر سلطانی که مثلاً به جایی می رود یک نفر را خلیفۀ خودش، جانشین خودش قرار میدهد، تمام اختیارات مملکت را، بودجۀ مملکت را، قدرت مملکت را، فرماندهی مملکت را، ارتش مملکت را، به همون جانشین خودش واگذار می کند، می گوید من میخواهم مثلاً سفر کنم به جایی بروم برگردم این خزانه و این مملکت دست تو باشد، تو در جای من باش مملکت را اداره کن، روزی مردم را برسان. همین طور خداوند تبارک و تعالی. خدا که یک انسانی را خلیفۀ خودش قرار می دهد یعنی کارهای خدایی خودش را به همان انسان واگذار می کند. می گوید تو مردم را اداره کن، تو مردم را تربیت کن روزی مردم را برسان، به هر که می خواهی کم برسان به هرکه می خواهی زیاد برسان، به هر که می خواهی علم تعلیم بده.

ببینید این ها همه احادیثه که من برای شما می گویم، شما امام های خودتون را عوامانه نشناسید که از بس روی منبر شنیده اید علیل بیمار و علیل بیمار و یک امام حسینی در میدان با گردن کج ایستاده و هی خواهش و تمنا می کند مرا نکشید من را اذیت نکنید آن مردم گوش نمی دهند به حرفش، یک مقدار آب به او نمی دهند، این جور شنیدنیها؛! شما بسیار سطحی امام خودت خودتان را شناخته اید. یک ذره مثلاً آن ها را بهتر و بالاتر از دیگران شناخته اید، این جور نیست، بعداً برای شما بحث می کنم که امام ها چرا این روش ها را اتخاذ کرده اند در زمان خودشون که مردم آن ها را مثل خودشون دانسته اند و گاهی آن ها غالب می شدند گاهی مردم غالب می شدند.

امام ها ولایت تکوینی دارند. ولایت تکوینی یعنی کل کائنات دستشونه، در اختیارشونه. خب یک روز مولا امیر المؤمنین علیه السلام روی منبر در شهر کوفه که مردم را دعوت می کرد به جهاد، مردم سست عنصر و تنبلی بودند، در فیلم می بینید که چطور مردمان بی­حیای بیوفایی که همین که چهارکلمه تبلیغ عمر و عاص را می شنیدند تحت تأثیر تبلیغات آن ها قرار می گرفتند و بر علیه علی بن ابیطالب. دیگر بعد از داستان نهروان هرچه مولا آنها را دعوت می کرد که نگذارید معاویه مهلت پیدا بکند پدر شما را در می آورد، فرمود گویا مشاهده می کنم فردا زن و بچۀ شما، برای یک ته نانی در خانه بنی امیه گدایی می کنند تا یک ته نانی به آنها بدهند. همین جور هم شد. نگذارید بنی امیه مسلط شوند بر اوضاع که شما را به بردگی می کشند به گدایی می کشند اما گوش نمی دادند.

منظور این که خب ائمه این طور هستند. منظور مولا امیر المؤمنین فرمود که ما اگر بخواهیم دشمن را نابود کنیم خیال می کنید به شما احتیاج داریم؟ حالا دوره امتحانه، دورۀ حکومت ما نرسیده، دورۀ امتحانه. خدا ما را مأمور به ظاهر کرده که شما را امتحان بکند و الا ما به شما احتیاج نداریم. دستش را برد و برگردوند و چند تا مو در دستش، گفت الان این موها را از ریش معاویه کندم، معاویه در شام بود مولا امیر المؤمنین درکوفه، از کوفه تا شام لااقل مثلاً دویست فرسخ راهه، دستش را برد و آورد گفت این موها را از ریش معاویه کندم. مردم همان ساعت را نشان کردند و از پاتختیهای معاویه پرسیدند که فلان روز در فلان ساعت برای معاویه اتفاقی نیفتاد؟ آن ها گفتند آره چرا یک مرتبه از روی تختش افتاد پائین، باز دو مرتبه سرجایش نشست ما ندانستیم چطور شد از روی تختش افتاد پائین. مردم فهمیدند که آن دست قدرت علی بن بیطالب بوده، موی ریشش را گرفته چند تا کنده و او هم افتاده پائین. خب این معجزات را باور کنید، معجزات قدرت خداوند متعاله.

پس این چهارده نفر، همین قدر بدانید که هم صاحب ولایت تشریعی خدا هستند که تربیت می کنند، تعلیم می دهند قانون گذاری می کنند سیاست مداری می کنند تا بشریت را اداره کنند از شر شیطان ها نجات بدهند، این ها را به بهشت ببرند؛ و هم صاحب ولایت تکوینی خدا هستند، ولایت تکوینی؛ یعنی همه کائنات در اختیارشونه، اگر بخواهند کوه دماوند را از این جا برمیدارند می گذارند توی کویر، کویر را بر میدارند می برند جای کوه دماوند، اگر بخواهند کرۀ ماه را میاورند به زمین، کرۀ زمین را میبرند نزدیک ماه. شق القمرحضرت رسول اکرم یکی از نمونه هاشه. این که همان جور که خدا در عالم تصرف دارد آن ها هم تصرف دارند، این تصرف عظیم و عجیب را میگویند ولایت تکوینی. یعنی قدرت کائنات دستشونه، هم کارهای خدا از دست آن ها ساخته است، هم تعلیم و تربیت خدا. باز انشاءالله روزهای دیگر برای شما دربارۀ ولایت تکوینی بحث می کنم که در چه زمانی قدرت تکوینی ائمه بکار می افته، ولایت تکوینی؛ و در چه زمانی هم قدرت تشریعی.

**و صلی الله علی محمد و آل محمد بسمک العظیم العظیم با الحسن و الحسین و اولادهما یا الله یا الله یا الله یا الله یا الله**.پروردگارا توفیق بندگی به همۀ ما مرحمت کن. قدم ها رنجه فرمود بر صراط ملغزان. اموات این جمع و همه مسلمین بیامرز. مرضا مجرومین معلولین شفا عنایت بفرما. شر اشرار و کفار به خودشون برگردان. این جمهوری اسلامی به ظهور امام زمان عج متصل بفرما. بحرمه سوره المبارکة

شب دوازدهم ماه مبارک رمضان

**اعوذبالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و صلی الله علی محمد و اله الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین**

این بحث­ها که دربارۀ ائمه معصومین علیهم الصلاة و السلام در این سی جلسه راه انداخته ایم که ضبط می شود، اگر خوب گوش بدهی و بفهمی، چون گوش دادن خیلی مهم نیست فهمیدن خیلی مهمه. خوب گوش بدهی و بفهمی به اندازۀ علماء و مجتهدین عارف می شوید به مقام ائمه اطهار علیهم الصلاة و السلام. در دین ما اصول دین، اجتهادیه. دین یا تقلیدیه، یعنی خودمون نمی دانیم و نمی فهمیم، علماء چنین می گویند مراجع تقلید این طور می گویند که آدم دلیل دین خودش را گفتۀ علماء می آورد ولیکن خودش نمی داند این که صرفا به گفته علماء یا مراجع تقلید و مجتهدین استدلال می کنی می گوئی آن ها گفته اند پیغمبر به معراج رفته آن ها گفته اند قیامت و آخرت هست، آن ها گفته اند نماز و روزه بایستی چنین و چنان باشد، یک چنین دینی را می گویند تقلیدی؛ یعنی خودت نمی دانی ولیکن به گفتۀ علماء استدلال می کنی. یا گاهی دین ما تعبدیه، تعبدی یعنی ما صرفاً می گوئیم قرآن این طور می گوید ولیکن خودمون نمی دانیم یا ائمه این طور گفته اند و لیکن خودمون نمی دانیم. وقتی استدلال می کنند به آیۀ قرآن، اما خودشون نمی دانند که حقیقتش چیه، یا استدلال می کنند به فرمایشات ائمه اطهار علیهم الصلاة و السلام ولیکن خودشون نمی دانند، یک چنین دینی را تعبدی می گویند. یعنی امام ها این طور گفته اند چشم ما بایستی اطاعت کنیم یا آیه قرآن چنین می گوید چشم ما بایستی اطاعت کنیم. خب گاهی دین علمیه یعنی آدم خودش می داند خودش می فهمد حقیقت گفتۀ قرآن را می داند حقیقت فرمایشات ائمه اطهار علیهم الصلاة و السلام را می داند. همان طور که حساب دودو تا چهار تا و زندگی روزمرۀ خودشون را می داند، مثلاً الان شما در حساب های ریاضی که از دکان یک جنسی می خرید حساب می کنید ده تا ده تومنی صد تومن می شود صد تا صد تومنی ده هزار تومان می شود و در این حساب اشتباه نمی کنید اگر مسائل دینی خودت را و مخصوصاً اصول عقایدت را هم این طور بدانی، یک چنین دینی را علمی می گویند که دیگر آدم خودش می داند خودش می فهمد اگر تمام عالم جمع بشوند خلاف عقیده آدم بحث کنند آدم همۀ آن ها را محکوم می کند و می گوید شما اشتباه کرده اید ما درست می گوئیم همان طور که در این حساب های ریاضی اگر کسی بگوید دودو تا سه تا می شود پنچ تا می شود یک ذره از چهار تا مثلا کمتر یا زیادتر، بگوید اشتباه می کنی دو تا دو تا چهارتا می شود، پنج پنچ تا بیست و پنچ تا می شود. آدم دینش را هم همین طور اگر یاد بگیرد که علمی باشد یک چنین دینی دیگر قابل تغییر نیست آدم تغییر عقیده نمی دهد، زیرا می بیند راه را و می رود، صد در صد یقین دارد همین راهی که می رود درسته و همین راه او را به بهشت می رساند همین راه او را از جهنم نجات می دهد.

حالا دردین ما اصول دین، اجتهادیه، یعنی آدم بایستی خدا را به علم بشناسد نه به گفته های این و آن، هم چنین پیغمبران، همچنین عظمت حضرت خاتم الانبیاء محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به علم بشناسد نه بنا به گفتۀ این و آن، هم­چنین ائمۀ اطهار علیهم الصلاه و السلام را به علم بشناسد نه به گفتۀ این و آن، همین طور مسئله قیامت و آخرت را هم به علم بداند و نه به گفتۀ این و آن، همینطور رهبر زمان را هم بایستی به علم بشناسد یعنی صد در صد یقین داشته باشد که این رهبری و این مرجعی که من انتخاب کرده ام صددرصد بر حق است و گفته هایش بر حق است و مردم را هدایت می کند هرگز مردم را گمراه نمی کند استثمار نمی کند.

پس شناختن خدا بایستی علمی باشد نه به گفته های این و آن. شناختن عالم آخرت بایستی علمی باشد نه به گفته های این و آن، شناختن ائمه اطهار علیهم الصلاة و السلام هم بایستی علمی باشد، شناختن رهبرزمان هم بایستی علمی باشد، چرا؟ برای این که این همه مردم گمراهند برای این است که در اصول دین فهم و شعور ندارند، دین شون را نمی فهمند، نمی فهمند که بایستی مرجع کی باشد، رهبر کی باشد، امام کی باشد، پیغمبر کی باشد، خدا چه جوره چه حقیقتیه؟ مثلاً چون خدا را نمی شناسند یک بتی را علم می کنند استثمارگران هم گمراهشون می کنند می گویند همین بت، خداست. چون پیغمبران را نمی شناسند یک آدم قلابی را علم می کنند می گویند همین پیغمبره یا یک آدم قلابی را علم می کنند می گویند این امامه. این گمراهی مردم در همین مسئله است که رهبر زمان را نمی شناسند، دین خدا را به علمیت نمی دانند همین طور به گفته های این و آن. اگر اکثریت گفته اند علی امام بر حقه می گویند علی امام بر حقه و باز هم همان اکثریت گفتند معاویه امام بر حقه، عمر امام بر حقه می گویند عمر امام بر حقه. چرا مردم این همه مثلاً در همین جریان فیلم امام علی علیه السلام مشاهده می کنید که مردم مثل گوسفند رفتند به ابوبکر بیعت کردند نشناختند، ندانستند. بلافاصله با عمر بیعت کردند، نشناختند و ندانستند پشت سر به عثمان بیعت کردند نشناختند و ندانستند. عثمان دینشون را و خودشون را و بیت المالشون را بیچاره کرد از ظلم عثمان به جان آمدند سر عثمان ریختند او را کشتند و از بینش بردندو باز همین طور با زنده زنده باد آمدند درخانه علی بن ابیطالب، بیعت کردند به علی بن ابیطالب اما نشناختند، فردا سفرۀ معاویه چربتر شد گرایش پیدا کردند به طرف معاویه نشناختند. نه عمروعاص شناختند نه علی(ع) شناختند نه معاویه شناختند. همین طور انسان هایی که با زنده باد می آیند با مرده باد بر می گردند باز فردا با زنده باد می آیند و با مرده باد...

اسباب بازی شیطانهای عالمند. بد است آدم که اسباب بازی شیطانهای عالم و استثمارگران عالم بشود. این که این همه غربی­ها، شرقی ها را استثمار کرده اند و همین کشور ما حدود دویست سال در استثمار غربی ها بوده که هر چه منافع خوبی داشته، آن ها غارت کرده برده اند برای این که خب نمی دانند، نه خدا می شناسند نه پیغمبر می شناشند نه امام می شناسند مانند آن چوپان بیابانی هستند که عشق و علاقه به خدا دارد عشق دارد چون مردم در فطرتشون خدا جو و خدا طلب هستند. هیچ کس در وجدان و فطرتش به خودش اجازه نمی دهد منکر خدا باشد همه کس صددر صد همان طور که خودشون را قبول دارند خدا را قبول دارند. اما این قبول فطری که ما حتماً می دانیم که خدا هست کفایت نمی کند و الا این همه خداوند، امام ها پیغمبرها دین ها را نمی فرستاد تا این که مردم تربیت بشوند. آن چوپان بیابانی روی حساب فطرت خودش می داند خدا هست. عشق و علاقه هم به خدا دارد عشق دارد به خدا. هر کسی خدای خودش را دوست دارد. خدایی که این همه نعمت و لذت و ثروت و قدرت در اختیار آدم گذاشته چطور می تواند آدم این خدا را دوست نداشته باشد ولیکن چون معرفت ندارد نمی فهمه که خدا بایستی چه حقیقتی باشد خلق خدا چه بایستی باشد دربارۀ خدای خودش می گوید:

تو کجایی تا شوم من چاکرت چارقت دوزم کنم شانه سرت

وقت خواب آید بروبم جایکت دستکت بوسم بمالم پایکت

گر تو را بیماریی آید به پیش من تو را غم خوار باشم هم چنین

چوپانه با خدا حرف می زند می گوید تو کجا هستی تا من کفشت را پیش پات جفت کنم اگر کفشت پاره شود بدوزم چقۀ تو را مثلاً جوغه تو را بدوزم و روی دوش تو بیاندازم موقعی که می خواهی بخوابی جای تو را بروبم اگر مریض بشوی مثلاً برای تو شیر و ماست بیاورم. همین طور با خدای خودش حرف می زند خدا را به صورت یک انسانی زیبا مثلاً حساب می کند که از خودش زیباتر. که اگر در همان جا یک حقه بازی یک جوان قشنگی با لباس های مرتبی جلوی همان چوپان ظاهر شود بگویدمن را صدا می زدی من را صدا می زدی من خدای تو هستم فوری همه گوسفندانش را قربانی می کند پای همان در راه خدمت او، شروع می کند به او خدمت کردن.

خب همه کس در فطرت خودشون خدا دان و خدا جو و خدا طلب هستند ولیکن خدا به این مقدار که همه می دانیم خدایی هست پیغمبری هست امامی هست رهبری هست حساب و کتابی هست، به این مقدار اکتفا نمی کند. دوست دارد مردم عالم بشوند دانا بشوند. خدا در قرآن دستور می دهد که هر دانشمندی که مدتی رفته درس خوانده، بایستی برگردد و درس های خودش را به مردم شهر خودش به مردم روستای خودش یاد بدهد. مردم همشون که نمی توانند بروند هجرت کنند به شهرستان­ها بروند درس بخوانند دانشمند بشوند خواهی نخواهی از هر هزار نفر ده هزار نفر یک نفر حرکت می کند می رود درس میخواند آشنایی به حقایق دین پیدا می کند، این یک نفر مأموریت دارد برگردد به شهر و روستای خودش مردم را جمع کند درس های خودش را به آن ها بیاموزد تا در نتیجه تمام مردم عالم بشوند.

ببینید خوابیده ها به بهشت نمی روند، نادان ها به بهشت نمی روند، راه بهشت راه علمه راه دانشه راه فهمه راه شعوره، نه راه عبادت؛ همه ملت ها عبادت دارند. آیا ملتی در عالم هست که عبادت نداشته باشد، سجده نداشته باشد، رکوع و سجود نداشته باشد، ولیکن همه جهنمی هستند چرا؟ برای این که یک خدای موهوم خیالی به صورت بت ها یا بصورت ماه و خورشید و ستاره می پرستند. به عقیدۀ خودشون، خداشون را می پرستند. راه سعادت دنیا و آخرت راه علمه راه فهمیدنه دانستن، باید خوب دقت کنی در مسائل دینی که بهت عرضه می شود به عقل خودت عرضه کنی.

مثلاً دیروز من به شما گفتم که امکان ندارد خداوند تبارک و تعالی تجسم پیدا بکند به یک صورتی مقابل چشم مردم ظاهر شود، این را مثل زدم به روحی که در بدن شماست. گفتم تمام اجزای بدن شما صورت دارد، قیافه دارد، هرکدام یک شکلی دارد، هر استخوانی یک شکلی دارد، هر رگی هر عصبی هر سلولی یک شکلی دارد، بینی شما، چشم شما گوش شما کلۀ شما، دست و پای شما، تمام اجزای بدن شما هر کدام یک شکلی دارد که با شکل خودش شناخته می شود، اما خب روح شما عقل شما شعور شما که اصل کاری، روح شماست و عقل شماست که اگر این روح و عقل در بدن شما باشد شما ارزش دارید و اگر این روح و عقل از بدن شما خارج بشود یک لشی هستد که بایستی بردارند شما را دفن بکنند. حالا این روح شما چه شکلی دارد، صورت دارد، قیافه دارد، قد و بالا دارد، طول و عرض دارد، عمق دارد، چی دارد؟ می خواهی بگویی چنین روحی در بدن ما نیست پس این چی است که وارد بدن شما می شود زنده می شوی وقتی خارج می شود می میری، وقتی می خوابی هیچ چیز نیستی بیایند کت و شلوارت را بردارند خانه ات را غارت کنند پولت را از جیبت در بیاورند هیچ چیز حالیت نمی شود. خب برای خوابت، چی کم شده است از تو که خوابیده ای؟ خب روح تو که از لوازم روح، عقل و شعور و فهم و دانشه؛ این روح از تو گرفته شده، بنابراین روح در بدنت هست کسی نمیتواند منکر روح شود. همه انسانها همان طور که یقین به وجود خدا دارند یقین به وجود روح هم دارند، اما هر چه گشته اند پیدایش کنند صورتش را ببینند قیافه اش را ببینند، این روحی که می­آید در بدن آدم، زنده می شود، وقتی خارج می شود می میرد، چه شکلی و قیافه ای دارد؟ شکل و قیافه ندارد. روح از مجرداته.، مجردات، مادیات. یعنی این ماده که اجسام از آن درست می شود هوا وکوه و دریا وصحرا از آن درست می شود، مواد عالم از آن درست می شود این ها شکل دارند، قیافه دارند، جا و مکان دارند، اما مجردات که از جمله روحه و بالاتر از آن ذات مقدس خداوند تبارک و تعالی، آنها حقیقتی هستند منهای شکل، یک حقیقت بدون شکلند، یک حقیقت بدون قیافه، یک حقیقت بدون صورت، بدون قد و بالا، نا محدود، نا متناهی. خب این ها را خوب دقت کن. یک چنین حقیقتی همین طور که روح در تمام زوایای وجود ما هست و ما نمی توانیم پیدایش کنیم ذات مقدس خدا هم چنین، درتمام زوایای عالم هست اما هر چه بگردند نمی توانند خد ا را پیدا بکنند، یا رد پای خدا را پیدا بکنند، چون خدا از قبیل جسمانیات نیست که، خب خدا را به دلیل عقل می شناسیم، هر مصنوعی دلالت برصانع می کند. شما وقتی در بیابانها حرکت می کنی یک خانه خرابه می بینی فوری می بینی کی این را درست کرده کی خراب کرده؟ یک سنگ هایی را میبینی روی هم به اصطلاح ما چل درست کرده اند، سنگ ها را روی هم گذاشته اند توی بیابان، فوری می گویی کی این سنگ ها را روی هم گذاشته؟ یعنی اثر دلالت بر موثر می کند. نمی شود ردپایی باشد اما کسی از آن جا نرفته باشد، یا ساختمانی باشد، اما کسی آن را نساخته باشد. همین طور ما یک صنعتی هستیم، عالم صنعته، کوه دریا و صحرا و همه چیز صنعته. این ها همه دلالت می کند بر ذات مقدس خداوند تبارک و تعالی.

خب بحث دیروز ما در ولایت تکوینی ائمه اطهار علیهم الصلاة و السلام بود. گفتیم که این انسان ها، بین انسان ها و خدا واسطه اند هم در دنیا، هم در آخرت. خدا هرگز بدون واسطه، راهی ندارد که فیض علمی- تربیتی خودش را به مردم برساند، یا فیض حکومتی خودش را به مردم برساند. خدا هم در حکومت کردن که می خواهد ثواب مردم را برساند یا بدان را مجازاتکند که عده ای را به بهشت ببرد عده ای را به جهنم ببرد؛ هم در حکومت کردن واسطه لازم دارد، مأمورین خدای این کارها را می کنند، مأمورین خدا هستند ثواب اعمال ما را می دهند. تو فردا ثواب نمازت را ثواب روزه ات را ثواب حجت را ثواب زیارتت را، ثواب تسبیح و تقدیست را؛ این کارها که می کنی می گویند ثواب دارد این ثواب ها را از کی مطالبه می کنی؟ کی به تو می دهد؟

تقریباً ما در این عالم مانند کارگری هستیم که خداوند برای هر کاری، یک مزدی یک ثوابی معین کرده. حتی اگر نیت خوب کنی ثواب دارد اگر نیت بد کنی عقاب دارد چوب دارد. مجموعۀ چوب هایی که خدا مقدر می کند مجازات هایی که مقدر می کند به نام جهنم نامیده شده و مجموعۀ ثواب ها بنام بهشت نامیده شده. حالا این ثواب ها را در قیامت همین که ما از دار دنیا رفتیم فوری خدا خودش ما را بغل می گیرد مثلاً می برد بهشت؟ خودش این ثواب ها را می دهد؟ نه، خدا نه در دنیا قابل رؤیته نه در آخرت. فقط مردم بایستی به عقل و شعورشون، خدا را بشناسند و به خدا احترام بگذارند. یعنی صد در صد وقتی به نماز می ایستی خدا روبروی تو هست گرچه او را نمی بینی نمی شناسی. همان طور که اگر ببینی پیش پایش می افتی سجده می کنی وقتی هم که نمی بینی باید پیش پایش سجده کنی. چون صددرصد هست، حتماً روبروی تو هست خداوند متعال. پس خدا را مثل این که می بینی بایستی سجده کنی. بنابراین خدا نه در دنیا نه در آخرت قابل رؤیت نیست، خداوند تبارک و تعالی، دیده نمی شود. پس حالا که نمی تونیم خدا را ببینیم خدا هم برایش امکان ندارد و درست نیست که قیافه بگیرد، شکل بگیرد، مقابل ما ظاهر بشود خودش دست ما را بگیرد به بهشت ببرد خودشون ما را بغل بگیرد به بهشت ببرد، خودش ثواب اعمال ما را بدهد، حالا که ما خدا را نمی بینیم خدا هم که قابل رؤیت نیست پس کی ما را به بهشت ببرد ثواب و عقاب ما را به ما برساند؟ کی حساب کارهای ما را بکشد؟ تمام کارهای دنیایی یا آخرتی خداوند تبارک تعالی به وسیلۀ انبیاء و اولیاء و شفعاء انجام می گیرد. همین امام ها که در دنیا دین را به ما آموختند و این همه دستورات دادند و این همه دعا به ما یاد دادند و این همه تفسیر قرآن به ما یاد دادند و نماز و روزه به ما یاد دادند، همین ها ثواب اعمال ما را در آخرت به ما می رسانند. خود امام حسینه که ثواب زیارتش را به مردم می رساند، خود پیغمبر اکرمه که ثواب زیارتش را به مردم می رساند، یا ائمه هستند که ثواب حج را به حاجیها می رسانند. همین طور هر ثوابی که خدا مقدر کرده هر نعمتی که خداوند متعال مقدر کرده، این نعمت خدا در دنیا و در آخرت و مخصوصاً در عالم آخرت به وسیلۀ انبیاء و ائمه اطهار علیهم الصلاة و السلام به مردم می رسد. روی همین حساب شفیع و شفاعت واجب شده در دین خدا. خب دیگر خدا خودش می داند که ما خوبیم یا بدیم ما هم خودمون می دانیم خوبیم یا بدیم، پس خدا که می داند خوبیم یا بدیم، خوبیم ما را به بهشت ببرد، شفاعت چه می کند؟ یا بدیم، ما را به جهنم ببرد دیگر واسطه چه می کند؟ برای این که خدا باید قیافه بگیرد بیاید مقابل تو بایستد دستت را بگیرد بگوید من خدایم بیا تو را به بهشت ببرم. خب خدا که بصورت خلق خدا در نمی آید که، لذا ائمه هستند که همان طور که دین ما را در دنیا به ما آموختند ثواب اعمال و عقاب اعمال ما را هم در آخرت، آن ها به ما می رسانند. این هست که به ما گفته اند که یکی از القاب مولا علی بن ابیطالب علیه الصلاة و السلام، قسیم الجنه و النار، است. چقدر زیاد این کلمه را شنیده ای، قسیم الجنه و النار.حتی گفته اند که پیغمبر را گفته اند ابوالقاسم، سئوال کردند از امام چرا پیغمبر را میگویند ابوالقاسم؟ یعنی یک پسری بنام قاسم دارد که می گویند ابوالقاسم، پدر قاسم؟ چراپیغمبر را میگویند ابوالقاسم؟ امام می فرماید که پیغمبر اکرم نسبت به علی بن ابیطالب سمت پدری دارد، جای پدر علی بن ابیطالب شناخته می شود و علی بن ابیطالب هم که قسمت کنندۀ بهشت و جهنمه، علی قاسمه یعنی قسم کننده، پیغمبرهم ابوالقاسمه، حالا علی قسیم الجنه و النار است. این که شما شنیده ای که این شعر را از مولا امیر المؤمنین به حارس همدانی فرموده:  یا حارَ هَمْدانَ مَن یمُتْ یرَنی مِن مؤمنٍ أو مُنافِقٍ قُبُلا، مولا امیر المؤمنین به حارس همدانی فرموده، حارس همدانی یکی از یاران امیر المومنین علیه السلامه، به او فرموده حارس همدانی هر کس بمیرد تحویل من داده می شود من را می بیند. هر کس میمیرد حقیقتاً اینطوره؛ این که شنیده ای که هر محتضری هر کسی از دار دنیا می رود ائمه اطهار علیهم الصلاة و السلام بالای سرش هستند، خب حالا علی بن ابیطالب بالای سر محتضر هست خیلی حدیث و روایت داریم که حتی این حدیث را برایتان می خوانم که امام صادق علیه الصلاة و السلام به یکی از اصحابش می فرماید: می گوید که بگو بینم شما دیده اید گاهی محتضر از دوستان ­ما در حال مردن گریه می کند؟ شما دوستان ما را که دیده اید که گاهی در حال مردن گریه می کنند؟ آن شخص عرض میکند بلی یا رسول خدا خیلی زیاد اتفاق افتاده که ما بالای سر محتضر، حاضر می شویم می بینیم اشک در گوشۀ چشمش پیدا شده گریه می کند. حضرت می فرماید شما آن گریه را چه جور تفسیر می کنید توجیه می کنید با همدیگر حرف می زنید میگویید چرا گریه می کند؟ پس او جواب می دهد که یابن رسول الله، ما میگوییم چون بین او و زن و بچه اش و فامیل و دوستان و زندگی اش جدایی می افتد آن گریه، گریۀ فراقه، به فراق زن و بچه اش مبتلا می شود گریه می کند. حضرت می فرماید اشتباه می کنید، آن گریه فراق نیست گریه، گریۀ وصاله. در آن جا چشمش را باز می کند می بیند رسول خدا بالای سرشه علی بن ابیطالب بالای سرشه امام حسن و امام حسین بالای سرشه، چشمش به آن ها می افتد که به او محبت کرده اند و بالای سرش حاضر شده اند از شدت شوق گریه می کند که این امام ها چقدر محبت دارند به دوستان خودشان.

حالا این مسلمه که هر کسی از دیار دنیا برود چه کافر باشد چه منافق باشد چه مومن باشد چه بد باشد چه خوب باشد علی ابن ابی­طالب ع را می بیند. حالا مگر ممکند علی ابن ابیطالب بالای سر یک میلیون مرده بیاید؟ یا یک میلیون میت مثلاً بالای سرشان حاضر بشود؟ ائمه همیشه در دنیا هم این جورند، در آخرت مخصوصا اینجور هستند. ائمه در عالم مانند خورشیدند در آسمان. خب خورشید در آسمان یک جاست در یک جایی خورشیده، مردم هم در داخل خانه ها نشسته اند اتاق­ها تاریکه. اگر یک مرتبه مثلاً یک میلیون نفر سقف خانه هاشون را بردارند یا سقف اتاقهایشان را سوراخ کنند یک مرتبه می بینی که شعاع خورشید یک مرتبه (وارد) یک میلیون یا ده میلیون خانه کسی می شود، همه نگاه می کنند خورشید را می بینند. خورشید هم از آن بالا همه مردم را می بیند. خب در اینجا خورشید آمده به خانۀ های مردم یا خانه های مردم رفته پیش خورشید؟ خانۀ های مردم سر جایش است خورشید هم سر جایش است اما چطور این یک میلیون نفر خورشید را نمی دیدند اما سقف خانه را که برداشتند سوراخ کردند همه خورشید را می بینند یا هر کسی از خانه اش بیاید بیرون، خورشید را می بیند، تمام جمعیت کرۀ زمین و همه کائنات.

ائمه در عالم این جوریند، یعنی از نظر بدن این جا هستند ولیکن روحشون علمشون دیدشون شنیدشون، همه کس را در هر جا که هست می بینند و از نیتش هم با خبر هستند. گرچه برای ما گفته اند که اعمال ما را عرضه می کنند این جور نیست که فرشته ای بیاید یک صورتی از اعمال ما بردارد و برود خدمت امام زمان، یک مرتبه یک میلیون فرشته با یک صورتحسابی خدمت امام زمان برسند و نوبت به نوبت، آقا این نامه عمل فلان حاجیه، نامۀ عمل فلان کربلاییه. این جور که نیست که، فرشته ها بیایند عکس برداری کنند صورت برداری کنند اعمال ما را، اصلاً ائمه در هر جا هستند همه چیز را هر چیز را در هر جا هست می بینند، مورچه ها را در اعماق زمین می بینند ماهیها را در اعماق دریا می بینند و بر هر چیزی هم در هر جا هستند مسلطند. ما به محض این که از دار دنیا می رویم تحویل ائمه داده می شویم مانند بچه ای که...

....یعنی آدم دومرتبه متولد می شود و دو مرتبه تحویل پدر و مادرش داده می شود، مرتبه اول از مادر متولد می شود، تحویل پدر می شود، تحویل مادر می شود، پدر و مادر منتظرند این بچه به دنیا بیاید به محض این که به دنیا آمد او را می گیرند پذیرایی می کنند، خب این تولد اوله. دو مرتبه تولد دوم می رسد. تولد دوم، مرگ ما. مرگ ما یعنی از این دنیا متولد می شویم تحویل پدر عالم آخرت داده می شویم، تحویل ائمه اطهار علیهم الصلاة و السلام. هر انسانی که از دنیا می رود تحویل ائمه اطهار علیهم الصلاة و السلام داده می شود. خودش فرموده: یا حار همدان! من یمت یرنی، ای حارس همدانی هر کس بمیرد تحویل من است من را می بیند، اگر کافر منافق باشد من را خشمناک می بیند اگر مومن و صالح و متقی باشد من را خوشحال و متبسم می بیند. ائمه یک چنین وضعی دارند در عالم، این چهارده نفر این جورند نه پیغمبران دیگر، نه علماء دیگر، این چهارده نفر انسان های کامل هستند. گفتیم انسان ها در ارتباط با خدا، پیغمبران در ارتباط با خداوند متعال، مانند این لوله ها هستند که به دریا وصله، لوله ها که به دریا وصله هر لوله ای به اندازه ظرفیت خودش آب می دهد نه به اندازۀ آب دریا. لولۀ یک اینچی یک اینچ آب می دهد لوله ده اینچی ده اینچ آب می دهد. تو نباید بگویی دریای به آن بزرگی این لوله ما را از تشنگی کشته، آن قدر کم آب میدهد کم آب می دهد که نمی توانیم زمین ها را آبیاری کنیم. خب لوله به ظرفیت خودشون میتواند آب دریا را تحویل بدهد نه به اندازۀ ظرفیت دنیا. پیغمبران و امام ها و شفعائی که بین انسان ها و خداوند متعال هستند این ها هرکدام مانند یک لوله ای هستند که به دریای وجود خدا وصلند. پیغمبران به اندازۀ ظرفیت خودشون فیض می گیرند تحویل مردم می دهند نه به اندازۀ ظرفیت خدا و فیض خدا. خدا مانند یک اقیانوس نامتناهی­ است، اقیانوس رحمت و برکت و عزت و عظمت و بزرگی و بزرگواری و علم و دانش و همه چیز. این انبیاء که واسطه های بین خدا و مردم هستند، این واسطه ها به­ منزل لوله هایی هستند که به دریای وجود خدا وصلند، به اندازۀ ظرفیت خودشون فیض می گیرند. مثلاً ظرفیت حضرت عیسی از ظرفیت حضرت موسی بیشتره، ظرفیت حضرت موسی از ظرفیت حضرت نوح پیغمبر بیشتره، ظرفیت نوح پیغمبر از ظرفیت آدم ابوالبشر بیشتره، همین طور پیغمبران، لوله های یک اینچی دو اینچی ده اینچی تا برسیم به یک انسانی که یک انسان کامل شده دیگر، یعنی دیگر ظرفیتش نامتناهی­ شده، برابر شده ظرفیتش، با علم خدا، با حکمت خدا، با قدرت خدا؛ یک چنین انسانی که این جور ظرفیتش نامتناهی میشود وجود خدا نامتناهیه، ظرفیت وجود علی بن ابیطالب هم نامتناهیه.

مثلاً خورشید که در آن آسمان هست، یک فضای به همین بزرگی هم لازم دارد که نورش را برساند. حالا اگر خورشید را بیاورند در یک اتاقی حبس کنند خب نورش همان آن اتاق را روشن می کند .. این اتاق برای یک چراغ یک شمعیه، برای یک چراغ دو شمعیه نه برای خورشید. آن خورشید یک چنان فضایی لازم دارد تا نور خودش را به اهل عالم برساند. ذات مقدس خداوند متعال مانند خورشیده و این انسان های غیر از چهارده معصوم مانند شمع هایی هستند در مقابل خورشید که از او نور می گیرند به مردم می رسانند. تنها وجودی که می تواند خدا در وجود او تجلی پیدا کند و فیض خودش را به مردم برساند وجود ائمه اطهار علیهم الصلاة و السلامه که گفتیم که چرا به وسیلۀ حضرت خاتم الاانبیاء (ص)؛ من این چون و چراها را می گویم تا تو دلیل یاد بگیری، چرا یک صدو بیست و چهار هزار پیغمبر آمدند، نبوت ختم نشد مگر بوسیلۀ پیغمبر اسلام؟ یعنی چه ختم نبوت؟ نبوتها رحمت خدا هستند مایه برکت خدا هستند بهتر این است که در هر زمانی یک پیغمبری باشد، در هر شهری در هر دهی در هر روستایی یک پیغمبری باشد چرا خدا بساط انبیاء را جمع کرده و گفته دیگر این آخرین پیغمبره، منتظر پیغمبر دیگری نباشید. خدایا تو سلب رحمت کردی از مردم؟ آدم­های پیش از پیغمبر اسلام هر کدام در روستایی در دهی درشهری در مملکتی پیغمبری داشته اند. می رفتند پهلوی پیغمبر شون می نشستند و پیغمبر به آن ها درس می داد، اما پیغمبر آخر الزمان که آمد فرمود: لا نبی بعدی، یعنی بعد از من دیگر پیغمبری نخواهد آمد. لذا گفتند خاتم النبیین، ختم پیغمبران، خدا یعنی مضایقه کرده، حیفش آمده، غضب کرده، دوست نداشته برای ما یک پیغمبری بفرستد که دیگر ختم کرده؟ ختم کرده یعنی چون خدا علمش را به وسیلۀ این پیغمبر کامل کرده، قدرتش را کامل در اختیار مردم گذاشته، علمش را بطور کامل در اختیار مردم گذاشته، حکمتش را بطور کامل در اختیار مردم گذاشته، تمام فیوضات و برکات وجودی خود را به وسیلۀ این پیغمبر در اختیار مردم گذاشته دیگر توی جیب خدا چیزی نمانده که بعداً یک پیغمبر دیگری بیاید آن ها را بیاورد که این پیغمبر نیاورده باشد. حالا فرض کن پیغمبر دیگری می آید خیلی انسان با عظمتی باشد خب مانند ائمه بعد از پیغمبر اکرم، ائمه درست هم شأن پیغمبرند، در مقام پیغمبرند، علمشون برابر علم پیغمبره، قدرتشون، حکمتشون، همه چیزشون، این ها مثل چهارده تا خورشیدند، هر دو مکمل یک دیگر. خب حالا مثلاً چرا پیغمبر دیگری، یک انسانی بیاید مانند امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف که خیلی استعدادش بالا باشد و استعدادش و قدرتش و عقلش، روحیه اش، برابر باشد با استعداد و روحیۀ حضرت رسول اکرم. حالا این پیغمبر چی بیاورد از جانب خدا که پیغمبر اکرم نیاورده؟ ها؟ اگر واقعاً خداوند یک فیضی را توی جیبش نگه داشته باشدکه نتونسته به این پیغمبر تحویل بدهد بایستی در آینده یک پیغمبری بفرستد که آن تکه ای که باقی مانده، او هم بیاورد به مردم برساند.

اما چون این ها انسان های کامل هستند مانند آینه که مقابل خورشید نگه می داری تمام خورشید میاید توی این آینه قرار می گیرد، این ها که در مقابل خداوند متعال قرار گرفته اند، تمام فیض خدا، تمام قدرت خدا، تمام حکمت خدا، سیاست خدا، تدبیر خدا این ها همه را خداوند به وسیلۀ این پیغمبر اکرم، به وسیلۀ ائمه اطهار علیهم الصلاة و السلام منعکس کرده، در اختیار مردم گذاشته. پس این ها که میگویند خلیفه الله، خدا غیبت که ندارد که این ها خلیفۀ خدا بشوند، خلیفه یعنی جانشین، مثلا یک سلطانی مسافرت می کند یک نفر را جانشین خودش قرار می دهد، یک عالمی مسافرت می کند، یک مجتهدی، رهبر به جایی مسافرت می کند یک نفر را جانشین خودش قرار می دهد. خب اما مگه خدا هم مسافرت می کند که انسان را خلیفۀ خودش قرار بدهد؟ خدا که همه جا هست همه جا حاضر و ناظره. این ها خلیفه خدا هستند یعنی چه؟ یعنی تمام کارهای خدا بوسیلۀ این ها قابل اجراست. خدا کار خلقت و تربیت و ثواب دادن و عقاب کردن و به بهشت بردن و به جهنم بردن و روزی دادن و همه چیز را، خداوند به این ها واگذار کرده و این ها مانند خدا، خلق خدا را اداره می کنند.

امام صادق علیه الصلاة و السلام می فرماید: ان الله فوض الینا الامر، یعنی خدا کارهای خودش را به ما واگذار کرده. کارهای خدایی به یکی دیگر واگذار بشود مثلاً آدم مگر می تواند خلق بکند می تواند اداره بکند میتواند روزی بدهد که خدا کارش را به او واگذار بکند؟ آره. وقتی انسان کامل می شود همان طور که علم خدا را تحویل می دهد قدرت خدا را هم تحویل می دهد دیگر. پس این امام ها که خلیفه های خدا هستند یعنی کارهای خدا به دست این ها اجرا می شود و خدا کار خلق را به آن ها واگذار کرده. در دنیا تربیت می کنند و در آخرت حکومت می کنند.

حالا همان طور که دولت های زمان ما می گویند که هر دولتی اگر می خواهد کشوری را بگیرد دو تا جنگ لازم دارد، یکی از این دو جنگ را می گویند جنگ سرد یکی را میگویند جنگ گرم. مثلاً اگر می خواهد دولت ایران، افغانستان را بگیرد و ضمیمه ایران بکند، اول باید یک جنگ سردی بکند. یعنی مأمورین بفرستد آن­جا تبلیغ بکنند و ترویج بکنند دین ایران را، آن مردم را آماده کنند که ایران خوب مملکتیه، ایران خوب سلطنتی دارد خوب حکومتی دارد، بعد از تبلیغ کردن لشکرکشی کند و افغان را بگیرد.

ائمه هم همین طورند. ائمه یک دوره جنگ سرد دارند، یک دوره تبلیغ، تعلیم؛ که این تبلیغ و تعلیم به وسیلۀ انبیاء به وسیلۀ خودشون به وسیلۀ علماء شروع شده، انبیاء آمده اند تبلیغ کرده اند حکومت ائمه را، خود ائمه تبلیغ کرده اند حکومت خودشون را، قرآن تبلیغ می کند حکومت ائمه را، یک دوره جنگ سرده که تبلیغ. ائمه در این زندگی دنیا فقط مبلغ بودند تبلیغ می کردند تا افکار مردم را آماده کنند برای حکومت الهی، و حکومت الهی بوسیلۀ خودشون اجرا می شود.

تمام انسان هایی که از دنیا رفته اند توی فکرشون هست که تحویل خدا و تحویل قیامت داده می شوند. قیامت و خدا و آخرت و ائمه و پیشوا، این ها همه در ذهن هر آدمی که از دار دنیا رفته، هست و آدم با همین ذهنیت، مثلاً شما که ائمه را می شناسی و می دانی بهترین انسان ها هستند، مهربان به جامعۀ بشریت هستند، شما با همین ذهنیت که از دار دنیا می روی با همین ذهنیت روز قیامت زنده می شوی. خب می دوی دنبال ائمه اطهار، آن ها هم شفاعت میکنند تو را قبول می کنند.

پس این ائمه اطهار خلفای کامل خدا هستند، جانشین های خدا هستند. تمام کارهای تربیتی و حکومتی خدا به دست این ها جاری می شود. کارهای تربیتیشون در دنیا جاری شده و کارهای حکومتی خدا، در آخرت. امام زمان که بیاید فاتح آن سلطنت عظیمیست که خداوند در قرآن وعده داده به ائمه اطهار و می فرماید: فَقَدْ آتَیْنا آلَ إِبْراهِیمَ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ آتَیْناهُمْ مُلْکاً عَظِیماً.

و صلی الله علی محمد و اله الطاهرین.

این قدر خوب با تلاش می آیید زود خودتون را به نماز برسانید، اگر یک کلمه یاد بگیری یک کلمه، یک ذره معرفتت به خدا و ائمه برود بالا، یک گرم از میلیون میلیون رکعت نماز براتون بیشتر ارزش دارد، از میلیون میلیون رکعت. این دین ما همه اش درسه، همه اش مکتبه، همه اش علمه، عبادتش بعداز علمه. اگر عالم بودی عارف بودی عبادت کردی، می ارزد عبادتت. اما اگر عارف نبودی چه فایده؟ مثل این که کسی را نمی شناسی دستش را می بوسی، او به آن دستبوسی اعتنا نمی کند چون نمی شناسی می داند تو نمی شناسی. یک مرتبه چشمت به یک آدمی افتاده پیش پایش می افتی سجده می کنی دستش را می بوسی، او میگوید این کیست که دست من را میبوسد، من را شناختی؟ نه. پس تو دیوانه ای کسی را که نمی شناسی دستش را می بوسی؟ همین طور که کسی را نمی شناسی دستش را می بوسی پایش را می بوسی ارزش ندارد، نه برای تو ارزش دارد، نه برای او ارزش دارد، خدا و ائمه را هم که سجده می کنی نمی شناسی، همین طوره. تو بشناس خدا را سجده کن، بشناس از ائمه اطاعت کن. هر چیزی شناسایی لازم دارد.

پرودگارا توفیق بندگی به همۀ ما مرحمت کن، قدم ها رنجه فرمود، بر صراط ملغزان، اموات این جمع و همه مسلمین بیامرز. مرضا مجرومین معلومین شفا عنایت بفرما.کشور اسلامی ما رهبران روحانیون ما در پناه خودت حفظ بفرما. شر اشرار و کفار و امریکا و صدام و اسرائیل به خودشون برگردان. این جمهوری اسلامی به ظهور امام زمان عج متصل بفرما. بحرمه سوره المبارکه..

شب سیزدهم ماه مبارک رمضان

...برای شما گفتم که این امام ها با خدا حساب می شوند نه با دیگران. اگر ما بخواهیم این چهارده معصوم را با انبیاء حساب کنیم شاید فکر میکنیم یک درجه دو درجه از آن ها بالاترند یا اگر بخواهیم با علماء و مجتهدین قیاس کنیم باز بگوئیم شاید یک درجه دو درجه از آن ها بالاترند و بهترند و در این قیاسمون صدردر صد اشتباه می کنیم. ائمه معصوم این چهارده نفر که سلاطین دنیا و آخرت هستند این ها با خدا قیاس می شوند، یعنی اگر ما بخواهیم عظمت این چهارده نفر معصوم را بفهمیم قدرت آن ها، را علم آن ها را حکمت آن ها را سیاست و تدبیر آن ها را هدف آن ها را خواسته باشیم بدانیم، بایستی دربارۀ علم خدا و قدرت خدا و قدرت و حکمت خدا و سیاست خدا و سازندگی خدا فکر بکنیم. یعنی آن جور که خدا هستند ائمه هستند نه آن جوری که مردم هستند انبیاء هستند علماء هستند، ائمه هستند. این ها با خداوند تبارک و تعالی قیاس می شوند. و دیروز گفتم که فرق بین این چهارده نفر معصوم با سایر جمعیت ها، دیگر هر کس می خواهد باشد پیغمبر باشد یا مجتهد باشد یا عالم باشد یا پروفسور باشد هرچه باشد، فرق بین این چهارده نفر و سایر مردم، فرق بین کسی است که در بیابان حرکت می کند و کسی که وارد شهر بزرگ شده. کسی که وارد شهر بزرگ شده چقدر فرق دارد با آن کسانی که هنوز در بیابان حرکت می کنند؟ کسانی که در بیابان حرکت می کنند خب چشمه آبی در اختیارشان هست و لقمه نانی، علفی، یک چیز مختصری. بیابان که جای زندگی نیست، توأمه با مرگ و مرض و پیری و ضعف و لاغری و ناتوانی. و اما کسانی در شهر زندگی می کنند از همۀ امکانات بر خوردارند، آن هم شهری که اسمش مدینه فاضله است که در آن شهر، نه مرگه، نه مرضه، نه پیریه نه کوریه نه فقره، نه ناداریه، نه جهله نه جنگه نه قتله نه کشتاره، تمام انسان ها مانند یک خانواده در آن شهر زندگی می­کنند هر کدامشون مالک تمام شهرند. شهریست برابر کائنات، برابر زمین و آسمان. مانند شهرهای دنیا نیست که یک هکتار دو هکتار ده هکتار زمین باشد. شهریست که تمام کرۀ زمین در آن شهر یک ده به حساب می آید، نه این که مثلاً یک شهر به حساب بیاید که خدا آدرس این شهر را می دهد، می­فرماید: وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ، یعنی سبقت بگیرید جدیت کنید خودتان را به شهری برسانید که آن شهر برابر آسمان ها و زمین هاست. همان قدر که آسمان ها و زمین ها وسعت دارد و برکت دارد آن شهر هم وسعت دارد و برکت دارد، شهریست به نام شهر بهشت بنام مدینه فاضله.

نه این که خیال کنید آن شهر مثلاً در یک جای مخصوصی در عالم بنا شده و خدا انسان ها را به آن شهر میبرد، آن شهر تمام عالم خلقته. انسان ها بهشتی می شوند که زندگی شون بهشت می شود، نه این که بهشت را خدا درست می کند انسان ها را به آن جا می برد. زندگی بهشتی مانند همین زندگی دنیایی، محصول فکر و عقل و علم و استعداد انسان هاست. یعنی انسان ها عقلشون بالا می رود علمشون بالا می رود قدرت شون زیاده حکمت شون زیاده ایمانشون زیاده تقواشون زیاده، انسان ها به کمال مطلق می رسند به علم مطلق می رسند به قدرت مطلق می رسند، همه چیز در عالم در اختیارشون قرار می گیرد.

یک بهشتی یک جوریست که هرجا می رود بهشته. بهشت یک باغ نیست که خدا آدم را به آن باغ بدهد و سر بدهد، بگوید این باغ مال تو بخور و بچر و همه چیز در اختیارت هست. بهشت یک حالتیست در انسان، یک قدرتیست در وجود انسان. وقتی انسان به یک چنان حالتی و به یک چنان علمی و قدرتی می رسد، این آدم بر اساس علمی که دارد بر اساس قدرتی که دارد بر اساس ایمان و تقوایی دارد، بر این احساس که ارادۀ خدا به ارادۀ او متصله، ارادۀ او به ارادۀ خدا متصله قدرت خدا به قدرت او متصل و قدرت او به قدرت خدا متصله، علم او به علم خدا وصله، هر کاری از دست خدا می آید از دست انسان بهشتی هم می آید. انسان وقتی بهشتی می شود قدرتش به قدرت خدا وصله. همان طور که خدا، عَلى‌ كُلِّ شَيْ‌ءٍ قَدِيرٌ، هست که می فرماید: إِذا أَرادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ، وقتی خداوند چیزی را اراده می کند به محض خواستن، شدن است. مثلاً اگر انسان ده کیلو خاکستر را یا پایین تر از آن، ده کیلو آهن را ده کیلو مس را، ده کیلو خاک را در اختیار خدا بگذارد، یک انسانی از خدا بخواهد یا از پیغمبری که قدرت اعجاز دارد بخواهد، از او بخواهد تو اگر پیغمبرخدا هستی به خدا بگو این ده کیلو خاکستر را فوری ظرف یک ثانیه تبدیل به یک آدمی کند که ده کیلو وزن داشته باشد تبدیل یک پسری به یک دختری که ده کیلو وزن دارد. حالا تو اگر پیغمبر خدا هستی از خدا بخواه که یک چنین معجزه­ای را بر دست تو انجام بدهد. آن پیغمبر هم بر اساس خواهش مردم، دست به دعا بر می دارد که پروردگارا ظرف یک ثانیه این ده کیلو خاکستر، تبدیل به یک پسر ده کیلویی بشود یا تبدیل به یک دختر ده کیلویی بشود. خب خدا در جواب چه می گوید: نمی شود؟ ممکن نیست؟ نمی توانم؟ لااقل ده سال بیست سال طول دارد تا این خاکسترها تبدیل به آدم بشود؟ خدا جواب نه، نمی دانم، نمی توانم، ندارد. با یک نظر، فوری از وقتی که مردم چشمشان را باز می کنند و می بندند، مشاهده می کنند ده کیلو خاکستر تبدیل شد به یک پسر ده کیلویی به یک دختر ده کیلویی. حالا روی ده کیلو خاکستر چقدر باید کار بشود تا تبدیل بشود به یک آدم ده کیلویی؟ از آن روزی که مثلاً پانصد کیلو سنگ آهن را می برند به معدن و می گویند این پانصد کیلو سنگ آهن بایستی تبدیل شود به یک طیاره ای که پانصد تن یا پانصد کیلو وزنش باشد، بگو پانصد تن سنگ آهن را می برند در اختیار مهندسین می گذارند می گویند بایستی این پانصد تن سنگ آهن تبدیل شود به یک طیارۀ پانصد تنی. حالا چند نفر بایستی روی این پانصد تن سنگ آهن کار کنند؟ چند روزکار کنند چند روز باید روی این سنگ ها کار بکنند؟ لااقل چهار پنج سال، حدود لااقل هزار نفر مهندس چهار پنج سال روی این پانصد تن سنگ آهن بایستی کار کنند تا بعد از پنج سال آن پانصد تن سنگ آهن تبدیل شود به یک طیاره پانصد تن وزن. خب حالا چقدر بایستی روی ده کیلو خاکستر کار واقع بشود تا این ده کیلو خاکستر تبدیل شود به یک پسر ده کیلویی یا به یک دختر ده کیلویی؟ اگر دست انسان ها باشد میلیون ها مهندس بایستی روی این کار بکنند و صدها هزار ماه مثلاً، با این که نمی شود. ولی خداوند تبارک و تعالی یک قدرت قاهره­ای ا­ست که به محض اراده کردن با یک عمل با یک اراده همان طور که در یک آن، یک سلول حیاتی می سازد در همان یک آن، پانصد میلیارد سلول حیاتی می سازد و آن سلول های حیاتی را متصل به یکدیگر می کند، پوست روی آن می پوشاند تبدیل میشود به یک آدم. فوری ده کیلو خاکستر تبدیل شد به یک پسر ده کیلویی به یک دختر ده کیلویی. خب این معجز­ات این جوریه دیگر، مثلاً وقتی که از یک پیغمبری از یک امامی می خواهند پدر من ده سال پیش از این از دار دنیا رفته خاک و خاکستر شده اگر شما پیغمبر خدا هستی پدر من را زنده کن از قبر بیرون برود و بیاید با ما تماس بگیرد و آن پیغمبر معجزه می کند، آن آدمی که ده سال پیش از این مرده، فوری زنده می شود می آید بیرون، خب آن ده کیلو خاک یا پنجاه کیلو خاک، تبدیل می شود به یک آدم پنجاه کیلویی.

یا این که از صالح پیغمبر تقاضا کردند مردم، گفتند تو اگر پیغمبر خدا هستی از همین کوهی که مقابل ما هست، بگو شتری بیرون رود خارج شود که آن شتر مثلاً چقدر قد و بالا داشته باشد، بچه اش هم به دنبالش باشد، برابر آبی که می خورد شیر به ما بدهد. خب صالح پیغمبر در مقابل این تقاضا چه کار بکند. آخر مردم وقتی چشمشون به یک پیغمبر و امامی می افتد یک چیزهای عجیب وغریبی می خواهند. مثلاً یک نفر الان در میان ته باز شما تو خیابان شما، بیاید سر کوچه بایستد داد بزند آی مردم من پیغمبر خدا شدم، من امام زمانم. یک چین ادعایی بکند من پیغمبر خدا شدمیا بگوید من امام زمان هستم. شما مردم دورش که جمع بشوید چی می خواهید از او؟ فوری از او معجزه می خواهید. خب آدم های عادی که می آیند میگویند من عالمم، معجزه نمی خواهید، من مجتهدم معجزه نمی خواهید، من پروفسورم دکترم معجزه نمی خواهید، من مهندسم دانشمندم، معجزه نمی خواهید. به محض این که بگوید من پیغمبرم همه می گویند یالا تو اگر پیغمبر هستی همین سنگ را تبدیل به آدم کن. همین خاک ها را تبدیل به آدم کن، یا از این خاکها بره ای برای ما خارج کن، گوسفندی برای ما درست کن. به حضرت عیسی گفتند تو اگر پیغمبر خدا هستی از همین گل ها که ما در اختیار تو می گذاریم یک کبوتری بساز. خب حضرت عیسی فوری آن گل ها را حالا ابتدا خودش به صورت یک مجسمه در می آورد، خب مجسمه گلی که کبوتر نیست، بعد با یک نظر آن مجسمه کبوتر تبدیل به کبوتر می شود پرواز می کند.

مردم از پیغمبرها یک چیزهای عجیب و غریبی می خواهند یعنی همان کارهایی که از دست خدا ساخته است همان کارها را از پیغمبرها و از امام ها مطالبه می کنند، ولیکن از سایر مردم مطالبه نمی کنند. آمدند به پیغمبر اکرم گفتند: تو اگر پیغمبر خدا هستی با دست خودت اشاره کن این کرۀ ماه دو نصفه شود، نصفی از مغرب برود نصفی از مشرق برود، دو مرتبه سر به هم بیاورد به صورت اول برگردد. یکی از معجزات مشهور پیغمبر اسلام، شق القمر؛ پیغمبر به آن ها قول داد، مانعی ندارد دو سه روز دیگر شب چهارده ماه می شود من برای شما این معجزه را انجام می دهم. که نوشته اند وقتی حضرت خدیجه شنید که مردم از پیغمبر یک چنین معجزه ای خواسته اند و پیغمبر هم قول داده است که شب چهارده ماه، معجزه شق القمر را انجام دهد، حضرت خدیجه وحشت پیدا کرد، آن­قدر ناراحت و ناراحت و ناراحت شد یک مرتبه داد زد: وا فضیحتا ان کذب محمدص، داد زد که ای وای چقدر رسوا می شویم اگر این وعدۀ پیغمبر، دروغ از آب در بیاد. پیغمبر وعده داده که شق القمر کند، اما دیگر نتواند یا نکند، چقدر رسوایی دارد. خب یک نفر ادعا می کند من پیغمبر خدا هستم ادعایش خیلی بزرگ است، یعنی من دستم به جیب خدا می رود، کار خدایی بر دست من انجام می­گیرد. مردم همان طور که از خدا کارهای عجیب و غریب مشکل را مطالبه می کنند از پیغمبر هم کارهای عجیب و غریب و مشکل را مطالبه می کنند. می گوید وقتی حضرت خدیجه داد زد ای وای چقدر رسوا می شویم اگر این معجزه انجام نگیرد، حامله بود به وجود مبارک حضرت زهرا (س)، یک مرتبه از رحم خود صدا شنید که مادر ناراحت نشو، پدر من اگر از خدا بخواهد زمین را به جای آسمان ببرد آسمان را به جای زمین بیاورد، خدا این معجزه را بر دست او انجام می دهد.

خب مردم، کافرها چرا این ها یک چنین معجزۀ شق القمر را خواستند؟ گفتند تا حالا معجزۀ همه پیغمبرها زمینی بوده، مرده را زنده کردند پیری را جوان بکنند کوری را شفا بدهند شلی را شفا بدهند، ما از این پیغمبر یک معجزه آسمانی می خواهیم، حالا دست پیغمبرها به زمین می رسیده به آسمان که نمی رسد. ما از این پیغمبر معجزۀ آسمانی می خواهیم تا نتواند انجام بدهد خیط شود سبک شود ما هم او را هو کنیم و از میدان درش ببریم، بگوئیم دیدی دروغ بود دیدی دروغ بود دیدی ادعای دروغ کردی از دروغ گفتی من پیغمبر خدا هستم، آمدند از پیغمبر یک معجزۀ آسمانی خواستند. خب حضرت وعده داد شب چهارده ماه آن معجزه را انجام بدهد. وقتی همه جمع شدند اشاره کرد به ماه، مشاهده کردند دونصفه شد فوری یکی از مشرق رفت دیگری از مغرب، فوری سربه هم آورد و به همان صورت اول درآمد.

چقدر شعراء دربارۀ این معجزه شعر گفته اند، الم تر ان الله جل جلاله اتانا بقرآناً علی ید احمدی... الی آخر، اشعار گفته اند در معجزه شق القمر پیغمبر اکرم. خداوند متعال هم آیه نازل کرد، اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ.

ببینید از پیغمبران، مردم کار خدایی انتظار دارند نه کار خلقی. اگر پیغمبر هم مانند ما مثلاً کار خلقی خواسته باشد به دلیل این که مانند مردم می داند و می تواند و مانند مردم زندگی می کند و مانند مردم محتاج به لشکر و به اصلاح یاور و انصار و امثال این هاست، که چه دلیلی دارد او ادعای پیغمبری کند دیگران ادعای پیغمبری نکنند؟

از صالح پیغمبر خواستند گفتند تو اگر پیغمبرخدا هستی از همین کوه مقابل چشم ما، یک شتری با این مشخصات بیرون بیاید. خب پیغمبر دعا کرد یک مرتبه دیدند شکاف در آن کوه به وجود آمد سر وکلۀ شتر پیدا شد، آمد بیرون، دنبالش هم بچه اش دنبالش حرکت می کرد که گفت : هذه ناقة الله لكم آية، این شتر که به چشمتون دیدید از میان کوه درآمد. مانند شترها از طریق زایمان و بچه بودن و بزرگ شدن و امثال این ها نبود، شتر بسیار عجیب و عظیمی بود که برابر آبی که می خورد شیر به مردم می داد، شیر از پستانش مانند نهر جاری می شد، سطل را می آوردند زیر پستان او می گرفتند فوری پر می شد. یک روز آب ده، مال آن شتر بود یک روز هم مال مردم، آن روزی که قسمت شتر بود تمام خانه ها پر از شیر و ماست و پنیر و چیزهای دیگر می شد که حتی صادرات هم داشتند به جای دیگر صادر می کردند. ولیکن گردن کلفت ها دیدند این شتر مایه رواج بازار این پیغمبر شده به زودی ریاست را از آن ها می گیرد سلطنت را قدرت را از آن ها می گیرد، چون از پیغمبرها می ترسند که این ها میایند عدالت اجتماعی به وجود می آورند، ارزاق را بالسویه بین مردم قسمت می کنند. این بالا پایین آدم ها یکی میلیونر میلیونر باشد که شکمش بترکد و دیگری از گرسنگی بمیرد، این تبعیضات را پیغمبران از بین می برند، مساوات و عدالت بوجود می آورند. پس این ابر قدرت ها و سلطان ها و ثروت مندان و پول داران از این پیغمبران می ترسند که مبادا آن ها ظاهر بشوند، فقیر و غنی را یکی کنند دیگر این ها نتوانند بار زندگیشان را به دوش فقرا بگذارند و فقرا را استثمار بکنند. روی این حساب دیدند بازار صالح پیغمبرخیلی رواج پیدا کرده، با این شتری که دارد. چندتا احمق و نادان را دیدند تبلیغ کردند و به آن ها وعده دادند گفتند اگر این کار را انجام بدهید به شما چطور خانه و زندگی می دهیم اما اگر انجام ندهی تو را به قتل می رسانیم. یک مرد شقی را وادار کردند که آن حیوان را از پشت سرآمد پای حیوان را قطع کرد و بقیه مردم هم با تبلیغ همان ابرقدرت ها و ثروتمندان، ریختند آن حیوان را به قتل رساندند، معجزۀ الهی را از بین بردند. خداوند سه شبانه روز به آن ها مهلت داد و بعد همۀ آنها را نابود کرد .مردمانی کهضد خدا هستند بایستی نابود بشوند.

حالا در یک آن یک چنان شتری از سنگ بوجود بیاید از خاک بوجود بیاید چقدر وقت لازم دارد؟ این را میگویند قدرت الهی و قدرت تکوینی انبیاء و ائمه اطهار علیهم الصلاة و السلام. ائمه قدرتشون قدرت خداست، علم شون علم خداست، حکمتشون حکمت خداست، در هر جا هستند بر همۀ کائنات مسلطند محیطند، چون خلیفۀ خدا هستند دیگر. درهرجا که هستند آن قدر که مثلاً در همین جا که هستند، آنقدر که بر امریکا و مردم امریکا مسلطند بر مردم کرۀ مریخ و مشتری هم مسلطند. آن قدر که در این کرۀ زمین تصرف دارند در کرۀ ماه و کائنات هم تصرف دارند.

بالاخره امام ها، پیغمبرها را باید با خدا حساب کنیم نه با سایر مردم. زیرا اگر با سایر مردم حساب کنی گیر می افتی که چطور فردا امام زمان می آید با قدرت قاهرۀ خودش، تمام کرۀ زمین را تصرف می کند، همه قدرت ها را از بین می برد، ايْنَ مُسْتَاْصِلُ اَهْلِ الْعِنادِ وَالتَّضْليلِ وَالاِلْحادِ، کجاست آن آقایی که می آید تمامی منافقین و ریاکاران را خانه نشین می کن،د منزوی می کند در یک جایی حبسشان می­کند که به اندازۀ حجم بدنشان جا دارند، نه این که میدانی داشته باشند حرکت کنند بازی کنند،گردش کنند. جهنمی ها هرکدام به اندازۀ حجم بدنشون جا دارند. اما بهشتی ها هرکدام برابر کائنات جا دارند. شما سورۀ مطففین میخوانید این ها را بدانید همین طور است که من می گویم، زیرا اگر چنین نباشد وعده های خدا دروغ در می آید. این همه خدا در قرآن وعده می دهد، این وعده ها وقتی درست درمی آید که همین جوری که پیغمبران با معجزات خودشان نشان داده اند یا ائمه با معجزات خودشان نشان داده اند، همین طور قدرت قاهره ای بر کائنات مسلط بشود تا بتواندکرۀ زمین را پر از عدل و داد بکند.

امام زمان در حکومت خودش، آن چنان محیط است که اگر انسانی نیت گناه کند در دل یک جنگلی، در دل یک بیابانی، صحرایی، جایی که دور از انظار و افکار مردمه، نیت کند که به زن خودش ستم کند او را کتک بکند یا به یک گنجشکی حیوانی ستم کند و یا یک گیاهی را از زمین بکند، وقتی نیت می کند فوری بهش مخابره می شود، توبیخ می شود. بی حیا تو چرا یک چنین نیتی کردی؟ تو چرا این برگ گیاه را کندی؟ حالا که این کار را کردی باید سه روز در همین جا حبس باشی از جای خودت تکان نخوری و این سه روز را حق نداری نه آب بخوری نه غذا بخوری نه نان بخوری تا جریمۀ همین عملت باشد که بر خلاف قانون طبیعت، که خدا یک گیاهی را سبز کرده تو آن گیاه را می کنی، خدا یک حیوانی را آفریده تو آن حیوان را می کشی. آن قانونی که حالا نمونه اش درحرمه، وقتی حاجی ها وارد مکه معظمه می شوند، لباس احرام می پوشند، ببین چقدر مقید می شوند. لباس احرام به تنشان می کنند، مردها بایستی لباسشون دوخته نباشد کفشهایشان بندی باشد مثل نعلین باشد، روی پاهایشان پوشیده نباشد، سرشون پوشیده نباشد تنشان را حق ندارند بخارانند اگر خارش پیدا کرد، مویی از تن خودشان حق ندارند بکنند، ناخن خودشان را حق ندارند بچینند، شپشی که تن آن ها را می خورد حق ندارند بردارند بیاندازند به زمین، اگر اشتباها برداشتند باید از این جای بدن بردارند به آن جای دیگر بگذارند، حق ندارند شپش را بکشند حق ندارند پشه را بکشند، حق ندارند پایشون را روی یک گیاهی علفی بگذارند، حق ندارند برگ گیاهی را بکنند، حق ندارند تخم یک کبوتری را از بین ببرند یا جوجه ای را بکشند، حق ندارند مثل آدم...باید آرام آرام در همان مسیری که خدا دستور داده، به همان حرکات و سکناتی که خدا دستورداده مشغول باشند. خب حق ندارند حق ندارند حق ندارند شاید خیلی از این کارها را هم می کنند و کسی خبر ندارد. خدایی که چنین حکمی را می دهد آیا نظارت هم دارد که فلانی شپش را برداشت فشارش داد او را کشت؟ یک پشه ای را لنگ و چلاق کرد؟ یک برگ گیاهی را از زمین کند؟ یک نیت بدی کرد، به خانم خودش نگاه زن و شوهری کرد نه نگاه برادر خواهری؟ زن و شوهر وارد حرم می شوند مثل برادر و خواهر همدیگر می شوند، دیگر مرد حق ندارد نگاه لذت بردن به زن خودش بکند یا زن حق ندارد نگاه زن و شوهری به مرد خودش بکند، اگر یک چنین نگاهی بکند کفاره دارد. حالا اگر آمد و نگاه کرد از زیر چشم به زن خودش این جور نگاه کرد یا به شوهر خودش این جور نگاه کرد کی خبر دارد؟ خدایی که یک چنین حکمی داده خبر دارد، امامی که یک چنین حکمی داده خبر دارد؟ آره. کسی که یکچنین فرمانی می دهد بایستی قدرتش هم همراه فرمانش باید باشد، باید محیط باشد مسلط باشد بر آن آدمی که معصیت خدا کرده، رفته در خانۀ خودش، به اصلاح آن خانه تاریک، یک لیوان آب برداشته روزه ماه مبارک رمضان را خورده، خب کی خبر دارد، خدا هم خبر ندارد امام زمان هم خبر ندارد؟ اگر کسی خبر ندارد خوب چطور...

**...**درحرم خدا به قتل برساند؟ پس خدایی که یک چنین حکمی را می­دهد محیط است بر همۀ انسان ها، که اگر نیت گناه کند او را مجازات می کند که تو چرا نیت گناه کردی؟ تو چرا یک چنین فکری کردی که بهتر این است بروم در یک جایی نهانی پنهانی لیوان آبی را سر بکشم و روزه خودم را افطار کنم، کی خبر دارد؟ حکومت ائمه این جوریه. امام زمان که می آید محیط بر تمام کرۀ زمینه. به محض این که امام باقر می فرماید این حادثه واقع می شود امن الناس کلهم یومئذ، یعنی به محض ظهور، یک مرتبه تمام کرۀ زمین تسلیم می شوند. هم آن ها امام را هرجا هست می بینند، هم امام آن ها را در هرجا هست می بیند. چون می بینند در حیطۀ تصرف امام و در حیطۀ قدرت امام هستند. امام مثلاً وقتی سخنرانی می کند در همان جایی که خودش هست حالا چه در کعبه معظمه باشد در هرجا باشد سخنرانی می کند بدون رادیو تلویزیون. این آدم های ضعیف ببین چه کارها کرده اند، صدایشان را به آن سر عالم می رسانند از این سر کرۀ زمین با آن سر کرۀ زمین حرف می زنند، فرمان می دهند، دستور می دهند، این آدم هایی ضعیف نادان ناتوان یک چنین قدرتی پیدا کرده اند، خب فردا امام زمانی که بیاید، یدش، یداللهه، قدرتش قدرت اللهه زبانش لسان اللهه، عینش عین اللهه، علمش علم اللهه، او می خواهد مثلاً بیاید باز منت آمریکا اسرائیل را بکشد که برایش رادیو تلویزیون درست کنند، پس بایستی منت کفار را بکشد که بیایند این صنایع را برایش درست بکنند!

او در یک جا سخنرانی می کند هر کس در هر جای عالم هست آن طرف کرۀ زمین این طرف کرۀ زمین، میان جنگل ها، میان اتاق خودش، هر کس در هر جا هست امام را در دو قدمی خود می ببیند، می بیند در تصرف اوست با آن معجزات دیگری که واقع شده. لذا، امن الناس کلهم یومئذ، امام باقر می فرماید در یک آن و در یک ساعت تمام جمعیت کره زمین ایمان می آورند. همه میگویند آمنا یا ابن رسول الله آمنا یا ابن رسول الله، اما آن حضرت فقط ایمان کسانی را می پذیرد که پیش از ظهور ایمان آورده باشند، پیش از ظهور عمل صالح انجام داده باشند، ایمان ازآن روز به بعد را قبول نمی کند. زیرا آن ایمان از ترسه و طمعه. ایمان به خدا بایستی روی حقیقت و واقعیت باشد. ما خدا را بشناسیم ایمان به خدا بیاوریم، خدا را بشناسیم عمل خیر انجام بدهیم و این ها همه وقتیست که امام زمان غایب باشد خدا هم از نظرمردم غایب باشد، اما وقتی ببینم در پنجۀ قدرت خدا یا در پنجۀ قدرت امام زمان هستیم، ما از ترس، آن وقت ایمان می آوریم آن کدام ابوسفیانه کدام شمره کدام یزید و ابن زیاده که این جور در پنجۀ قدرت امام باشد اما باز هم لجبازی کند ایمان نیاورد. لذا همه جا اخبار و روایات دارد که یسد باب التوبه، نماز از آن روز به بعد قبول نیست، روزه از آن روز به بعد قبول نیست ،خمس و زکات از آن روز به بعد قبول نیست، جهاد از آن روز به بعد قبول نیست، و الا منت آن بزرگوار را می کشند که بیایند اسم نویسی کنند به جبهه ها بروند. او با قدرت قاهره الهی بر تمام کرۀ زمین مسلط می شود. به دلیل همین فرمایش امام باقر علیه الصلاة و السلام؛ و خداوند هم در قرآن می فرماید: وَ عَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَ قَدْ خابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْماً(طه-111)، یعنی تمام قدرت ها تسلیم قدرت خدا و تسلیم قدرت ولی خدا می شوند.

گفتیم خدا که حکومت می کند یعنی امام زمان حکومت می کند. وقتی تمام بشریت تسلیم می شوند کدام آدم بدی هست که از ترس یا به طمع ایمان نیاورد؟ ایمان از ترس، ایمان حساب می شود؟ ایمان به طمع ایمان حساب می شود؟ ایمان ابوسفیانی ایمان شمری ایمان یزدی ایمان ابن زیادی. چرا دم مرگ توبه قبول نمی شود خدا در قرآن می گوید، ها؟ دلیلش چیه خدایی که این همه مظهر رحمته برکته، یک ثانیه به مردن توبه ات قبوله، یک دقیقه به مردن توبه ات قبوله، پیش از آنکه چشمت به عزرائیل بیافتد توبه ات قبوله. اما به محض این که دیدی در پنجۀ قدرت عزرائیل هستی دیگر تکان نمی تونی بخوری، چشمت به اختیار عزرائیله، گوشت به اختیار عزرائیله، دست و پایت به اختیار عزرائیله ،مانند گنجشک در قبضۀ تصرف او هستی، آن جا داد می زنی مثل فرعون که وقتی داشت خفه می شد گفت، آمَنَت بِرَبِّ هارُونَ وَ مُوسي، من ایمان آوردم به رب موسی و هارون. جبرائیل هم یک تکه از این لجن های دریا انداخت توی حلقش، خفه شو الان ایمان آوردی؟ آن ایمان نیست که خدا قبول بکند، نه این که ایمانه. خدا وقتی خواسته باشد مردم را مجبور کند بر ایمان و نماز و روزه، الان در مملکت ما اگر دولت، قانونی بگذراند که روزهای جمعه هر کسی به نماز برود ده هزار تومان نقد بگیرد و هر کسی به نماز جمعه نرود یک سال باید حبس بشود یک ماه باید حبس بشود تحت تعقیب قرار می گیرد، یک چنین فرمانی دولت ایران صادر بکند، بگوید هر کس به نماز جمعه برود نقدی ده هزار تومان بگیرد و اگر نرود تحت تعقیب، مأمورین دولت او را بگیرند و لااقل یک ماه حبسش بکنند. ها؟ کی هست که نرود؟ آیا یک بچه ای یک زنی یک کودکی یک بزرگی یک پیرمردی یکی پیدا می شود که نرود؟ برود ده هزار تومان گیرش می آید نرود یک ماه حبس میشود، دوماه حبس میشود اما یک چنین نمازی به ده شاهی نمی ارزد، به یک بادام نمی ارزد، ارزش ندارد. برای این که تو خدا را نپرستیدی که، معرفتی به خدا که پیدا نکرده ای، به طمع ده هزار تومان پول یا از ترس اینکه تو را حبس کنند رفته ای نماز خونده ای، پس این نماز قبول نیست. وقتی هم چشمت به عزرائیل می افتد همینه. خب زیر پنجۀ قدرت عزرائیل خواهش می کنم دو روز دیگر مهلت بده یک روز دیگر مهلت بده یک ساعت دیگر مهلت بده، فوری بر می گردم حساب مال خودم را می کنم، خمس و زکات مال خودم را می دهم، چنین و چنان. عزرائیل هم میگوید خفه شو حالا دیگر وقتش نیست. منتقل می شود به عالم آخرت. امام زمان که ظاهر می شود، همین طور بشریت زیر پنجۀ قدرت امام زمان قرار می گیرد. او مثل انبیاء نمی آید مردم را دعوت به دین خدا کند، یکی قبول کند مرحبا بگوید یکی هم رد کند مثلاً کاری به او نداشته باشد. پیغمبران منت مردم را می کشیدند که ایمان بیاورند وقتی ایمان می آوردند به آنها مرحبا می گفتند و تشویقشان می کردند، ایمان هم نمی آوردند به خدا واگذارشان می کردند. پیغمبران محکوم به ظاهر مردم بودند به باطن مردم کار نداشتند. اما امام زمان حاکم بر باطن مردمه. مردم محکوم به باطنشان هستند نه به ظاهر. پس یک آدمی که تمام مردم میگویند خوب آدمیه اما باطنش بده، امام زمان او را رد می کند و آن دیگری که تمام مردم می گویند بده اما باطنش خوبه، امام او را قبول می کند. این را میگویند حکومت تکوینی، ولایت تکوینی. به این کیفیت امام زمان ظهور می کند، مسلطه بر تمام کرۀ زمین. راست می گم ها، افسانه برایتان نمی گویم ها. به خدا قسم اگر امروز خودتان را اصلاح نکنید فردا حاضرید میلیون­ها تومان رشوه بدهید که یک لقمه نان در اختیارتان بگذارد.

امام زمان دارد يخرج ایدیهم صفرا، یعنی در حکومت امام زمان، کفار و منافقین، قدرت این که یک لیوان آب تهیه کنند ندارند. قدرت این که یک ریگی بپرانند ندارند، درگرسنگی دائم، در تشنگی دائم، در عذاب دائم، به اندازۀ حجم بدنشان جا دارند، به اندازه قبر. تا از قبر میایند بیرون همانجا میخ بندند. به اندازۀ حجم بدنشان جا دارند که خدا جای آن ها را اسمش را گذاشته سجین، سجین یعنی تنگنای زندان. گاهی یک زندانی را در زندان، زندانی می کنند. خب زندان یک محوطه وسیعی است، زندانیان آزادند. یکی در آن جا فضولی می کند می ببرنش یک حبس تک نمره، یک اتاقیه به اندازۀ حجم بدنش. حق ندارد بیاید بیرون. آن را می گویند سجین.

کافرها یک چنین زندانی دارند در دورۀ امام زمان. مومنین بی نهایت در تمام عالم خلقت آزادند اما کافرها به اندازۀ حجم بدنشان. حدیث دارد يخرج ایدیهم صفرا ، یعنی ثروت کفار و منافقین را به صفر می رساند. صفر چقدره، ها؟ خب یک تومان یک تومانه یک قران یک قرانه یک لیوان آب یک لیوان آبه، یک برگ سبزی یک برگ سبزیه. صفر چقدره؟ صفر، هیچ.

باور نمی کنید که میگویم قدرت پراندن یک ریگی را ندارند؟ اگر دستشون را ببرند یک ریگی را بردارند آن چنان آن ریگ بند می شود که نمی توانند تکان بخورند. به این کیفیت است که دنیا را پر از عدل و داد می کنند بعد از آن که پر شده باشد از ظلم و جور.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین. بسمک العظیم الاعظم با الحسن و بالحسین و اولادهما یا الله یا الله یاالله یاالله یاالله. پروردگارا توفیق بندگی به همه ما برسان. برکات خودت را برما نازل بفرما. باران رحمت خودت را بر ما نازل بفرما. فقر و نادانی و تنگدستی از جامعه اسلامی و شیعیان و ایرانیان بر طرف بفرما. کشور اسلامی ما رهبران روحانیون ما در پناه خودت حفظ بفرما. شر اشرار و کفار به خودشون برگردان. شر امریکا و اسرائیل به خودشون برگردان. پروردگارا فرج امام زمانمان را هر چه زودتر برسان. بحرمه سوره مبارکه ..

شب چهاردهم ماه مبارک رمضان

اعوذبالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و صلی الله علی محمد و اله الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین السلام علینا و علی عبادالله الصالحین

بقیه بحث ها در شناخت این دو زندگی ا­ست که خداوند برای بشریت مقدر کرده. یکی به نام زندگی دنیا و دیگری به نام زندگی آخرت. ما انسان ها خبر نداریم که چه تقدیری و چه تقدیر نامه ای داریم. اگر خبر داشته باشیم که کیستیم و چیستیم و چه آینده ای داریم وخدا دربارۀ ما چه نقشه ای دارد و چه نقشه ای اجرا می کند بسیار وحشت پیدا می کنیم از این که گاهی مرتکب گناه و معصیت می شویم یا گرفتار تنبلی و کسالت. در زندگی دو طایفه از انسان ها گناهکارند و یک طایفه، موفق و خوشبخت و مطیع خدا. و حقیقتاً بایستی خود را بشناسید که از کدام یک از این سه طایفه هستید. دوتا طایفۀ موفق کسانی هستند که دائم در تلاش و جهاد و کوشش هستند دائم کار می کنند، فعالیت می کنند، دنبال کارهای مثبت، مفید، نافع به حال خود و نافع به حال بندگان خدا، انسان هایی که دائم در تلاش و کوشش هستند، اشتغال به کار دارند اشتغال به کارهای نافع و مفید، این ها صد درصد موفقند. مانند مسافرین هستند که در حرکتند فعالیت می کنند تا خود را به مقصد برسانند. بشریت را همه می دانند که مانند کاروان در حرکتند یعنی ما انسان ها در بیابانِ زندگی هستیم، در بیابانی که حرکت می کنیم خودمان را به زندگی برسانیم نه این که زندگی می کنیم. همان طور که انسان های مسافر در بیابان در معرض خطرات و مصیبت ها و گرما و سرما و مصیبت های دیگر هستند و عاقبت آیا به مقصد می رسند یا در وسط راه میمیرند، ما انسان ها هم چنین هستیم در بیابان زندگی، اگر انسان ها به مقصد رسیده بودند به آن شهر ایده آلی که خدا برایشان مقدر کرده به آن جا می رسیدند، در آن جا نه مرگ هست، نه مرض هست، نه پیری هست، نه کوری است نه جنگ است نه قتل و نه کشتار و نه مصیبت های دیگر، انسان ها در آسایش و آرامش و آرایش کامل زندگی می کنند و یک ذره بلا و مصیبت متوجه آن ها نمی شود، آن جا را میگویند مقصد. جایی که این طور به طور کامل تفسیر می شود رقم رنج و زحمت صفر است، رقم موفقیت و استفاده و بهره برداری، بی نهایت، بدون حساب. خداوند می فرماید: إِنَّما يُوَفَّي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسابٍ، یعنی انسان هایی که صبر می کنند تو راه، تا خود را به مقصد برسانند وقتی به مقصد رسیدند اجرشون بدون حساب در اختیار آن ها قرار می گیرد. خب این مقصده یعنی مقصد جایی است که دیگر مصیبت و بلا و مرگ و مرض و پیری وکوری و بدبختی و مصیبت ها نیست. درست مانند مسافرینی که در راه حرکت می کنند هر چه مصیبت دارند توی راهه، اما وقتی به شهر رسیدند شهر دیگر جای استراحته. به شهر که می رسند استراحت می کنند اما تو راه، در مشقت و رنج و الم هستند. آدم ها همین طور در حرکت اند به سوی آن شهری که بایستی به آن شهر برسند و استراحت دائم و آرامش کامل. آن شهر را بهش میگویند شهر آخرت، یعنی آخر سفر. آخرت یعنی آخر سفر، آخر زندگی. هر چیزی یک اول دارد یک آخر دارد، تمام کارها این­طوره. یک تخمی می کاری این تخم یک اولی دارد یک آخری دارد. اولش وقتی است که بذری توی خاک بیاندازی تازه سبز می شود آخرش وقتی است که به ثمر می رسد خوشه می کشد، آدم از دانه هایش استفاده می کند. یا مثلاً درختی که می کاری اولی دارد و آخر. اولش وقتی است که تازه کاشته شده سبز شده آخرش وقتی است که به گل و میوه و این ها می رسد میوه های مرغوب و لطیف در انسان می گذارد.

همین طور که هر چیزی در عالم، شما در عالم چیزی پیدا نمی کنید که اول و آخر نداشته باشد. اول داشته باشد بدون وسط، یا وسط داشته باشد بدون آخر. همه چیز در حرکته در نمایشه در آرایشه، چیزی در عالم ساکن و صامت وجود ندارد. این زمین ما دائم در حرکت، الان کرۀ زمین را حساب کرده اند دوجور حرکت دارد با یک حرکتش برای ما شبانه روز درست می کند با یک حرکت دیگرش زمستان و تابستان و بهار درست می کند. با آن حرکتی که برای ما زمستان و تابستان درست می کند هر ثانیه ای سی کیلومتر ما را جابه جا می کند، از این جا به آن جا می برد. هر ثانیه ای سی کیلومتر،... در یک دقیقه هزار و هشتصد کیلومتر. یعنی مانند آن سر ایران..تقریباً از مغرب ایران تا مشرق ایران همین قدر راهه. هزار و هشتصد کیلومتر، در هر دقیقه ای این کرۀ زمین هزار و هشتصد کیلومتر ما را جابه جا می کند می برد آن طرف. لذا می بینید این خورشید گاهی از ما دور می شود و گاهی به ما نزدیک می شود. خورشید سر جایش است تکان نمی خورد، اما این کرۀ زمین ما را گاهی به خورشید نزدیک می کند و گاهی از خورشید دور می کند. همه چیز در عالم متحرکه، حرکت دارد، چیز ساکن.. تا حالا دانشمندان خیلی به عمق طبیعت، یعنی به دل این اجسام عالم راه پیدا کرده اند و رفته اند. هم به دل ستاره ها راه پیدا کرده اند رفته اند، هنوز این همه گشته اند در ظاهر و باطن عالم، یک چیزی ساکن، صامت، بی حرکت پیدا نکرده اند، همه چیز در حرکته، ما هم در حرکتیم یعنی زندگی ما یک حرکته ثابت نیست که، خودتون حالا از نظر بدنی حساب کنید از نظر بدنی شما در حرکت هستید، اگر ساکت بودید وقتی از مادر متولد می شدید دو کیلو وزنتون بود می خواست همان جور بمانید دیگر، هیچ تغییر نکنید، ببینید حالا هفتاد کیلو هشتاد کیلو وزن پیدا کرده ای چندین مرتبه هم این بدن شما عوض و بدل شده. هم چنین فکرتان، وقتی از مادر متولد شدی در حد صفر بودی هیچ چی بلد نبودی نه اسم خودتان را نه اسم پدر نه اسم مادر، نه چیز دیگه نه زندگی. اما حالا خیلی چیزها می دانی شهر میدانی روستا می دانی مملکت می دانی زمین و آسمان می دانی سرما و گرما. چقدر خب هر کسی خواهی نخواهی زندگی خودش را می فهمد.

پس زندگی هم یک نوع حرکته یعنی همۀ انسان ها همه در حرکتیم حالا به کجا می رویم این حرکت، از هر موجود متحرکی سئوال کنی به کجا می روی مقصد خودش ر ا معرفی می کند. حتی یک مورچه وقتی حرکت می کند، از او بپرسی به کجا میروی مورچه وقتی از لانۀ خودت خارج شدی می گوید دنبال لانه ای دانه ای می گردم دنبال روزی می روم. پس حرکت بدون مقصد نمی شود، هر حرکتی مقصدی دارد زندگی ما هم که حرکته، یک آخری دارد. آخر زندگی آن جایی نیست که تمام می شود که وقتی تمام شد آخر شد، (بلکه) وقتی کامل شد آخر شد.

بعضیها میگویند آخر زندگی همان جایی استکه زندگی تمام شد رفت. اشتباه می کنند وقتی که زندگی کامل می شود آخره، نه وقتی که تمام می شود. مثلاً خانه می سازید خشت اول را می گذارید کی آخر می شود؟ وقتی که کامل می شود، تمام می شود. یا مثلاً ماشین می سازید کی این ماشین سازیت آخر می شود؟ وقتی تمام می شود. هرچیزی وقتی کامل می شود، آخر می شود، نه وقتی که تمام می شود، نابود می شود، آخر می شود.

زندگی ما هم همین طور. آخر زندگی ما وقتی ا­ست که زندگی ما کامل می شود. پس زندگی که ختم می شود، کامل می شود. مثلاً نبوت ختم شد بوسیله حضرت خاتم الاانبیاء(ص)، ختم شد یعنی کامل شد نبوت یا تمام شد نبوت؟ کامل شد. یعنی هر پیغمبری یک صفحه از قرآن را آورد یک خط از قرآن را آورد، به مردم یاد داد، پیغمبر آخر الزمان تمام علم خدا آورد به مردم یاد داد. پس دین به وسیلۀ پیغمبر اسلام کامل شد، نه تمام شد. این زندگی انسان ها هم همین طور، کامل می شود. وقتی کامل شد آخرت می شود. می بینید الان زندگی چقدر تغییر کرده از ابتدای جوانی شما یا بچهگی شما تا حالا؟ خب ما خودمون تقریباً همه دوره های زندگی را دیده ایم. از نظر مسافرت بحث می کنیم. یک دورۀ پیاده روی، پیاده می رفتیم از این جا به سبزوار به مشهد، تا مشهد هفت شبانه روز طول می کشید تا تهران یک ماه طول می کشید، تا پشت کوه می رفتیم دو روز سه روز طول می کشید، تا مهرمی رفتیم برمی گشتیم یک روز طول می کشید، این دوره پیاده روی. یک قدری جان پیدا کردیم پول پیدا کردیم، یک الاغی خریدیم یک اسبی خریدیم خب زودتر می رفتیم زودتر می آمدیم. بعد در آینده آن ماشین های دوره های اول پیدا شد،ماشین های اول اول که شما شاید یادتون باشد که ما بچه بودیم به محض این که یک چراغی از آن طرف بیابان می دیدیم میگفتیم ماشین آمده، می دویدیم میامدیم ته باز، این ته باز هم جاده بود که ماشین ها را ببینیم. یک ماشین هایی مثلاً چهار چرخی سیمی دیوارش سیم بود و وسطش هم صندلی نداشت همان طور می نشستند، دراز می کشیدند و می نشستند. آن ماشین ها هی بهتر و بهتر و بهتر، حالا مثلاً میبینی به طیاره رسید دیگه اکثر مردم حالا با هواپیما مسافرت می کنند فوری یک ساعته از این شهر به آن شهر از آن مملکت به آن مملکت، دور دنیا می چرخند و حالا ببینی که این سواری مسافرت ما چقدر ترقی کرده بهتر شده این زندگی است که بهتر شده، مسافرت ما که بهتر شده یعنی زندگی ما بهتر شده. یا مثلاً وسایل آشپزی ما، در آن دورانی که ما بچه بودیم پدرها مادرها برای ما غذا می پختند چقدر بایستی برویم توی بیابان ها هیزم جمع کنیم بیاوریم پای دیگ و دیگدان بنشینیم چقدر دود و دولخ و هیزم روشن کردند تا یک برنجی یک پلویی گوشتی پخته بشود. همین طور میبینی بهتر شده بهتر شده حالا یک پیچ بخاری را یا پیچ برق را می زنی غذایت پخته آماده، بدون دود و بدون دولخ و بدون چیزهای دیگر در اختیارته. همین زندگی الان چقدر در دورۀ ما بالا رفته ترقی کرده، چه برسد به آن زمان های قدیم، درآن زمان های قدیم که عصرحجر اسمش را گفته اند، عصر حجر مردم لباس دوختن بلد نبوده اند خانه ساختن بلد نبوده اند غذا پختن بلد نبوده اند حیوانات را با سنگ و چوب و چماق می کشتند گوشت هایشان را می خوردند، پوست هایشان را به بدنشان می بستند، امثال آن ها. از آن زمانی که خانه سازی لباس دوزی خوراک پزی غذا پزی، اجتماعی که دور همدیگر جمع بشوند... همینطور متفرق توی بیابان ها بوده اند، گاهی گرگ و پلنگ به آن ها حمله می کرده می خورده آن ها را، آن قدیمها مد بوده هر بچه ای که از ده فرار میکرده یا از جمعیت فرار میکرده گرفتار گرگ می شده، لذا وقتی برادران یوسف هم به یعقوب گفتند این برادرمان را بده ببریم بیابان گردش کنیم تفریح کنیم، حضرت یعقوب گفت ،إِنِّي... أَخافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ،  می ترسم شما بچه من را ببرید بیابان، غافل­بشوید یک گرگی بیاید او را بخورد. تنها عاملی که آدم ها را ده نشین و شهرنشین کرده، ازبیابان رانده آن ها را مجبور کرده دورهمدیگر جمع بشوند شهری بسازند دهی بسازند مملکتی بسازند، آن تنها عامل، گرگ ها بوده اند پلنگ ها بوده اند.

خداوند سر راه آدم هایی که می رفته اند به بیابان ها فرارمی کرده اند ازجمع و از جامعه به بیابان ها می رفته اند و یا از زن و بچه فرار می کرده اند و از کار و کاسبی فرار می کرده اند به بیابان ها می رفته اند، یک گرگی خدا سرآن ها سبز می کرده آن ها را می خورده، مردم از ترس گرگ ها پلنگ ها شغال ها دور هم جمع شدند ده ساختند که نگذارند گرگی بیاید و شهر ساختند که نگذارند دزدی بیاید و امثال این ها. حالا آن زندگی آن دوره هایی که مردم در بیابان ها زندگی می کرده اند که تقریباً خیلی هم وحشی بار می آمده اند و که قلدورهایشان وآدم های بدجنس و آدم خورهایشان را می گفته اند دیو، آدم های سالمترشان را می گفته اند جن، زن هایشان را می گفته اند پری، مردهایشان را می گفتند جن، این جن و پری که در ذهن ها مانده یا دیوها که در ذهنها مانده، می گویند رستم با دیوها جنگیده هفت خان رستم بوجود آمده، چه قضایا، عجایبی در تاریخ بوده، آن ها انسان های وحشی بیابانی بوده اند که بلد نبوده اند وارد ده بشوند با هم دیگر زندگی کنند در بیابان ها زندگی می کرده اند. خب قهراً بیابان گردی هم آدم را خیلی به اصلاح، جنگی بار می آورد، آدم­خوار بار میاورد، آدم ها را میخوردند، حیوانات را میخوردند، به آن ها جن و پری یا دیو می گفته اند که رستم هم رفته با دیوان جنگیده، یا سلیمان بن داود لشکر خودش را جمع کرد و رفت توی بیابان ها تمام آن آدم های وحشی بیابانی که جن پری می گفتند یا دیو می گفتند، همۀ آن ها جمع کرد سلیمان بن داود آورد آن ها را و شهر نشین کرد و زندگی به آن ها یاد داد و به اصلاح وادارشان کرد به کارکردن وکاسبی کردن.

شما خیال می کنید زندگی شما که الان به این خوبی تا این جا رسیده، مفت و مجانی به شما رسیده؟ آن قدر کشتار بوجود آمده آن قدر گرگ آدم ها را خورده پلنگ آدمها را خورده، زلزله مردم را از بین برده حادثه ها مردم را رانده و دوانده تا حالا یک قدری به آسایش رسیده اند.

پس زندگی در حرکته از صفر شروع می شود و ادامه دارد تا ببینیم به کجا می رسد. فکر کنید در این حرف ها که برای شما میگوییم تا دانا بشوید دانشمند بشوید زندگی را بفهمید که چیه آینده ها را بفهمید که چیه. شما خواهی نخواهی به آینده ها می رسید و آینده ها به شما خواهد رسید. امام علیه الصلاة و السلام می فرماید: رَحِمَ اللّهُ اِمْرَاً عَلِمَ مِن أینَ وَفی أینَ وَ إلی أینَ، یعنی لطف خدا شامل حال آن مرد و زنی می شود که لااقل این سه کلمه را بداند اگر این سه کلمه را بدانند لطف خدا شامل حالشان می شود توفیق پیدا می کنند. نمی گوید لطف خدا شامل حال کسی میشود که نماز میخوانند روزه می گیرند خمس می دهند زکات می دهند حج می روند جهاد می کنند همه این اعمال را کنار گذاشته امام صادق علیه الصلاة و السلام، به علم چسبیده، به فهم چسبیده، می گوید لطف خدا رحمت خدا شامل حال آن زن و مردی می شود که ابتدای زندگی را و وسط زندگی را و آخر زندگی را بفهمد. بداند زندگی از کجا شروع شده و به کجا رسیده و به کجا خاتمه پیدا می کند کجا تکمیل می شود. خب شما اول زندگیتان را می دانید که بچه بودید به دنیا آمدید، وسط زندگیتان را هم که حالا هست می دانید تا اندازه ای به کجا رسیده اید ؛گرچه نه اولش را می­ دانید نه وسطش را میدانید؛ آخر زندگی را هم خواهید فهمید.

اما کسانی که پیش از رسیدن به آخر، آخرش را می فهمند و پیش از رسیدن به وسط زندگی، وسط زندگی را می فهمند و اول زندگی را می فهمند، این ها کسانی هستند که لطف خداوند تبارک و تعالی شامل حال آن ها می شود. پس زندگی مانند کاروان در حرکته. بعضی ها این حرکت را که دارند می روند به کجا می روند می فهمند و بعضی ها نمی فهمند. مثلاً حافظ شیرازی می گوید که:

کس ندانست که منزلگه مقصود کجاست این قدر هست که بانگ جرسی می آید

چه می گوید حافظ؟ می گوید کس ندانست که منزلگه مقصود کجاست، این قدر هست که بانگ جرسی می آید، آن قدیم ها که کاروانها حرکت می کردند زنگوله داشتند گردن هر شتری هر الاغی اسبی قاطری یک زنگوله ای بود که وقتی کاروان حرکت می کرد آن زنگوله ها هم صدا می کرد زنگ و درای کاروان، میگویند زنگ و درای. حالا حافظ شیرازی این مردم را تشبیه می کند به کسانی که همراه کاروان و در کاروان حرکت می کنند. میگوید کس ندانست که منزلگه مقصود کجاست، یعنی ما همه در حرکتیم داریم می رویم اما نمی دانیم به کجا می رویم، مقصد کجاست همین قدر زنگ و درای کاروان، صدایش به گوش ما می رسد، می بینیم زنگوله ها تکان می خوره صدا می کند. حالا شما هم اگر صدای این زنگوله ها را بدانید که بشریت در حرکته، فردا به کجا می رسد پس فردا به کجا می رسد ده سال دیگر به کجا می رسد، شاید مانند حافظ حرکت انسان ها را در زندگی احساس کنید، گرچه نمی توانید آخرت را احساس کنید، یا کمند مردمی که بتوانند آخرت را احساس کنند.

خب اینجا من برایتان یک تشبیه می کنم که اگر خوب در این مثلی که می زنم دقت کنید خیلی حقیقت برای شما کشف می شود و واقعیت را درک می کنید. خب زندگی را به قطار تشبیه کنیم زیرا گفتیم در حرکتیم دیگر، چرا هر روز یک رنگی می گیری یک صورتی می گیری یک یک فکر تازه ای پیدا می کنی یک عقل تازه ای پیدا می کنی مثل مسافران که هر کیلومتری به یک جایی می رسند، باز یک کیلومتر دیگر به یک جای دیگر می رسند، یک کیلومتر دیگر به یک جای دیگر می رسند. شما هر ساعتی به یک فکری می رسی، هر شبانه روزی به یک عقلی می رسی، هر زمانی به یک زندگی دیگری می رسی، طرز فکرت عوض می شود، عقلت عوض می شود، شعورت عوض می شود، رنگت عوض می شود، زندگیت عوض می شود، بچه ای از دنیا می رود بچه دیگری به دنیا می آید این ها همه، زندگی همه اش در تحول و در حرکته. ما مثل سنگ ها و کوه ها نیستیم که به یک حال باشد از ابتدای خلقت تا حالا، بلکه مثل زراعتها و گیاه ها و درخت ها هستیم، هر روز یک رنگی و صورتی می گیریم.

پس زندگی مانند کاروان در حرکته. حالا این کاروان را ما تشبیه می کنیم به قطار، قطار از تهران به مشهد حرکت کرده دو سه هزار نفرجمعیت سوار قطارند. خب حرکت می کنند تق تق قطار صدایش به گوش شما می رسد میببینی هر یک ساعتی در یک جاییه، هر دقیقه ای در یک جای دیگری هست. خب این قطار که دارد حرکت می کند از تهران به مشهد یا به یک شهری دیگر، مردم که توی قطار نشسته اند بعضی ها می خوابند بعضی ها بیدارند. همین ماشینها همین طوره، در ماشین مسافرین از تهران به سبزوار دارند حرکت می کنند بعضی ها تو راه خوابیده­اند بعضی ها هم بیدارند. یک عده در این قطار خوابیده اند یک عده بیدارند قطار هم حرکت می کند. بیدارها حالیشان می شود به کجا رسیده اند چند ساعت طول کشیده، اما خوابیده ها حالیشان نمی شود. خوشا بحال کسانی که تا از تهران حرکت می کنند می خوابند وقتی به مشهد می رسند خودشان بیدار میشوند یا یک نفر آنها را بیدار می کند. از بیداران سئوال کنی چند ساعت طول کشیده می گویند بیست ساعت هفده ساعت هیجده ساعت اما ازخوابیده ها سئوال کنی چند ساعت طول کشیده او هیچ چیز حالیش نیست، همان ساعتی که حرکت کرده حالیشه و ساعتی هم که حالا به مشهد رسیده. حالا این زندگی مثل همین قطاره، کل آدم ها درکرۀ زمین سوار قطار زندگی هستند. زندگی مانند قطار در حرکته به سوی آن شهری که اسمش آخرته.

خب اولین آدمی که سوار زندگی شده به شهر زندگی آمده وقتی بچه متولد می شود، سوار زندگی می شود به شهر زندگی می آید. هر انسانی که متولد میشود، وارد شهر زندگی میشود، سوار قطار زندگی می شود. اولین انسانی که سوار این قطار شده آدم و حوّا بوده پشت سرش نسل دوم سوم و چهارم. من یک وقتی حساب کردم از زمان ما تا زمان آدم ابوالبشر صد پشت گردیده ما پشت صدو یکمین هستیم. خب آن نسل اول سوار زندگی شدند آمدند. خب همه در این کاروان زندگیند در این کرۀ زمین که به سوی آینده ها در حرکته و ما را به سوی آینده ها حرکت می دهد، همه سوار این قطار زندگی هستند تا به مقصد برسد و عاقبت به مقصد میرسند، مقصد حتمیه.

خب کسانی که مرده اند اینها در راه خوابیده اند مرده ها خوابیده ها هستند الان مرده ها اگر چه بدنشان خاک شده به اصلاح ما میگوییم مرده اند اما در فکر انسان ها زنده اند تمام گذشته ها در فکر ما هستند پیغمبران در یاد ما هستند امام ها در یاد ما هستند شهدا در یاد ما هستند این هایی که رفتند در گورستان قبرستان خوابیده اند در یاد اولادشان در یاد مردم زنده، (هستند) آدم های زنده تمام انسان های تاریخ را بیاد دارند در فکرخودشون نگه می دارند، همین طور این قطار درحرکت یک عده بیدار و یک عده خوابیده، یک عده تو راه سوار می شوند و غیرذلک، اما کسی پیاده نمی شود یعنی همه تو شهر زندگی هستند و در فکر مردم هستند تا فردا پس فردا که برسیم به دروازه آخرت. یک وقتی سر بلند می کنیم دیگر شهر آخرت دیده می شود، دروازۀ آخرت دیده می شود، علامتش نزدیکه مانند ماشین که سوار می شوی از ابتدا می گوید هزار کیلومتر و بعد می گوید هفتصد کیلومتر و ششصد کیلومتر و چهارصد کیلومتر و حالا به دم دروازۀ مشهد رسیده می گوید پنج کیلومتر، وقتی رسید به پنج کیلومتر دیگر دروازۀ مشهد را می بینی دیگر خودت را آماده می کنی. همان طور انسان ها در حرکتند در حرکتند باز اینهایی که خسته می شوند در زندگی، خدا آنها را می خوابانه آنهایی که خسته نشدند ادامه میدهد حرکت را، تا روزی که زنده ها برسند به دم دروازۀ عالم آخرت. وقتی وارد دروازۀ آخرت شدند زندگی به کلی عوض می شود. چون آخرت دیگه مثل دنیا نیست تا وقتی این زندگی تولد دارد، مرگ و میر دارد، خواب و بیداری دارد، رنج و زحمت دارد، مصیبت و مشقت دارد، جنگ و قتل وکشتار دارد، تو راهیم. انسان ها در بیابان زندگی دارند حرکت می کنند هنوز به زندگی نرسیده اند. زندگی آن وقتی است که همیشه زنده باشی همیشه خوشبخت باشی دیگر مرگی نباشد مرضی نباشد پیری نباشد ناتوانی نباشد ضعف و لاغری نباشد جنگ و دعوا نباشد بد اخلاقی بد رفتاری نباشد فحش و کتک نباشد انسان ها مانند برادر و خواهر، مهربان کنار یکدیگر...

**...**به مقصد رسیده اند خداوند تبارک و تعالی در قرآن یا ائمه در احادیث و روایات هی علامت ها را میگویند. اینی که میگویند آخرالزمان، علامت های آخرالزمان، علامت های ظهور امام زمان این علامتها چی است؟ این همان علامت های شهرمقصده که وقتی به مسافر می گویند به فلان روستا که رسیدی صد کیلومتر دیگر می ماند به آن روستای دیگر که اسمش مثلا داورزنه رسیدی ده کیلومتر دیگر می ماند به آن روستای دیگر صدخرو و مهر رسیدی چند کیلومتر می ماند همان طور که برای یک مسافر علامت شهری که می خواهد وارد شود برای او ذکر می کنند، ائمه اطهار علیهم الصلاة و السلام و خداوند تبارک وتعالی هم در قرآن علامت هایی که نزدیک می شوی به شهر آخرت، آن علامت ها را گفته اند. حالا آن علامت ها را میگویند علائم ظهور امام زمان.

امام زمان فاتح زندگی آخرته یعنی یک روز می شود دیگر مردم می رسند به امام زمان. خب چه جور مردم به این انقلاب رسیدند؟ هی سختی دیدند و مشقت دیدند هی گرفتاری دیدند و استثمار دیدند و استعمار دیدند، زیر چکمه ها رفتند و به دار زده شدند، اعدام شدند و کشته شدند و به زمین خوردند و به آسمان خوردند تا فهمیدند چطور خارجی ها بر این مملکت مسلطند و تمام ثروت این مملکت را می برند، عقل شون رسید که بایستی خودشان را از قید این خارجی ها آمریکایی ها انگلیسی ها آزاد کنند. وقتی فهمیدند قیام کردند آماده شدند برای قیام، مردم آماده شدند. چهار پنج تا قیام کوچک واقع شد پیش از قیام امام که آن قیام ها به ثمر نرسید. چرا به ثمر نرسید؟ زیرا هنوز پخته نشده بودند مردم. مرحوم آیت الله کاشانی قیام کرد به ثمر نرسید جلوترها چقدر مردم برای مشروطه قیام کردند به ثمر نرسیدند، جلوترها مثلاً بر علیه قاجار قیام کردند به ثمر نرسیدند، بر علیه سلاطین قبلی قیام کردند به ثمر نرسیده اند.ئاین که هی سلسلۀ پادشان عوض می شوند مردم از دست پادشاهان قبلی از سختی ها که دیده بودند قیام می­کردند باز خدا سلطان دیگر را می آورد پادشاه دیگر میآورد، هی قیام می کردند به ثمر نرسید هی قیام می کردند به ثمر نمی رسید تا حالا فعلاً این قیام در ایران به ثمر رسید توانستند پادشاهی را ساقط کنند که هی این شاه برود و آن شاه بیاید و این ملک برود و آن ملک بیاید، توانستند پادشاهی را ساقط کنند جمهوری اسلامی دایر کنند. بگویند ما حکومت الهی اسلامی می خواهیم فقط کسانی حق دارند بر ما حکومت کنند که صددرصد مجتهد باشند فقیه باشند امام زمان آن ها را تعریف کرده باشد. باز این هم همین طور، به آن ثمر کامل که نرسیده باز دنیا آماده می شود برای آخرین قیام. آخرین قیام، قیام حضرت ولی عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریفه.

حالا بحثم این بود که از زمان آدم تا قیام امام زمان، زندگی دنیاییه. یعنی مرگه مرضه پیریه کوریه لاغریه، یکی متولد می شود یکی می­میرد آنهایی که می میمیرند یعنی می خوابند در قطار زندگی، آنهایی که متولد میشوند تازه باید سوار قطار بشوند همین طور خوابیدن و حرکت و خواب و بیداری ادامه دارد تا روزی که طلیعه آن قیام آشکار بشود. خداوند مثلاً یکی از علامت های آخرت را میگوید. خوب گوش کنید یک صلوات بفرستید.

یکی از علامت هایی که به آخرت داریم نزدیک می شویم خدا ذکر می کند. من این علامت را برای شما می گویم تا ببینید چطور هی خدا و ائمه علامت ها را گفته اند که به کجا که رسیدید، به کجا که رسیدید نزدیک می شوید به آخرت. یکی از علامت ها این است که: [يَسْأَلُونَ أَيَّانَ يَوْمُ الدِّينِ](http://wiki.ahlolbait.com/%D8%A2%DB%8C%D9%87_12_%D8%B3%D9%88%D8%B1%D9%87_%D8%B0%D8%A7%D8%B1%DB%8C%D8%A7%D8%AA)- [يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ](http://wiki.ahlolbait.com/%D8%A2%DB%8C%D9%87_13_%D8%B3%D9%88%D8%B1%D9%87_%D8%B0%D8%A7%D8%B1%DB%8C%D8%A7%D8%AA) -[ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ هَٰذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ](http://wiki.ahlolbait.com/%D8%A2%DB%8C%D9%87_14_%D8%B3%D9%88%D8%B1%D9%87_%D8%B0%D8%A7%D8%B1%DB%8C%D8%A7%D8%AA) ، یعنی از تو مردم می پرسند روز قیامت، روز آخرت، روز قیام دین، روز قیام حکومت دینی، کی است کی آن قیام می رسد؟ کی آن زندگی آخرت می رسد؟ کی انسان ها به دم دروازۀ بهشت می رسند؟ خداوند می فرماید همان روزی که کفار و دشمنان دین فریفتۀ قوای آتشین می شوند، در آن روزگاری که کفار فریفتۀ آتش می شوند، می پردازند صدی نود پول هایشان را خرج می کنند که از آتش استفاده کنند، از آتش برای مسافرت استفاده کنند، از آن آتش برای برق استفاده کنند، از آتش برای جنگ استفاده کنند از آتش برای کارخانه ها استفاده کنند. تنها عاملی که الان صد ساله دنیا چقدر پول خرج می کند که از این عامل استفاده کند قوۀ آتشه قوه ناریه. چقدر کارخانه ها درست کرده اند و چقدر وسیله ها درست کرده اند و ماشین ها قطارها طیاره ها برق ها باطری ها، این ها همه با آتش کار می کند با حرارت کار می کند و آخرین آتشی آخرین قدرتی که از این آتش بدست آورده اند قدرت های هسته ایه، قدرت های اتمی. این قدرت های هسته ای آخرین استفاده ای است که از آتشها کرده اند و حالا انبارها را پرکرده اند،خدا می گوید یکی از علامت های نزدیک قیام و نزدیک قیامت آن زمانی است که مردم دنیا فریفتۀ قوای آتشین می شوند و آتش را استخراج می کنند، زندگی خودشون را با آتش می چرخانند، با آتش می جنگند با آتش ماشین ها را حرکت می دهند عاقبت این آتش را به جان خودشان می اندازند، 2/3جمعیت کرۀ زمین را می سوزانند.

این یکی از علامت های آن قیامه که خداوند متعال در این سورۀ والطور ذکر می کند می بینید چجور علامتش را خدا گفته. آن قدیم ها از آتش فقط برای گرما سرما استفاده می کردند و برای پخت و پز غذا، اما حالا دیگه برای جنگ از آتش، برای مسافرت از آتش، برای برق از آتش، برای کشاورزی از آتش، از آن جمله برای آدمکشی از آتش استفاده می کنند. که یکچنین بمبهای هسته ای ساخته اند که وقتی منفجر بشود 2/3 جمعیت دنیا ذغال می شود بخار می شود، 1/3 هم لنگ و چلاق باقی می ماند. در این موقع دنیا لش می شود دنیا می میمیرد یعنی این زندگی دیگر میمیرد. مرگ این زندگی دنیا که بدست کافرها به دست قاتلها به دست بی دینها، بدست آمریکایی ها بدست اسرائیلی ها، مرگ این زندگی می رسد. وقتی دنیا این جور به این جا رسید لش میشود میمیرد به انتظار یک دکتری که بیاید این لش مرده­ را زنده کند و آن دکتری که باز می آید زندگی را زنده میکند حضرت ولی عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریفه.

پروردگارا توفیق بندگی به همه ما مرحمت کن. قدم ها رنجه فرمود، بر صراط ملغزان. اموات این جمع و همه مسلمین بیامرز. مرضا مجرومین معلولین شفا عنایت بفرما.

شب پانزدهم ماه مبارک رمضان

اعوذبالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و صلی الله علی محمد و الI الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین

بحث ما در شناخت دو دوره زندگی ا­ست که خداوند تبارک و تعالی برای کل بشر معین کرده­ است. دورۀ ابتدایی، دورۀ متوسطه و دورۀ نهایی، خداوند تبارک و تعالی آن قدر حریص است بر تعلیم و تربیت ما انسان ها که اگر یک نفر تمامی کائنات را خراب کند و به انسان کاری نداشته باشد یا یک انسان را آباد کند، خداوند تبارک و تعالی این آباد کردن یک نفر انسان را از خراب کردن همه کائنات بهتر می داند زیرا اصل انسانه، انسان وقتی که آباد شد عالم آباده انسان وقتی که خراب شد عالم خرابه، همه چیز را ما انسان ها باید بسازیم. آن چه خدا مقدر می کند تقدیر خدا به دست ما انسان هاست و آن چه هم خودمون مقدر می کنیم به دست خود مونه، العبد یدبر والله یقدر، یعنی تدبیر کارها، نقشه کارها، هندسۀ کارها تصمیم کارها به دست انسانه، جور کردن وسایل به دست خداوند تبارک و تعالی. لذا ما یک دورۀ ابتدایی داریم در خلقت عالم، یک دورۀ متوسطه داریم یک دورۀ نهایی که دیگر بی نهایته. دست بردار نیست خدا، خداوند تبارک و تعالی از ما دست بردار نیست مگر این که دوره ها را ببینیم که گفتیم خداوند حتی بچه های شش ماهه دوماهه سه ماهه سقط شده را زنده می کند و آن ها را به ثمر می رساند.

دورۀ ابتدایی ما دنیا نامیده می شود، دورۀ متوسطه ما آخرت و قیامت نامیده می شود، دورۀ نهایی ما دیگر ابدیته، بعد از قیامت، ابدیته و ما انسان ها ابدی هستیم تا ابد. هیچ کس مخصوصاً از انسان ها کسی فانی نمی شود کسی نابود نمی شود زیرا انسان ثمرۀ عالم خلقته. بعضی ها خیال می کنند که زندگی دنیا یا دورۀ دنیا یا کلمه دنیا این کرۀ زمینه، لذا تمام آیاتی که مربوط به تمام شدن دنیاست آن آیات را مربوط به طبیعت و کرۀ زمین می دانند. مثلاً خداوند می فرماید: وقتی دورۀ دنیا تمام می شود که کوه ها متلاشی شوند وقتی دورۀ دنیا تمام می شود که ستاره ها پراکنده گردند وقتی دورۀ دنیا تمام می شود که ستاره ها محو و نابود شوند وقتی دورۀ دنیا تمام می شود که خورشید تاریک گردد این جور تفسیر می کنند، خیال می کنند دورۀ دنیا زندگی دنیا یعنی این کرۀ زمین، این ماه و خورشید و این ستارگان. این یکی از اشتباهات بزرگ بشر است و همۀ بشر یعنی کل انسان ها یک چنین اشتباهاتی دارند خواه عالم باشند خواه عوام باشند همه از هر کس سئوال کنید دنیای یعنی چه، اشاره می کنند به کرۀ زمین و ستارگان و کائنات و این طبیعت و طلوع و غروب. می گوید این کرۀ زمین این طلوع و غروب خورشید، این طبیعت، این ها همه زندگی دنیاست. وقتی به آن ها می گوئیم که خدا بهشت را در همین کرۀ زمین دائر می کند می گویند چطور می شود زندگی بهشتی در دنیا باشد، چون خیال می کنند کرۀ زمین دنیا نامیده شده، می گویند در این کرۀ زمین که دنیا نامیده شده بهشت قابل ظهور نیست. این اشتباه است که ما خیال می کنیم که این کرۀ زمین، این طلوع و غروب ماه و خورشید، این زندگی دنیا، دنیا این زندگی ماست، یعنی زندگی ما انسان ها از تولد تا مرگ، یا زندگی کل انسان ها از هبوط آدم تا قیام قائم دنیا نامیده می شود!

دنیا یعنی زندگی ابتدایی ما انسان ها نه کرۀ زمین. کره زمین محل زندگی است. اصل کار، زندگی در کرۀ زمینه. اگر ما نباشیم زندگی در عالم وجود ندارد چون ما هم هستیم زندگی هست وقتی ما از بین برویم زندگی هم همراه ما از بین می رود. مثلاً زندگی یک نفر آدم وقتی است که زنده باشد. وقتی زنده است زندگی می کند زندگی دارد وقتی که از دار دنیا رفت دیگر زندگی او هم همراهش نابود می شود از بین می رود. زندگی کل بشر هم همین طور است وقتی که انسان­ها در عالم هستند زندگی هست، وقتی انسانها مردند و نابود شدند، زندگی هم همراه آن ها نابود می شود. پس دنیا یعنی زندگی ابتدایی ما در روی کرۀ زمین. آخرت یعنی زندگی متوسطه ما در روی کرۀ زمین. عرض بکنم ابدیت و زندگی نهایی هم یعنی زندگی ابدی ما در روی کرۀ زمین. اما این را هم بدانید که ما تا وقتی که زندگی ابتدایی را داریم در این کرۀ زمین حبس هستیم اما وقتی زندگی نهایی، زندگی آخرت دایر می شود دیگر ما محبوس درکرۀ زمین نیستیم. ما انسان ها الان در کرۀ زمین حبسیم، دلیل حبسی اینه که بعضی دولت ها و قدرت های می خواهند سفینه هایی درست کنند و مرکب هایی درست کنند که خودشون را از این حبس خانۀ کرۀ زمین آزاد کنند بروند به آسمان ها زندگی کنند، بروند میان ستاره ها زندگی کنند لذا می بینی الان حدود بیست ساله که یک چنین فکری در بشر پیدا شده که سفینه فضایی درست بکند قمرهای مصنوعی درست بکند حرکت کند برود میان ستار­گان زندگی کند زیرا این ستاره ها هم مانند زمین ما یک عالمند، زمین ما هم درعالم یک ستاره است. اگر ما برویم به کرۀ ماه، زمین هم از کره ماه مثل کرۀ ماه دیده می شود یا اگر رفتیم به کرۀ مریخ و کرۀ مشتری، زمین یک ستاره ای دیده می شود. ما اگرحدود مثلاً یک سال نوری از زمین فاصله پیدا بکنیم دیگر زمین ما دیده نمی شود قابل مشاهده نیست این ستاره های ثابتی که در آسمان هستند هر کدام یک خورشیدند از بس دورند به صورت ستاره دیده می شوند. هر خورشیدی هم لااقل دوازده عالم در اطراف خودش دارد که می چرخد و می گردد و هر عالمی مانند عالم ما انسان دارد، انسان ها در آن عالم ها زندگی می کنند.

پس دنیا یعنی زندگی ابتدایی بشر. این زندگی ابتدایی برای یک نفر یا برای تمام مردم. زندگی ابتدایی برای یک نفر از تولد تا مرگ. روزی که متولد می شویم زندگی ما شروع می شود و این ادامه دارد و ادامه دارد تا روزی که از دار دنیا برویم، وقتی از دار دنیا رفتیم زندگی ابتدایی ما تمام می شود زندگی تمام مردم هم که زندگی دنیا نامیده می شود از هبوط آدمه تا قیام قائم آل محمد علیه الصلاة و السلام. وقتی امام زمان قیام کرد این زندگی دنیایی خاتمه است یعنی از قیام امام به بعد زاد و ولد نیست که زن ها حامله بشوند و بچه به دنیا بیاورند. از قیام امام زمان به بعد دیگر کار و کاسبی نیست که آدم ها کار کنند و زندگی خودشان را تأمین کنند کشاورزی کنند دامداری کنند امثال کارهایی که در دنیاها هست. از زندگی از قیام امام زمان به بعد دیگر این ماشین ها این رادیوها تلویزیون ها این هواپیماها اینها همه دیگر بازارش کساد می شود انسان ها به یک کیفیت دیگری که نمونه اش معجزاته در تاریخ، به یک کیفیت دیگری زنده می شوند زندگی پیدا میکنند. مثلاً در آن زمان دیگر طب و طبابت وجود ندارد زیرا انسان های آن زمان که اولیاء خدا هستند مرده ها را هم زنده می کنند به زندگی بر می گردانند چه برسد به زنده ها، وقتی امام زمان ظاهر می شود یک علمی پیدا می شود در مردم که بر اساس آن علم می توانند مردگان را زنده کنند و پیران را جوان کنند، این قاعده آن زمانه، همین طورکه شما مثلاً گاهی می بینید که دانشجوهای دانشکدۀ پزشکی به مریض خانه ها می روند کنار آن دکتری که استاده در عمل کردن، دور می زنند، استادشون شروع می کند قلب یک انسان را عمل می کند کلیۀ یک انسان را عمل می کند یا مثلاً جگر یک انسان را عمل میکند، شاگردان نگاه می کنند که چطور شکم را پاره می کند چطور عمل می کند چطور بخیه می کند و می دوزد، اما در دورۀ امام زمان وقتی امام زمان شروع می کند یک مرده­ای را زنده کند دانشجوها که شاگردان آن حضرت هستند کنار امام زمان می ایستند و تماشا می کنند ببینند امام زمان چطور مرده خاک شده را زنده می کند چطور دو مرتبه گوشت ها را می سازد استخوان ها را می سازد آدم را زنده می کند و بیدار می کند این علم آن زمان دیگر یک چنین علمیه. انسان ها بدون رادیو تلویزیون، شرق و غرب عالم بهم دیگرمربوط می شود. شما خواهرت مثلاً آن طرف کرۀ زمینه مثل این که دو قدم از شما فاصله دارد به محض این که خواسته باشید با او حرف بزنی فوری هم او را می بینی هم او تورا می بینید تو هم با او حرف می زنی او هم با تو حرف می زند. انسان ها از نظر بدن از یکدیگر دور می شوند اما از نظر ارتباط و دیدن و شنیدن به یک دیگر نزدیکند. دورۀ امام زمان دورۀ معجزه است نه دورۀ صنعت. الان زمان ما زمان صنعته، زمان ماشین سازی رادیو سازی تلویزیون سازی کامپیوتر سازی هی صنایعی می سازند قدری کارها آسان تر می کنند باز صنایع بهتری می سازند قدری کارها را آسانتر می کند. الان کامپیوترهایی پیدا شده که وقتی یک دکمه ای را فشار می دهیم، مثلاً یک نفری در دادگستری آمریکا می خواهیم پرونده او را بخوانیم که این دردادگاه آمریکا محکومه یا حاکم؟ محکوم به چند سال حبسه به محض این­که دکمه کامپیوتر را نشان می دهند و شمارۀ کد آمریکا را می گیرند فوری همان پرونده را همین کامپیوتر در نظر ما جلوه گر می­کند کامپیوتر برادرمون که در آمریکا محاکمه می شود، ما در این جا می توانیم بخوانیم و بفهمیم که آیا این حاکم شده یا محکوم. حالا این ها دورۀ صنعته که انسان ها از این وسایل طبیعی استفاده می کنند از نور طبیعت استفاده می کنند از برق طبیعت استفاده می کنند از هوای طبیعت استفاده می کنند، از آب و خاک طبیعت استفاده می کنند، یک چنین صنایعی می سازنند. اما در دورۀ حکومت امام زمان و حکومت ائمه اطهار علیهم الصلاة و السلام تمام کارها اعجازیه نه صنعتی. اعجاز فوق صنعته. خب صنعت اینه که مثلاً می خواهند سرطانی می خواهند معالجه کنند سلی را معالجه کنند چقدر دوا و داروبیاورند و آمپول بیاورند و شربت بیاورند و معاینه کنند و معالجه کنند و شکم پاره کنند، دو سه ماه طول می کشد که بیایند این سرطان را یا این سل را یا این قولنج را معالجه کنند. اما معجزه به یک نگاه. وقتی مثلاً گاهی بعضی انسان ها به حرم حضرت بن موسی الرضا علیه الصلاة و السلام متوسل می شوند که سرطانی هستند شفا بدهد به آن ها، یک خوابی می بینند در عالم خواب، می گویند به آنها پاشو خوب شدی خب حرکت می کند میبیند خوب شده.

این معجزه است، معجزه به اراده انجام می گیرد اما صنعت با دست پا و علم و عمل انجام می گیرد. معجزه به اراده، یعنی امام زمان کنار قبری می ایستد می گوید حاج حسن حاج حسین پاشو، فوری پا می شود ساخته میشود پامیشود. یک نگاهی به قبرستان می کند می گوید تمامتان حرکت کنید تمامشان به سرعت برق بدون این که یک ساعت یا مثلاً دو ساعت طول بکشد تمامشان حرکت می کنند. یا مثلاً به یک درختی فرمان می دهند چند تن میوه امروز لازم است به یک درخت گل می گویند چقدر گل، دسته گل امروز لازم است. کارهای اعجازی، ارادیه. خدا خب نمونه اش را داده در تاریخ تا ما بدانیم دیگه اگر معجزات در تاریخ واقع نمی شد این افسانه بود که یک نفربه درختی بگوید امروز یک میلیون تن سیب لازم دارم آن وقت بگوید بیاور کارگران را تا سیب جمع کنند کارگران حریف نیافتند به محض این که سیبی را بچینند باز سرجایشه گلابی را بچینند باز سر جایشه یا مثلاً این شربت ها، شیر و عسل و شربت های دیگر نهری می شود، مثل نهر جریان پیدا می کند همه چیز، ارزاق این جورمی شود. در درورۀ امام زمان مسافرت ها، رابطه ها رفتن ها آمدن ها همش اعجازیه. انسان ها بخواهند در فضا باشند، می روند در فضا، در فضا می خوابند در هوا میخوابند، بخواهند میروند دراعماق دریا می خوابند با ماهی ها و نهنگ های دریا بازی می کنند با شیر و ببر و پلنگ میان جنگل ها بازی می کنند با آن ها هم خواب میشوند شیر کنار بستر آن ها می خوابد این ها همه که میگویم افسانه نیست این ها همه علم قرآنه. این ها همه حکمت قرآنه. خدا در تابلوها این ها را به ما نشان می دهد تا ما بدانیم که یک چنین حقایقی هست در عالم. خب نمونه اش معجزاته. مثلاً خب موسی پیغمبر که یک چوپانی بیشتر نبود چطور توانست آمریکای زمان را به زانو در بیاورد؟ چطور توانست هفتصدهزار نفرسرباز قهرمان جرار فرعون را توی دریا غرق کند؟ به فرعون می گفت این بنی اسرائیل را آزاد کن والا فردا دستور می دهم آنقدر قورباغه از زمین بجوشد که زندگی را بر شما مستاصل کند، تاریک کند. آن ها می خندیدند این چه کاره هست که فردا فرمان می دهم آن قدر قورباغه از زمین بجوشد که زندگی را بر شما تباه کند! ابتدا می خندیدند فردا صبح که حرکت می کردند می دیدند از زمین به آسمان قورباغه می جوشد. وقتی یک کاسه غذا می گرفت پنجاه تا قورباغه میان کاسه غذا می پرید، میپرند به سر و کله آنها میان لباس آن ها، زن ها جیغ می زنند، مردها داد می زنند به هر جا فرار می کنند در محاصره قورباغه ها هستند فرعون خودش می آید خدمت حضرت موسی، یا موسی ادع ربک، از خدا بخواه که قورباغه ها را از بین ببرد. چشم چشم شما را آزاد میکنم بنی اسرائیل را آزاد می کنم موسی مثلاً یک ماه دو ماه با او قرارداد می بست قول می دهی که یک ماهه بنی اسرائیل را آزاد کنیم دو ماهه بنی اسرائیل آزاد کنی؟ چشم قول می دهم به چشم قول می دهم بگو خدا این قورباغه­ها را از بین ببرد و ما را از این بلا نجات بدهد من فوری بنی اسرائیل را آزاد می کنم. باز موسی فرمانی میاد، بروید پی کارتان، محو و نابود میشدند یک دانه قورباغه هم پیدا نمی شد. به اندازه ای که، این قدر هم که خدا نگه داشته برای این که نمونه باشد.ا هر حادثه ای در تاریخ واقع شده خداوند نمونه اش را باقی گذاشته تا ما باور کنیم. بعد دو ماه که با او قرارداد می بست که بنی اسرائیل را آزاد می کنم دو ماه که تمام می شد می گفتند قورباغه کجا بود سحر بود نمایش بود حقیقت نداشت ما بی خودی خیالات می کردیم قورباغه است فرار می کردیم، قورباغه کجا بوده؟ باز می بینی که بر خلاف عهد و پیمان، عهد و پیمان خودشان را می شکستند باز بنی اسرائیل را آزاد نمی کردند باز موسی به آن ها می گفت که سر عهد و پیمان خودتان باشید و الا فرمان می دهم فردا آن قدر ملخ از زمین بجوشد که لباس های تنتان را بخورد و نتوانید یک لباسی بر تن خودتون داشته باشید باز می خندیدند خیال می کردند اگر چه یک چنین چیزی باشد واقعاً سحراست فردا ملخ از زمین می جوشید آن قدر می جوشید و می جوشید که می ریختند سر و کلۀ این ها، لباس های این ها را می خوردند این ها جیغ می زدند فرار می کردند باز یکی می گفت بابا سحره بیخودی فرار می کنید کو سحر؟ اینها ملخ اند تن من را می خورند پوست درختان را می خورند برگ درختان را می خورند زراعت ها را درو می کنند از یک طرف وارد می شوند از آن طرف دیگر ریشه زراعت­ها باقی نمی ماند. باز خود فرعون می آمد مقابل حضرت موسی، غلط کردم غلط کردم بگو خدا این ملخ ها را از بین ببرد، چشم بنی اسرائیل را آزاد می کنم باز قرار داد می بستند که یک ماهه دو ماهه بنی اسرائیل را آزاد کند فردا پس فردا ملخ ها از بین می رفتند، یکی دیده نمیشد. باز عهد خودشان را می شکستد می گفتند سحر بوده خلاف حقیقت بوده.

آدم وقتی چیزی را نمی داند دیگر­ این جوره تا وقتی بلا سرش می آید توبه می کند داد می زند داد می زند خدایا غلط کردم استغفرالله ربی و اتوب الله، دیگر مثلاً یک چنین گناهی را مرتکب نمی شوم اما به محض آن بلا و مصیبت برداشته می شود مثل این که یک چنان آدمی نبوده یک چنان قراردادی با خدا نبسته دو مرتبه باز موسی به آن ها می گفت فردا فرمان می دهم خدا شپش را برشما مسلط کند فردا حرکت می کردند از تمام بدنشان شپش وول میزند، دست هایشان می برند زیر بغل می آورند پر از شپش. جیغ می زنند داد می زنند فریاد می کنند، این طرف و آن طرف. نه تا از این معجزه ها آورد حضرت موسی برای فرعونیان ولیکن باز هم باور نمی کردند متوسل می شدند به حضرت موسی که از خدا بخواه این شپش ها را این ملخ ها را این قورباغه ها را بر طرف کند. بالاخره وقتی حضرت موسی دید که اینان آدم نمی شوند تربیت نمی شوند فرعون تصمیم گرفت که یک مرتبه تمام لشکرش را بتازاند بر بنی اسرائیل، تمامشان را زن و مرد به قتل برساند. یک چنین تصمیمی گرفت فرعون، گفت اصلاً باید مثل این که ما الان این کافرهاا این ابرقدرتها میگویند باید آخوندا نباشند در عالم، باید ملاها نباشند در عالم، باید عمامه به سر در عالم نباشد. اگر هم قدرت پیدا کنند باورکن درو میکنند. الان اگر دو مرتبه این آمریکا بر ایران مسلط بشود و یک رئیس سلطان دست نشانده ای بیاورد به ایران، اول کاری که می کند تمام افراد روحانی را از بین میبرد این ها را درو می کند بعد هر کسی هم نامش نام مذهبی باشد، حسن باشد، حسین باشد، تقی باشد، نقی باشد، کربلایی باشد، آن ها را هم به تیر می بندند نباید اصلاً یک چنین اسم هایی به نام مذهب نباید باشد چرا؟ برای این که مذهب عدالت می خواهد مذهب مساوات می خواهد مذهب ضد ظلمه ضد سرمایه داریه مذهب ضد اینه که یک نفر از سیری شکمش بترکد، یک نفر از گرسنگی بمیرد. مذهب می گوید هرچه مال در عالم هست ثروت در عالم هست بایستی تمام بندگی خدا برسد و همه از نعمت های خدا بر خوردار باشند ولیکن ابر قدت ها میگویند هرچه هست مال ماست که قدرت­مندیم. خوب دقت کنید،کافرها یک قانونی دارند در مملکتشان، مثل این که ما یک اصول دینی داریم، اصول دین خودمون را رعایت می کنیم اصل اول توحید اصل دوّم عدالت اصل سوّم نبوت اصل چهارم امامت اصل پنجم معاد روز قیامت، کفار هم یک اصول دینی دارند. اصلی که حاکم بر کفاره، آن اصل اول را تنازع بقا می گویند. کفار عقیده دارند که هر کس به قدرت می رسد همان خدای عالمه. خدای عالم همان کسی است که قدرت دارد، همان کسی است که زور دارد، همان کسی است که مال دارد، ثروت دارد. هر کس به قدرت می رسد خدای عالمه. خب حالا این خدای عالم که به قدرت رسیده با سایر مردم باید چه کار بکند؟ در این جا تنازع بقا را می آورد جلو. این اصلیست که میگویم همین طوری که ما اصل توحید داریم آن ها هم در کفرشون یک اصلی دارند، یکی از آن ها اصول تنازع بقاست. تنازع بقا یعنی چه؟ میگویند هر کسی به قدرت رسید دیگران را باید در ضعف نگه دارد، هر کس به قدرت رسید دیگران را در فقر نگه دارد هر کس مال و ثروت پیدا کرد دیگران را در فقر و نادانی نگه دارد می دیدی آن قدیم ها گندم ها می پوسید می گندید حتی دهقانشان از گرسنگی می مردند به دهقان نمی دادند چقدر سخت می گرفتند برکارگرها بر دهقان ها. مثلاً ما خودمون مثلاً کرایه کشی می کردیم می رفتیم از اخموری و از آن جاها یک بار جو یا گندم می آوردیم یک من جو یک من گندم به ما می دادند نصفش خاک، تازه ما منتشون را هم قبول داشتیم که به ما آن قدر قدر سخت می گرفتند وقتی کسی به آن ها می گفت آقا این ها هم خب آدمند این ها هم گرسنه اند این ها هم نان می خواهند مگر یک رعیتی جرأت داشت خانه اش را سفید کاری کند جرأت داشت خانه اش را آباد کند یک رعیت جرأت داشت یک لباس نویی مثلاً به تن داشته باشد؟ رعیت ها بایستی عقب افتاده باشند این را میگویند قانون تنازع بقاء. میگویند هر کسی به قدرت و ثروت می رسد باید دیگران را عقب نگه دارد زیرا اگر آن ها هم ثروت داشته باشند قدرت پیدا می کنند شاخ در میاورند با ما می جنگند پس ما چه کار کنیم که یک نفر رئیس در ده تمام مردم ده را مهارکند آنها را کار بزند ببرد و بیاورد. بایستی تمام ثروت دست ما باشد یک بخورنمیری به آن ها بدهیم که بتوانند زندگی کنند، این قانون تنازع بقائه.

لذا مثلاً این آمریکا که یک قدری قدرتش از دولت های دیگر بیشتره می گوید من خدای دنیا هستم به ایران می تازد که تو چه کاره ای میگویی استقلال آزادی. به هر کشوری که ادعای استقلال دارد می تازد میبینید که با او قطع رابطه می کند به همکارانش هم میگوید با این ها قطع رابطه کنند اما دیگر بازارش کساد شده پشمهایش ریخته شده کسی به او اعتنا ندارد. این قانون قدرت های دنیاست یعنی قدرت های دنیا خودشون را خدای دنیا می دانند آنها که عقیده به خدا ندارند خودشان را خدای دنیا می دانند. تنها قدرتی که پا توی کفش این انسان ها می کند این ابرقدرت ها؛ انسان های مومن الهی هستند فقط مومن جلوی این ها می ایستند با این ها می جنگند زیرا مومن از مرگ نمی ترسد، از قتل نمی ترسد، مومن می گوید اگر کشته شدم خوشبختم اگر هم کشتم خوشبختم. آن قدیم ها مومنین، پیغمبران بودند مقابل این ها می ایستادند می جنگیدند، حالا مومنین همین روحانیت مکتب شیعه، هیچ مکتبی هیچ پیشوای مذهبی با ابر قدرت ها نمی جنگد چون مذهب های دنیا همه قلابیه همه تو خالیه، مذهب های دنیا و مذهبی­های دنیا جان ندارند مذهب ها هم کمک ابرقدرتها هستند. در مسیحیت یک پیشوایی که با کفار بجنگد پیدا نمی شود، در یهودیت یک پیشوایی که با کفار بجنگد دیده نمی شود، میان سنی ها یک روحانی که با کفار و ظلم بجنگد پیدا نمی شود، تنها دین خدا و پیروان دین خداست که این ها جلوی ابر قدرت ها می ایستند می گویند بایستی عدالت رواج پیدا کند در عالم. همه انسان ها زنده اند حق حیات دارند بایستی از آب و نان و روزی هایی که خدا آفریده برخوردار باشند. این است که می گویم فرعون تصمیم گرفت...

**...**اسم آن پیغمبر موسی هست. دستور دارد هر جوانی هر پسری که نامش موسی است به قتل برساند. بعداً دستور داد هر پسری هر زنی که زایمان می کند بچه اش پسره جلوی چشمش پسرش را به قتل برساند دخترش را برای کلفتی زنده نگه دارند وقتی یکچنین تصمیمی گرفت فرعون که فردا دستور بدهند که اصلاً بنی اسرائیل را قتل عام ؛ که اگر خدا نکرده این ظالمان بر ایران ما مسلمانان مسلط بشوند همین تصمیم را می گیرند آن قدر الان از این دین و روحانیت عصبانی هستند که خدا می داند، چرا عصبانی اند برای این که دستتون را قطع کردند جلوی ظلمشان را گرفته جلوی غارتشان را گرفته؛ وقتی یک چنین تصمیمی گرفت فرعون دربارۀ بنی اسرائیل حضرت موسی یک تدبیری به خرج داد ابتدا به خانم های بنی اسرائیل چون بیشترشون کلفت بودند توی خانه های قبطی­ها کلفتی می کردند مردها نوکری می کردند زن ها کلفتی می کردند، از وقتی هم که حضرت موسی بوجود آمده آن همه معجزات را نشان داده بود این زن ها و مرد ها که کلفت و نوکر بودند محبوبیت پیدا کرده بودند در میان مردم، مردم از آن ها چشم می زدند یک قدری از آن ها می ترسیدند به آن ها محبت می کردند چون تا وقتی که ضعیف بودند بهشان اعتناء نمی کردند اما حالا که قوی شده اند دارند بهشان اعتناء می کنند. موسی به زن و مردی که نوکر بودند در میان بنی اسرائیل دستور داد که فردا که رفتید سرکارتون هر کلفتی طلا و جواهرات خانم خودشان را به عاریه بگیرد گفت هر یکی از کلفتها که در خانه قبطی ها کلفتی می کنند به آن خانم قبطی بگوید ما مثلاً فردا پس فردا عروسی داریم من می خواهم به عروسی بروم لباس خوب ندارم زیور و طلا ندارم از شما خواهش می کنم یک دست لباس خوب به من بدهی یک مقداری زینت و جواهرات که داری به من بدهی تا من فردا بروم عروسی خودم را برگزار کنم دو مرتبه برگردم به شما بدهم. دستور داد دریک ساعت هر خانمی هر کلفتی به خانم خودش مراجعه کند طلا جواهرات او را یا لباس زیبای او را به بهانه ای که ما فردا عروسی داریم از آن ها بگیرید به نوکرها هم یک چنین دستوری داد. خب آن ها در ساعت معین هر کدام به خانم های خودشون ارباب های خودشون همین پیشنهاد را کردند چون محبوبیت داشتند از وقتی که حضرت موسی پیدا شده بود آن ها هم چشم آوردند گوشواره و خفتی و دست برنجن و هر چه که داشتند طلا و جواهرات در اختیار زن ها و مردهای بنی اسرائیل گذاشتند آن ها هم رفتند شب را، نصف شب که شد حضرت موسی دستور داد همه تان حرکت کنید بروید تمامشان نصف شب حرکت کردند به طرف شرق قاهره نزدیک دریای احمر. خب فردا که آن ها حرکت کردند دیدند ای یک نفر کلفت بنی اسرائیلی نیست یک نفر مرد بنی اسرائیلی وجود ندارد ای وای این بی حیاها هم خودشان بردۀ ما بودند حق نداشتند فرار کنند؛ آن قدیم ها مردها و زن ها برده می شدند دیگر یعنی ملک مردم بودند همان طور که شما یک گوسفندی اگر داری فرار کند دنبال می روی میاوری به خانه، یا گاو و شتری داشته باشی فرار بکند میروی بر می گردانی، آن قدیم ها وقتی کلفت فرار می کرد نوکر فرار می کرد می رفتند با کتک او را می آوردند و اگر خیلی ناراحت بود اصلاً می کشتنش از بینش می بردند کسی برای فقرا برای ضعفا برای نوکرها برای کلفت ها ارزش قائل نبود، میبینید یک نفر ده تا برده داره پنج تاشان را امروز کشته، ده تا نوکر دارد شش تاشان را امروز کشتهف کسی بر او ایراد نمی­گرفته که تو چرا این بندگان خدا را به قتل رسانیدی؛ به تعقیب نوکرها وکلفتهاشان که این نوکرها و کلفتها فرار کرده اند جواهرات ما را هم همراه خودشان برده اند. خب فرعون بیشتر عصبانی شد و بهانه بدست آورد و گفت همه تان بسیج، هرکس چوب و چماقی دارد شمشیری دارد گرزی دارد بردارد تا برویم این ها را قلع و قمع کنیم نابود کنیم مردم هم برای اینکه جواهرات خودشون را بگیرند طلاهای خودشون را بگیرند همه چوب و چماق های خودشان را برداشتند شمشیر های خودشان را برداشتند تعقیب کردند از موسی. این­ها را هفتاد هزار نفر نوشته اند آن ها هفتصد هزار نفر. هفتصد هزار نفر از هفتاد هزار نفر تعقیب کردند موسی قوم خودش را آورده بود کنار دریای احمر که این طرفش بیاید وارد فلسطین بشود از آن طرف آن ها هم هفتصد هزار نفر آمدند. خب آن طرف دریا این طرف دشمن کلفت ها نوکرها ریختند سر حضرت موسی که کتکش کنند تو این ها را با ما به جنگ انداختی حالا ما جواب این ها را چی بدیم برویم توی دریا غرق می شویم بمانیم کشته می شویم.

گفت اذیت نکنید مرا، خدا مرا هدایت می کند ان معی ربی سیهدی، ابتدا گفت همتان بروید توی آب. پاهایتان هم تر نمی شود بروید از ان سر در بروید. دو سه نفر امتحان کردند اسبشان را روی آب تازاندند رفتند و از آن سر برگشتند. برگشتند و گفتند ولله حضرت موسی راست می گوید مردم، این آب ها مثل سنگ زیر پاهای شما محکم می شود ببینید سم اسب ما تر نشده. اما مردم ضعیف النفس بودند گفتند چطور ما روی آب حرکت کنیم؟ خب نزدیک است لشکر هم برسد ابتدا یک خیابان دریایی باز کرد آب ها رفت کنار، فوری باد وزید ته دریا خشک شد یک خیابان دریایی باز شد حضرت موسی گفت بروید زیر خیابان، این می گفت شما اول برو هم می ترسیدند که هرکسی زودتر بره چون آب ها مثل کوه روی همدیگر ایستاده، دیوار آبی، دیوار آبی تا حالا کسی دیده؟ می ترسید که اگر آن ها جلوتر بروند غرق بشوند او میگفت شما جلوتر برو شما جلوتر برو یکی به این حساب که هر کس جلوتر بره ممکنه غرق بشود یکی به حساب این که تو چرا از من جلو بیفتی من از تو جلو بیفتم رقابت می کردند می گفتند ما بهتریم باید ما جلو بیافتیم او می گوید ما بهتریم باید ما جلو بیافتیم مثل دو نفری که از در می خواهند خارج بشوند این به آن یکی تعارف می کند آن به این تعارف می کرد از یک طرف از ترسیدن از طرف دیگر برای این که مبادا یکی افتخار پیدا بکند دوازده فامیل بودند خداوند فرمود: دوازده تا خیابان باز کن دوازده تا خیابان، دیوارهای آب به اندازۀ صد متر روی هم دیگر ایستاده که خدا می فرماید : فکان کلّ فرق کالطود العظیم، یعنی آب ها مانند کوه روی هم دیگر ایستاد. ریختند توی خیابانها رفتند و از آن سر درآمدند. فرعون هم آمد دید یک خیابان های تازه صد درصد آماده به این خوبی، اینها فرار کردند رفتند و هی برویم نرویم؟ این چیه خیابان، آوار روی هم دیگر ایستاده؟ می گویند فرشته ای آمد سوار یک مادیانی شد مادیان را جلو انداخت اسب فرعون هم دنبال مادیان، اما نه این ها خب به طمع،خب اسب فرعون رفت اینها چرا رفتند این ها هم وارد خیابانها شدند از این خیابانهای دریایی، به محض این که وسط دریا رسیدند یک نفر آن طرف باقی نماند فوری آب­ها ریخت روی همدیگر، غرق و نابود شدند ظرف یک ثانیه یا یک دقیقه هفتصد هزار نفر غرق شدند.

این ها معجزاته این ها صنعت خداییست. شما صنعت خدایی را یاد بگیرید. خدا دو جور صنعت دارد یک صنعت تدریجی دارد مثل ما انسان ها، گندم می کاریم این به تدریج باید سبز بشود بزرگ بشود سرما اذیت می کند گرما اذیت می کند کم آبی اذیت می کند بی آبی اذیت می کند مثلاً خب ما گندم می کاریم خدا سبز می کند میبینی باد و طوفان میاید گندم مارا از بین می برد ما می گوئیم خدایا آخه تو که می توانستی جلوی باد و طوفان را بگیری نه؟ خدا این دنیا را از مسیر این علت و معلولیت طبیعی اداره می کند از مسیر صنعت. یک مقدار کارها را به ما واگذار کرده یک مقدار کارها هم بدست خودشه. مواد اولیه و سرمایه های اولیه را خدا آفریده آهن آفریده که ما ماشین درست کنیم مس آفریده رادیو تلویزیون درست کنیم ما تخم بکاریم خدا سبز کند به ثمر برساند ما نهال بکاریم خدا میوه در بیاورد ما ازدواج کنیم خدا بچه برای ما بسازد. هر کاری که الان در دنیا واقع می شود یک مقدارش بدست انسانه یک مقدارش هم بدست خداوند متعال. هیچ وقت چیزی مفت و مجانی برای ما نمی سازد چرا مثلاً درخت گندم ما باید زحمت بکشیم تا عمل بیاید یا مثلاً جو و میوه های دیگر. این همه هره ها در بیابان سبز می شود کسی زحمت نمی کشد این همه مثلا زیرها سبز می شود کسی زحمت نمی کشد چون آن ها به درد نمی خورد لازم نیست کسی زحمت بکشه خدا خودش سبز می کند. اما آن چه روزی ماست ما بایستی زحمت بکشیم از یک طرف ما کار کنیم از این طرف خدا کار می کند بالاخره زندگی دایر می شود.

این کیفیت زندگی دنیا این جوریه. از طریق کار و کاسبی. این یک جور صنعته که خدا دارد به تدریجه، ذره ذره می سازد یک بچه را در رحم نه ماهه می سازد بچۀ حیوانات را شش ماهه سه ماهه می سازد هر چیزی را که خدا می سازد به تدریج می سازد. و این علت و معلول طبیعی هم موثره یعنی هم کار خدا را تعطیل می کند هم کار ما را تعطیل می کند. یک روز که هوا بسیار سرد و یخبندانه دهقان ها دیگر نمی روند زراعت بکارند خب باز همان جا میبینی همان روزی که خیلی سرد و یخبندان می شود می ببینید زراعت هایی هم که خدا سبز کرده آن سرما می آید آن زراعت ها را از بین می برد. هم خدا کارهای دنیایی را از مسیر طبیعت انجام می دهد هم ما.

اما کارهای آخرتی همش اعجازیه. دیگر ما انسان ها در آخرت کار و کاسبی نداریم. لازم نیست ما پنبه بکاریم و نخ بریسیم و لباس بدوزیم چقدر کار کنیم تا یک کت و شلواری برای خودمان دایر کنیم یا یک فرشی. در عالم آخرت همه چیز را خدا می سازد و خدا هم فوری می سازد. وقتی روز قیامت مرده ها زنده می شوند همین مرده ای که وقتی بچه بوده نه ماه در رحم مادر بوده که خدا او را ساخته اما حالا که زنده می شود با یک فرمان. امام زمان به این قبرستان اشاره کند حرکت کنید آن قدری که ما یک خوابیده را بیدارمی کنیم، ما خوابیده را میخواهیم بیدار کنیم یک قدری طول میکشد اما او وقتی فرمان می دهد حرکت کنید از خوابگاه خودتان، یک مرتبه زمین شکافته میشود سر و کله ها پیدا میشود. زنده می شوند و می آیند بیرون. کار آخرت ارادی اعجازیه، کا ارادی اعجازی مدت نمی خواهد زمان نمی خواهد گفتم وقتی اگر شما مثلاً هفتاد کیلو خاکستر را به یک پیغمبری که بدست او معجزه جاری می شود، این هفتاد کیلو خاکستر را به آن پیغمبر بدهید بگویید این هفتاد کیلو خاکستر را جلوی من در یک ثانیه تبدیل کن به یک انسان هفتاد کیلویی. ما میبینیم یک مرتبه این خاکسترها آدم شد حرکت کرده دارد راه می رود. چقدر زحمت دارد که هفتاد کیلو خاکستر تبدیل شود به یک آدم هفتاد کیلویی. روی هر ذره­ای بایستی کار شود اگر بدست ما آدم ها باشد. اما خداوند با یک اراده کن فیکونی،إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ،  یعنی وقتی خدا کاری را اراده می کند به محض این که اراده می کند می شود. ما از وقتی که کاری را اراده می کنیم تا وقتی به ثمر می رسد یک سال دو سال گاهی ده سال طول می کشد اما وقتی خدا کاری را اراده می کند به محض اراده کردن، شدنه.

موتوا، همه می میمیرند، قوموا، همه قیام پیدا می کنند. کارهای از دورۀ امام زمان به بعد دیگر تا ابد همۀ کارها ارادیه اعجازیه. این دنیا کارها ازطریق زحمته از طریق رنج و مشقت اما در آخرت کارها به ارادۀ کن فیکونی خداوند متعال انجام می گیرد. امام زمان کرۀ زمین را به معجزه فتح می کند یعنی به قدرت قاهره. یک سخنرانی مثلاً می کند الان یک نفر پشت رادیو سخنرانی می کند سخنرانی اش را همه دنیا میشنود و خودش را هم می بینند. آدم ها یکچنین کاری را کرده اند حالا خدا چه کار می کند؟ خدا هم فردا می آید منت این مردم را میکشد برای من رادیو بسازید تلویزیون بسازید؟! خب خدا چه کار می کند؟ امام زمان یک جا سخنرانی می کند هر کس در هر جا هست بدون رادیو تلویزیون، امام زمان را روبروی خودش می بیند. سخنرانی امام را به زبان خودش می شند. امام به عربی سخنرانی می کند ترک ها ترکی می شنوند کردها کردی میشنوند عرب ها عربی می شنوند فارس ها فارسی می شنوند. هر کسی می بیند در مسیر قدرت امام زمانه. تکان نمی تواند بخورد. لذا امام باقر می فرماید: آمن الناس کلهم یومئذ، یک مرتبه تمام بشر داد می زنند: آمنا آمنا آمنا آمنا یابن رسوالله، همه میگویند آمنا، به شمشیر نمی گیرد. این هایی که میگویند امام زمان می آید با جنگ می گیرد و چقدر آدم می کشه و چنین و چنان میکند این ها خوب دقت نکرده اند در آن اخبار و روایاتی که مربوط به امام زمانه. تمام دنیا این فرمایش امام باقر(ع) است، دیگر وقتی این حادثه واقع می آمن الناس کلهم یومئذ، تمام مردم یک جا، یکنواخت میگویند آمنا، اما حضرت آن ایمان های قبلی را می پذیرد ایمان­های از حالا به بعد را نمی پذیرد چون قلابیه دروغکیه دیگه. در مقابل قدرت خدا همه میگویند امنا، در مقابل آن سفرۀ با برکت امام زمان همه میگویند آمنا. ولی این وضعیت آخرته و این هم وضعیت دنیا.

این دو سه تا یا ده پانزده تا منبری که داریم دوست دارم آدم های فهمیده بیایند جوانان با سواد بیایند، بیایید یاد بگیرید آینده هایتان را، این ها همه سرنوشتتان است. باید با یکچنین زمانی روبرو شوید بایستی شما وارد شهر آخرت بشوید باید خودتان را مجهز کنید که وارد آن زندگی شدید بلد باشید حرف زدن و زندگی کردن و رفت آمد؛ و خیال نکنید که خدا دست بردار از شما هست که شما را در دل خاک فراموش کند و خاک، شما را از بین ببرد.

و صلی آلله علی محمد و آله الطاهرین بسمک العظیم الاعظم با الحسن و الحسین و اولاد ههما یا الله یاالله یاالله یاالله یاالله، پروردگارا توفیق بندگی به همه ما مرحمت کن. قدم ها رنجه فرمود بر صراط ملغزان. اموات این جمع و همۀ مسلمین بیامرز. مرضا مجروحین معلولین شفا عنایت بفرما. کشور اسلامی ما، رهبران روحانی ما در پناه خودت حفظ بفرما. شر اشرار و کفار و آمریکا و اسرائیل و جنایت کاران عالم به خودشان برگردان. و عجل الله....

فهرست كليه آثاراستاد صالح غفاری كه از آدرس زيرقابل دريافت است.

**www.salehghaffari.com**

الف) تفسير سوره‏هاي

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| 1 - حمد | 16 – قاف | 31 – اعلي |
| 2 - بقره | 17 – ذاريات | 32 - غاشيه |
| 3 - نساء | 18 – طور | 33 - فجر |
| 4 - انعام | 19 - نجم | 34 - بلد |
| 5 - اسري (در سه جلد) | 20 - الرحمن | 35 - قدر (سرنوشت شما) |
| 6 - كهف | 21 - واقعه | 36 - قارعه |
| 7 – مريم س | 22 - مجادله | 37 - عصر |
| 8 - طه | 23 - حشر | 38 - کوثر |
| 9 - نور (شمع زندگي) | 24 - تحريم | 39 - توحيد (از ديدگاه علم) |
| 10 - قصص | 25 - معارج | 40 - فلق |
| 11 - ياسين | 26 - قيامت | 41 - ترجمة روان قرآن |
| 12 - جاثيه | 27 - دهر (انسان نمونه) | 42-قلم |
| 13 - احقاف | 28 - انفطار | 43-مدثر و مزمل |
| 14 - تفسير سورة فتح | 29 – انشقاق | 44-نصر |
| 15 - حجرات | 30 – طارق | 45-فلق |

ب) تفاسير قرآن به زبان عربي

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| 1 - قلم | 5 - نصر | 9 - تكوير |
| 2 - مزمل | 6 - تبت | 10 - قمر |
| 3 - مدثر | 7 - مائده | 11 - فرقان |
| 4 - علق | 8 - فلق و ناس (معوذتين) | 12 - نباء |

ج) شرح ادعيه

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| 1 - سحر | 5 - ندبه (در سه جلد) | 9 - مناجات شعبانيه |
| 2 - سمات | 6 - مكارم الاخلاق (مدينة فاضله) | 10 - خطبه اول صحيفه(عربي) |
| 3 - صباح | 7 - زيارت جامعة كبيره | 11-افتتاح(فراز آخر) |
| 4 - كميل | 8 - زيارت وارث | 12- ترجمه ادعيه |

د) كتابها

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| 1 - القيام و القيامه (عربي) | 10- شجرة طوبي | 19 - شرح خطبة اشباح |
| 2 - الكوثر (عربي) | 11 - شخصيت زهرا و مريم علیهما السلام | 20 - شرح خطبة حضرت زهرا س |
| 3 - اسرار حج | 12 - علم و عرفان | 21 - كتاب حكمت |
| 4 - اصلاح هدفها | 13- مبادي آفرينش | 22 - حديث آفرينش |
| 5 - برهان معراج و شق القمر | 14 - اصول آفرينش و بدو خلقت | 23 - رسالة اجتهادي امام زمان عج |
| 6 - تعليم و تربيت | 15 - هندسة آفرينش | 24 - تفسير و تاويل |
| 7 - تنزيل الكتاب | 16 - وجود و عدم | 25 - قرآن شناسي |
| 8 - خلقت عالم و آدم | 17 - غيب و شهود | 26 - اصول علمي اجتهادي دين |
| 9 - سيرة ائمه ع | 18 - شرح خطبة اول نهج‏البلاغه |  |

هـ) مقالات

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| 1 - هشدار به جنگ‏افروزان هسته‏اي | 8 - وضعيت فكري و مكتبي ائمه اطهار (ع) | 15 - ملك عظيم آل محمد(ص) |
| 2 - اقتصاد اسلامي | 9 - هدايت الهي از طريق خواب | 16 - شرح آيت‏الكرسي |
| 3 - تقدير نامة حضرت مريم | 10 - ولايت فقيه | 17 - شرح خطبة شقشقيه |
| 4 - شرح حديث حدين | 11 - رسالت اسلامي خدمتگزاران بشر | 18 - رسالة توحيدي دانشجو |
| 5 - شرح حديث كساء | 12 - عدم تناهي احتياجات انسان | 19-مدرك صلوات و دليل ضميمه شدن آل محمد ص بر آن |
| 6 - اجتهاد در رؤيت هلال ماه | 13 - ارزش علم |  |
| 7- شرح آية نور در سورة نور | 14 - جن و شيطان |  |